بتوفیق سلطان عشق فرمان روای آسمان و زمین کتاب

اخبار حالات کارزار ستیز و آویز عساکر سکھان و وقائع صحیح لاہور و ملتان یعنی

تاریخ پنجاب تحفۂ احباب

تالیف مرد میدان سخن فارس مضمار این فن معرکہ آرائی و تنظیم منشی عبد الکریم

از حسن سعی حاجی حرمین شریفین محمد حسین و رحمت الله زیور انطباع گردید

فهرست تاریخ پنجاب تحفهٔ احباب

باتمام رسید

بسم الله الرحمن الرحیم

حملهٔ اول از تاریخ پنجاب

الحمد لله الذی جل عن الشبیه والنظیر وتعالی عن النصیر والوزیر ومن شانه تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء لا یدرک ذهن البشر حکمته البالغة ولا یصل فکر بکنه قدرته الکاملة والصلوة والسلام علی سیدنا خاتم النبیین وخیر الخلائق اجمعین وعلی آله واصحابه الاتقیاء الابرار والسادة الامجاد الاخیار وبعد بر شائقین اخبار وآثار وطالبین تواریخ وسوانح اعصار مخفی نماناد که چون وقائع ومحاربات سکهان با ریاست لاهور با سرکار دولتمند انگلشیه بزمان ما بوقوع آمده ومردم هندوستان خصوصاً باشندهٔ شهرها که از شوکت وصولت سپاه انگریزی واقف وآگاه نیستند که بزور پنجهٔ بهادری وشجاعت وقوت دولت وحکمت قلعهٔ کوه قاف را چون کاه از بیخ وبن بر میکنند ودر بحر محیط مراکب آتشی میرانند لهذا اقوال عوام کالانعام را شنیده وبران موثوق واعتماد کرده غلبهٔ سکهان بر افواج انگریزی بیان مینمودند وحالا که از روی اخبار دهلی واگره که از روی اخبار انگریزی وچتهی های افسران فوج مینوشتند برعکس آن معلوم میشد واکثر احباب واصدقا از راقم آثم عبد الکریم مستفسر و

وجویای حال این جنگ میشدند بدین خیال که این راقم برای دریافت حقیقت حال آن رزم
وپیکار اخبار مطبوعه چند جا را می طلبید ونیز زبانی صاحبان عالیشان می شنید وبر وقت
ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی مینوشت وتا بعد و رغود هر چیز
را تحقیق نموده باختصار بسیار مندرج میساخت وچون اهل هندوستان از فارسی مطبوع
مرغوب است لهذا از اخبار اردو دربن زبان ترجمه نمود وغرض ازین تسوید در آنوقت
آن بود تا مردم مذکوره را از خواص وعوام بر حقیقت این محاربات اطلاع وآگاهی
دست دهد که غلبه وظفر کراست وشکست وهزیمت کیست واین مختصر مشتمل است بر دو
حمله حمله اول دربیان جنگ فوج خالصه لاهور با سرکار انگلشی وحمله دوم در محاربات
سرکار مذکور با دیوان مولراج بمقام ملتان وباشیر سنگه وچتر سنگه ودیگر سرداران سکهان
در دوآبه چناب وجهلم وچون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این مختصر
بتاریخ پنجاب **تحفة للاحباب** موسوم گشت احیا تا اگر در خبری ویا
بعبارتی خللی وفتوری واقع شود صاحبان والاهمم عیب پوش عذر نیوش بنده را
معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق وکذب هردو میدارد والانسان مرکب از خطا و

فصل سکهان
اصل وطریق ومذهب ایشان

نسیان است وهو الموفق للصواب **دربیان اصل سکهان وطریق ومذهب
ایشان** درعهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون
که تارک دنیا مرد عارف بود ودر مذهبی تعصب نداشت خلق انبوه معتقد او گشته
بعضی مرید وبعضی چیله او شدند وکسانیکه چیله او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده
بخدمت او حاضر میماندند ودر زبان پنجابی سکه چیله را گویند وپیرا گرو ولهذا آن گروه
که چیله او شدند مشهور بسکه گشتند وهمچنین کسانیکه از هنود این طریقه وروش را اختیار
کنند سکه میگویانند ونزد نانک شاه هندو ومسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح
نمیداد ولهذا از هندو ومسلمان هردو معتقد او بودند واو در نصایح وموعظت بزبان پنجابی

کتابی نوشته است سکهان آن کتاب را گرنت گویند و این کتاب نزد فقرای نانک شاهی
موجود است سکهان تعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر رحل چوبی می نهند
و بدون طهارت که در طریقهٔ ایشان متعارف است گرنث را مس نمیکنند و غلاف آنرا
از کمخواب و مشجر میسازند و در حروف ناگری بخط واضح مینویسند و آنرا مطلّا و مذهّب
می کنند و سامعین از فرقهٔ سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته بخضوع
و خشوع سماعت آن میکنند و خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدانند و اکثر معتقدان
ایشان برای فاتحه و نذر نانک شاه کڑاه پخته کرده هم مذهبان خود را میخورانند و کڑاه عبارت
از حلوای میده و شکر و روغن گاو مساوی الوزن که در ظرف کلان آهنی کشاده که آنرا
در هندی کڑاه گویند پخته شود و بجز گوشت گاو لحم همه جانوران را از بهائم و طیور متعارفه
میخورند و طریق ذبیحه در مذهب ایشان نیست جانور را خفه کرده و یا بشمشیر کشته میخورند گویند
اکالیان از اولاد پسر نانکشاه که اکال نام داشت هستند لهذا سکهان ایشان را مرشدزادهٔ
خود تصور کرده بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکهان
نیلگون میباشد و ازار ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پائین بغایت تنگ
که پای ایشان بدشواری دران میگنجد و ازاربند مثل و رنفهٔ ازار دراز میباشد آنرا حلقه کرده بطرف
پهلوی چپ مثل پالهنگ اسپ می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع عجیب است
که از اندرون مجوف باشد و اینچنین دستار را در زبان ایشان کهک گویند و از صباح تا شب
بر سر میدارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای دستار رومالی می پیچند و بر دوال حلقه آهنی
عریض مثل نعل اسپ که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقها از قسم حربه است که بوقت جنگ
بدان حریف را میزنند و تمامی سکهان موی تن را از سر تا پا نمی تراشند و همه درشت مزاج ظلم
دوستند و هرکس از اقوام هنود سکه شدن میتواند در عهد مهاراجه رنجیت سنگه هزاران هنود سکه شده
داخل فوج خالصه گردیدند و فوج خالصه عبارت از آن گروه است که در ان کل سپاه و افسران از فرقه سکه باشند

عداوت سکهان با مسلمانان

پس معنی خالصه آن شد که دران فوج سوای سکهان آمیزش فرقه دیگر نیست یعنی خالص از آمیزش غیر است و فوجیکه در آن غیر فرقه سکه از هنود و مسلمان باشند آنرا فوج آئینی گویند و رئیس لاهور عزت و توقیر فوج خالصه بسیار میکرد زیرا که همقوم و محل اعتماد او بودند و در ماهه شان نسبت فوج آئینی بسیار معین نمود و گویند سبب عداوت سکهان با مسلمانان اینست که در وقت شاهجهان یا عالمگیر پادشاه دهلی شخصی گرو گوبند نام از خلفای نانک شاه در پنجاب پیدا شد او بر خلاف رویه و طریق نانک و دیگر قائم مقامانش بسیار زردوست و جاه طلب و در جمع کردن مال و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قطاع الطریقی میکرد و هرگاه جمعیتی کثیر از مریدان خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت میکرد و چند بار فوج پادشاهی که برای گرفتار او رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد آخر بسعی و کوشش تمام او را گرفتار کرده و زنده در قفص آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بحضور پادشاه آوردند و بحکم پادشاه هر روز یک عضو او را می بریدند تا اینکه او را مثله کرده قتل نمودند و همچنین همراهیان او را بعقوبت تمام بکشتند و این ظالم سفاک یعنی گرو گوبند بر هر شهریکه میتاخت بسبب شدت عداوت با مسلمانان ذکور و اناث حتی که اطفال صغیر ایشان را می کشت و زنان حامله را شکم میشگافت الغرض از زمان مقتول شدن او مریدان و پیروانش با مسلمانان عداوت شدید میدارند و علی الصباح در معابد خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد دعامی کنند و بزبان خود میگویند و اگرو دی فتح و سلطنت ناس یعنی فتح تابعین گرو گوبند که عین فتح گرو است باد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون بسبب ضعف سلطنت دهلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین ورانیان فرقه سکه بر تمام ملک پنجاب و اطراف مسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نهادند و بادنی بهانه جسته مال و اسباب را غارت کرده نفوس ایشانرا قتل نمودند و مساجد پادشاهی بسیار را بسته خراب و ویران ساختند و ممانعت اذان بآواز بلند و گاوکشی در تمام ملک پنجاب نمودند و بیرون شهر امرتسر که آنرا امبرسر نیز گویند و آن مقامگاه تجارتست قلعه محکم احداث نموده

سکهه گرو گوبند

بنام گرو گوبند مذکور نام آن گوبندگڈه نهاد و رنجیت سنگه تبرکا و تیمنا خزانهٔ خود را در همین قلعه
می نهاد و در آغاز ریاست رنجیت سنگه اکثر عمائد و معتمدان فرقهٔ سکهان در امرتسر
میماندند و لاهور فرودگاه افواج سنگه بود دیگر سردار مذکور آنجا دار الملک خود ساخت چنانچه
اکنون تمام قلمرو او را تعبیر ریاست لاهور میکنند و آنچه زبان زد عوام و مردم بازاری
بود که در قلعهٔ گوبندگڈه کرورها روپیه رنجیت سنگه جمع است بالکل دروغ بر آمد چه
اگر بقدر یکدو کرور روپیه هم در انجا میبود اهلکاران سرکار لاهور را در ادای پنجاه لکه روپیه نقد
منجمله یک و نیم کرور روپیه تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد دقتی و دشواری دست
رو نمیداد و بعوض کرور روپیه ملک کشمیر وغیره را تفویض سرکار انگریزی نمی نمودند

در بیان حال مهاراجه رنجیت سنگه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکهان

مخفی مباد که بقای ملک و دولت موقوف و منحصر بر حسن انتظام و تدبیر رئیس و اهلکاران او و پیروی کردن
بر آئین مروجه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پایداری عهود و مواثیق با رؤسای جلیل القدر و ضبط و ربط
بر فوج و رعایای آنجاست هر گاه در یکی از امور مذکوره بسبب غفلت رئیس و یا بجهت ضعف و فتوری راه یابد
انواع مفاسد و بی انتظامیها در آن ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک و دولت
میگردد مصداق این مقال حال ریاست لاهور است یعنی تا که مهاراجه رنجیت سنگه زنده ماند
رعایت و پاسداری جمیع امور مذکوره نموده ملک خود را با کمال رونق و سرسبزی و تمامی افواج
افسران ملازم خود را مطیع و منقاد میداشت احدی را از فوج خالصه آئینی و سرداران ایشان را طاقت
و مجال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده مصدر شر و فساد شوند و هم پاس رعایت عهدنامه
که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی تحریر یافته بود بدان مرتبه
مینمود که اهالیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی و خوشنود بودند چنانچه مدام رسم مراسلات
و مهادات از طرفین جاری ماند و همیشه کنور کهرک سنگه و شیر سنگه پسران و کنور نونهال سنگه
نبیره و دیگر ارکان دولت خود را بتاکید موعظت و وصیت می کرد که بعد من ابقای

ابقای سررشتهٔ دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی و هم رعایت عهدنامهٔ موثقه فیمابین هر دو سرکار
را مدام شامل من ملحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه
حدود و افواج متعینهٔ مقام لدهیانه و فیروزپور بدان طرف میرفتند رئیس مذکور با کمال
محبت و اخلاص پیش آمده وکلا را برای احوال پرسی با تحائف و هدایا و لوازم ضیافت
فرستاده محرک سلسلهٔ محبت و اتحاد می‌شد و بذریعهٔ مکاتبات اشتیاق ملاقات فیمابین را
ظاهر مینمود چنانچه لارد ولیم بنتنک بهادر گورنر سابق بپاس خاطرش عنان توجه بدان سو
منعطف ساخته در مقام مناسب ملاقات یکدیگر را منظور شده بودند مگر افسوس
که همچو رئیس دانشمند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزید گویند عمرش
پنجاه و هفت سال بود و تا سی و سه سال ریاست کرد و بعد او کهرک سنگه اکبر اولادش بر مسند
حکومت و فرمانفرمائی ملک موروثی خود متمکن گشت مگر او را اجل فرصت نداد که ازین
ریاست متمتع شود از مسندنشینی او شش ماه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیمار شده راهی ملک
عدم گردید و طرفه بد اقبالی خاندان مهاراجه رنجیت سنگه این شد که کنور نونهال سنگه پسر
کهرک سنگه متوفا که جوان نوخاسته و بحلیهٔ فهم و فراست آراسته و پیراسته بود دفعةً ازین جهان
سست بنیان درگذشت گویند بعد از سوختن لاش پدر خود بر کنار دریای راوی چون معاودت
شهر کرد و سواری او بدروازهٔ شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امرا چندان چپقلش
و ازدحام در میان آن دروازه شد که فیل سواری نونهال سنگه باهستگی تمام میرفت و در
چنین حال مردم توپخانه برای شلک تهنیت و سلامی موجب حکم او یکبارگی صد و پنجاه ضرب
توپ که از مدتی قریب دروازهٔ مذکور جمع کرده بودند سر دادند از قضا و قدر بصدمهٔ صدای توپها
سائبان سنگی آن دروازه بروی افتاد و همان ساعت طریق عدم و فنا پیمود افسوس
که آن نهال نو که هنوز از ثمر زندگانی برنخورده بود به تندباد اجل از بیخ و بن افتاد رنجیت سنگه
جدش مشاهدهٔ آثار رشد و دانائی او توقع داشت که بعد من انتظام ملک لاهور را

بخوبی خواهد کرد لهذا او را ولیعهد کرده بود کهرک سنگه که بظاهر و بنام مسندنشین آنجا
بعد فوت رنجیت سنگه شده بود مگر خود را نایب و پیشدست این چنین فرزند لایق و دانشمند
انگاشته بصلاح و بصوابدید او انتظام امور ریاست میکرد بالجمله هنوز عمرش از بیست سال
تجاوز نکرده بود که برفاقت جد و پدر خود ره سپر ملک آخرت شد و آنچه سابق منجمان
و طالع شناسان برای خوشامد رنجیت سنگه در حق همین نونهال سنگه میگفتند که این پسر بلند
طالع پیدا شده است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد محض کذب و دروغ برآمد
ریاست لاهور نصیب این بیچاره نشد چه جای حکومت هفت اقلیم این همه امور وابستهٔ
تقدیر نکسی را اطلاع بر غیب نیست الغرض بعد قضا کردن راجه کهرک سنگه و کنور نونهال سنگه
قسمیکه مذکور شد شیر سنگه خلف دومی مهاراجه رنجیت سنگه که مرد شجاع و صاحب جود و سخا
بود بر مسند حکومت لاهور متمکن گشت و این هر دو پسران رنجیت سنگه که یکی بعد دیگری
فرمانروای ملک موروثی خود شدند مدام مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت بسرکار
انگریزی مرعی و ملحوظ میداشتند چنانچه در عهد حکومت مهاراجه شیر سنگه افواج انگریزی معه
اخیر بسرکردگی جنرل پالک بهادر در میان ملک لاهور شده از راه دره خیبر بکابل رفت
و بوقت مراجعت از آنجا تمامی لشکر و سپاه انگریزی و بهیر و بنگاه شان که در قندهار
و جلال آباد بود به سپه سالاری سه کس افسران یعنی جنرل پالک و جنرل اسمٹ و جنرل ناٹ نیز
در عمل سکهان شده بطرف هندوستان آمد و اهلکاران رئیس مذکور که جابجا معین و مامور بودند
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذکوره لوازم دوستی از رسد رسانی و ضیافت
افسران فوج موافق رتبهٔ هر کس و از بهم رسانی دیگر مایحتاج سفر قرار واقع بعمل آورده همه را راضی
و خوشنود داشتند الغرض مهاراجه شیر سنگه لوازم دوستی و اتحاد فیما بین هر دو سرکار از پیش
بیشتر تقدیم میرسانید و هم در نظم و نسق ملک خود مصروف بود که دفعةً نکبت و ادبار بر فوج سکهان
نازل شد و مشیت ایزدی خواست که ایشان از کیفر اعمال ظلم و تعدی که بر بندگان خدا علی الخصوص

علی الخصوص بر رعایای بیچاره مسلمانان کرده بودند برسانند بنا بران بعض فوج سکه که حاضر
شهر لاهور بود باغوا و تحریک بعض سرداران ریاست بلوا نموده و بغاوت ورزیده مهاراجه
شیر سنگه ولی نعمت خود را مع پسر و وزیر او و دیگر بسیار سرداران کشتند و قیامتی برپا ساختند
زبانی بعض ثقات معلوم شد که وجه بلوا و سرکشی سکهان این شد که شیر سنگه از بسکه فیاض
و مرد عیاش بود دولت بسیار بدادن زنان رقاصه مغنیه و هم در لهو و لعب بسیار صرف میکرد
راجه دهیان سنگه برادر راجه گلاب سنگه که خیرخواه آن خاندان و از عهد رنجیت سنگه بعهدهٔ وزارت
منصوب بود از راه خیرخواهی بارها بخدمت شیر سنگه عرض کرد که این دولت را مهاراجه رنجیت سنگه
والد شما با بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا رایگان در امور فضول صرف میسازید و خزینه را
خالی می کنید شیر سنگه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفت و گو که از همین قسم بود
شیر سنگه کلام سخت و ناسزا از قبیل دشنام نسبت به دهیان سنگه گفت و تهدید نمود دهیان سنگه
آنوقت خاموش ماند مگر کینهٔ آن در دل داشت تا اینکه شیر سنگه افسری را بجرمی سنگین
و یا در قصاص خونیکه کرده بود قتل کنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود باغوای وزیر کور
مخفی بغاوت ورزیده در صدد آن شد که عوض برادر خود از شیر سنگه بگیرد و سپاه را که تابع او
بود باشارهٔ دهیان سنگه درین امر با خود متفق ساخت تا اینکه آن همه بر قتل او مهیا و آماده شده
منتظر وقت و قابو بودند که بحسب اتفاق روزی شیر سنگه غافل از غدر سپاه برای ملاحظهٔ قواعد
فوج در میدان قواعدگاه رفت آن افسر باغی قابو یافته تفنگچه را که پر از گلولها بود از جانب شیر
سنگه سر کرد چنانچه او بهمین یکضرب تفنگچه همان ساعت مقتول بر زمین افتاد و همراهان آن شقی پسر او را
که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود به بهانه بیرون طلبیدند و بمجرد بیرون آمدن او را
گرفتار کرده به قلعه بردند و مانند گوسفند آن بچه بیگناه را ذبح ساختند و بعد
کشته شدن شیر سنگه حال ورغلانیدن دهیان سنگه را مردم طرفدار شیر سنگه
دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دهیان سنگه را مع راجه هیرا سنگه

پسرش و اوتم سنگه برادرزاده اش که پسر راجه گلاب سنگه بود بضرب های شمشیر
پرزه پرزه کردند و دراین روز فیما بین سرداران طرفدار رانی و جانب داران وزیر
بسیار کشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم
ماند و درین بلوا و کشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سنگه و قریب پنجاه
و سه سردار نامی و کار آزموده از مددکاران وزیر و پنج شش هزار مردم فوج از طرفین
کشته و خسته گردیدند و پسر دومی شیر سنگه را که باقی مانده بود مخفی از لاهور برده در
اتر سر داشتند و حفاظتش نمودند و همچنین یک پسر گلاب سنگه که بیاسنگه نام دارد زنده مانده است
اگر اولاد بگذارد و بعد این همه خونریزی و کشت و خون دلخواه فوج خالصه در فکر آن
شد که کسی را از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه رای نام نهاد بر مسند ریاست نشانیده
حکم رانی کنند بنابران دلیپ سنگه صغیر السن را که از اولاد رنجیت سنگه است بر ریاست لاهور
معین ساخته مادرش را بظاهر مختار ساختند و آنچه از زر و اسباب میخواستند بحکومت جبر از وی
میگرفتند چنانچه مشهور است که فوج پیادگان خالصه فی کس دوازده روپیه درماهه بر در مقرر
کنانیده از رانی میگرفتند سوای اتلاف نفوس بر بسیاری از خزانه که بدست شان افتاد
متصرف گشتند و بعد از آن که قرار واقعی عمل و دخل خود در دربار لاهور کردند کسی را
از سرداران نگذاشتند که ایشان را بفهمانیش و یا بزور از امور بیجا و خلاف دستور باز دارد
زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سرداران باقیمانده که در دربار لاهور حاضر میماندند
بجز تبعیت و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان میگشود
او را از جان میگشتند چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود
قتل کردند و بعضی از دراندازی راجه لال سنگه آن بیچاره کشته شد بهر کیف چون میدان را از غنیم
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچ یک سردار در امور ریاست مداخلت کردن نمیتواند هر یکی از ایشان
خود را رستم و اسفندیار میدانست چنان بخاطر شان گذشت که حالا آنطرف دریای ستلج عبور کرده

در ملکهای آن طرف تاراج و غارتگری نمایند

در بیان شروع فساد سکهان اینطرف دریای ستلج در عمل سرکار انگلشیه و وقوع محاربات

فیمابین چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعهٔ اول قریب بست و یکهزار سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب هر قدر که خواستند از راه خودسری گرفته رنجور سنگه و دیگر سرداران به اطوعا و کرها همراه خود ساخته در شروع ماه دسمبر در سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای ستلج که حد فاصل فیمابین ملک پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بر پل کشتیها که بسته بودند بلا خوف و اندیشه و بدون پاس و لحاظ ملک غیر عبور کردند و بدین طرف حالیان انگریزی که غافل از اراده و جرات ایشان بودند صرف بدریافت حال شورش و خودسری سکهان و قتل و خونریزی ایشان در میان خودها در شهر لاهور و ابتری و بی انتظامی ریاست آنجا از راه دوراندیشی و مآل بینی که از لوازم ملکداری و کشورستانی ست خواستند که اینطرف دریای ستلج در عمل خود در چند مقام و معارکه بسبب پایاب بودن دریای مذکور که احتمال عبور سکهان ست فوج خود را مامور و معین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بالفعل بی سر و سردار فرمانند اشتران بی مهار ند اگر قصد آمدن برینطرف دریا در عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه بهمین قصد و اراده لارد هاردنگ گورنر جنرل فرمانفرمای ملک هندوستان بنفس نفیس خود مع سپه سالار کل افواج انگریزی گف صاحب بهادر وارد کمپ لودهیانه و فیروزپور شدند و هنوز در تجویز بودند که چقدر فوج در فلان مقام و چقدر در فلان معبر مامور و معین باید کرد و اصلا در وهم و گمان لارد صاحب و سپه سالار موصوفین نبود که سکهان برخلاف عهدنامه که فیمابین سرکار انگریزی و لاهور از عهد مهاراجه رنجیت سنگه منعقد ست در ملک پا آمده مصدر فتنه و فساد بلا سبب خواهند شد بنابران توپهای کلان و دیگر سامان حرب همراه نیاورده بودند و بجز فوج متعینهٔ چهاونی لودهیانه و فیروزپور و فوج قلیل که در اردوی لارد صاحب میباشد در آنوقت افواج دیگر در آنجا موجود نبود و مرکوز خاطر داشتند که بعد تعین مقامهای تعیناتی

و دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این یورش
سکهان در عمل انگریزی بایمای رانی صاحبه یا دلیپ سنکه شده بود و یا بدون اشارهٔ او
مگر گلاب سنکه نمیخواست که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بجنگند چرا از مقام جمو فوج
خالصه را ازین اراده مکرر ممانعت نوشته بود که زنهار از لاهور بقصد عبور دریای ستلج
حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد مگر آن مغروران بر خود غلط بر گفته و نوشته
او عمل نکردند و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفتهٔ رانی و یا باشارهٔ گلاب سنکه
قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خالصه
را در مقابله با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از بسکه آن هر دو رئیس مذکور از
دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان می ماندند بنا بران خواسته باشند
که بکدام صورت اضمحلال زور و طاقت سکهان جفاکار آقاکش و استیصال بیخ و بنیاد
شان کرده و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابله با افواج انگریزی امکان ندارد
الغرض قلع و قمع این گروه بنحیکه شد عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و گلاب سنکه بود
و عجب نیست که این هر دو کسان بنظر مآل کار و دور اندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوام مشهور است
با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد هزیمت و مغلوبی فوج خالصه بکار شان آید چه ریاست خاندان
مهاراجه رنجیت سنکه هم بحال و برقرار ماند و آخر کار همچنان شد یعنی سرکار ممدوح نظر بر عدم شرکت
و شمول رانیصاحبه و گلاب سنکه درین جنگ ریاست لاهور را بر دلیپ سنکه پسرش بحال و برقرار داشت
و نیز دستگیری و حمایت گلاب سنکه فرموده تا بالکل فوج خالصه مغلوب و مستاصل نشد
از جمو قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود وعده های دروغ ابلهفریب از جمو بفوج سکهان و سرداران
همراهی ایشان مینوشت که خاطر جمع دارید من خود را زود رسانیده شریک شما میشوم
و فوج خود را هم برای مدد شما میفرستم تا سکهان از طرف او مطمئن شده بقصد بر جمو
یورش ننمایند و گلاب سنکه بعد دریافت حال ضعف سکهان که هزیمتهای متواتر خورده

خورده و مانند مار سرکوفته شده اند و زور و طاقت در ایشان نمانده و رانی صاحب هم آنها را
مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن زر بالکل دست کشیده اند و افواج سرکار
انگریزی مقرر قصد لاهور خواهد کرد درینصورت زیاده ازین توقف کردن در جمو مناسب
نه انگاشته بر جناح استعجال در لاهور بحضور رانی صاحبه در رسید و بعد فهمایش همگی مراتب و پس از شکست
چهارم سکهان و رسیدن افواج انگریزی قریب بلاهور مع نذر و اسباب پیشکش با دیگر سرداران
در معسکر لارڈ صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف رانی صاحبه حاضر گشته
بعد تقدیم مراتب استعذار و استعفاء اظهار تقصیری تمام عالم صلح رسانید الغرض بعرض و گذارش او
صلح فیما بین هر دو سرکار منعقد شد و اگر او درین وقت یاوری و واسطه صلح نمیشدی فوج انگریزی
یکسر بلا مانع و مزاحم در لاهور رفته عمل و دخل خود در تمام ملک پنجاب میکرد و در ریاست خاندان مهاراجه
رنجیت سنگه نمیماند

در بیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدکی بتاریخ نوزدهم دسمبر ۱۸۴۵ سنه عیسوی شده بود گویند سکهان دفعه اول با یک

بیست و یکهزار با توپهای کلان که گوله و چهره آن دور تر میرسید عبور ستلج نموده مورچالها
بسته بتاریخ نوزدهم دسمبر سال یکهزار و هشت صد و چهل و پنج عیسوی شروع بجنگ کردند
درین جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی بکار
آمدند زیرا که نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود و گلوله و گراب آن در میان فوج انگریزی رسیده
نقصان سپاه مینمود و فوج انگریزی با وجود قلت مردم سپاه توپهای خرد که در پلٹن ها
میباشند با خود میداشت و گلولهای آن تا بفوج سکهان نمیرسید کمند تخفیف بشان اشغال که
مردم از سپاه ما از گلوله باری توپهای کلان مخالف بسیار ضائع میشوند حکم یورش و حمله کرد
بمجرد حکم کردن موافق قاعده مستمره یورش که در میان شان معمول است فوج انگریزی
یکبارگی حمله کرد و از فرط تهور و شجاعت با وجود کشته شدن اشلکهای متواتر حریف تاخت
کرده و قریب به مورچالهای سکهان و برند توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را آنچنان نزدیک

جنگ اول سکهان با فوج انگریز در مقام [illegible]

[illegible] حکم [illegible] فوج انگریزی [illegible]

آشکار کردند که سکهان با وجود کثرت تاب آن نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و چند هزار سکه
در صف جنگ کشته و خسته گردیدند و باقیماندگان آنچنان سراسیمه و بیحواس شده گریختند
که تمامی توپها و خیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین یورش و حمله اکثر افسران
انگریزی خرد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرلان و گورهای لایق و سوار و پیادهای هندوستانی
مقتول و مجروح گردیدند الحق که درین جنگ از سپاه انگریزی با وجود قلت سپاه و کمی آلات حرب بمقابله
فوج کثیر سکهان که بسبب تعلیم سرداران فرانسیس از قواعد جنگ خوب واقف و مشاق بودند و سامان
حرب بدلخواه داشتند کارنمایان بعمل آمده و بپاس عزت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته پایداری
نموده دمار از مخالف برآوردند و مظفر و منصور گردیدند اگرچه تفصیل این جنگ زیاده ازین خوب معلوم نبود

دربیان جنگ دومی سکهان با فوج انگلیسیه که قریب بمقام فیروزپور واقع شده

ولیکن انچه از ثقات شنید درینمقام ثبت نمود گویند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر از برای کمک
و مدد سکهان که بحیثه از لاهور علی الاتصال رسید و بهر طرف خیل خیل از سوار و پیاده فراهم شده سر بشورش برداشتند علی الخصوص بطرف لدهیانه بسیاری از فوج شان رفته قصد هنگامه پردازی نمود و تا این وقت
توپهای کلان و فوج دیگر هم شریک لشکر نواب گورنر جنرل بهادر نشده بود لارد صاحب ممدوح زیاده
ازین تامل و انتظار رسیدن سپاه انگریزی و دیگر مناسب نانگاشته فوج فیروزپور را که بمقام هری پٹن
افتاده بود حکم کرد که خود را زود بطرف لدهیانه جائیکه سکهان سر بشورش برداشته اند برسانند و حفاظت
چهاونی لدهیانه نماید چنانچه اول رجمنٹ دوم گرنڈ پیاده و سی و یکم پلٹن بادشاهی و چهل و هفتم و چهل و هشتم و نهم
و شانزدهم رساله سواران و سه ترپ اسپی توپخانه و چهار رساله هندوستانی بسرکردگی سر هنری اسمتھ صاحب
بطرف لدهیانه روانه گشت و پنجاه و سوم پلٹن نیز از دهرم کوٹ آمده شریک فوج مذکور شد در اثنای
اینهمه فوج تا بیست و پنج میل را قطع مسافت کرده رفت و از کمپوی لدهیانه کرنیل گودلی با پلٹن پنجاه و پنجم و قدری
سوار و توپخانه بطرف فوج سر هنری اسمتھ مذکور نیز روانه شده و در اثنای راه انبوه کثیر فوج سکهان از مقامی
بلند فوج انگریزی را دیده گوله توپ زدن آغاز کردند مگر اسمتھ صاحب یعنی افسر مذکور بتصور اینکه امروز

امروز سپاه ما مسافت بعیده را طی کرده آمده است مانده شده باشند حکم جنگ نداد مگر تا هم بوقت
روانگی توپ و تفنگ بطرف حریف سرکرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی
کشته و بعض مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر و بنگاه فوج انگریزی که عقب
مانده بود بیغمات و بعض گوره ولایتی و قدری سپاهیان پلتن هندوستانی را گرفتار کرده بردند
سر هری اسمث ازین قتل و نهب که از سکهان بوقوع آمده بود در خشم شده بتاریخ بیست و هشتم جنوری
عوض آنرا خوب گرفت یعنی سکهان را از قریب گریز قریب بفیروزپور برده و درمیان فوج خود
کرده از هر چهار طرف همچو آتشباری کرده که از هزارها کشته پشته ساخت و جمیع اسباب
منهوبه فوج خود را مع اسباب غنیم انتزاع نمود و پیشتر این جنگ در بیست و یکم ماه
مذکور فوجی دیگر از سکهان بر ملک پتیاله تاخته قلعه آنرا بتصرف خود در آورده و شلک
فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کردند ولیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن حصار را بجنگ
از سکهان باز گرفته حواله راجه پتیاله نمود و در هر جنگ فوج خالصه ایقین کلی بود که راجه گلاب سنگه
با جمعیت بیست و پنج هزار سپاه زود برای مدد و کمک ما رسیده شریک جنگ خواهد شد حال آنکه گلاب سنگه
از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه ولی نعمت او را از قتل کردن مهاراجه شیر سنگه
و پسرش بیچراغ کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بود که از خدا میخواست که این ظالمان
بهر عذابی و عقوبتی که گشته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن و آسایش ملک و رئیس
انجاست بحکمت عملی خبر آمد آمد خود مشهور و ظاهر کرده بود تا بتوهم و گمان آمیزش او در سرکار انگریزی
بقصد تخریب و یورش بر جموکه وطن و ماوای اوست نکنند و بعض سرشعاران ایشان از لاهور
تا کناره دریا در ملک خود غارتگری میکردند و بسبب اینکه رانی بعد دریافت حال هزیمت و مغلوبی
سکهان اطمینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست
کشیده بود از رانی بدگمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرارداده بودند که اگر
در لاهور رفته رانی و دلیپ سنگه پسرش را کشته بجای او دیگری را بر ریاست لاهور مقرر خواهیم کرد اگر ایشان

قابو میبافتند همچنین میگردند مگر ایشان را بازرفتن در لاهور نصیب نشد گویند بسبب نوشتهٔ راجه گلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد جنگ با انگریزان نمائید بعض فوج لاهور خصوصًا کل سپاه آئینی و چندی از سرداران شریک فوج خالصه در جنگ نشده بودند و کسانیکه بر گفته و نوشتهٔ گلاب سنگه عمل نکردند از کل اکالیان فوج فوج خالصه از خودسرای عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباه شدند و هرگاه نهنگیان برای طلب تنخواه نزد رانی صاحبه میرفتند او در جواب می گفت که من اکنون بحساب دو ازده روپیه در ماهه فی کس پیادگان را دادن نمیتوانم و شما که اظهار بیتابی و پریشانی خود میکنید این همه سزای سرکشی و خودسری شماست چرا بحکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجهٔ آن دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه بلاف و گزاف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و ما جواب داده ایم که صلح آنوقت خواهد شد که فیروزپور و لدهیانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید و کرنال درمیان ما و شما حد فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه پیغام داده اند که دریای ستلج فیمابین ما و شما حد فاصل باشد ما در جوابش گفتیم که بعد یک جنگ جواب پیغام شما خواهیم داد الغرض قبل از جنگ دود نخوت و غرور در دماغ شان چنان پیچیده بود که کسی را همسر خود نمیدانستند

در بیان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم جنوری ۱۸۴۶ عیسوی در مقام الیوال شده بود

گویند بیست هزار سکه با پنجاه و شش ضرب توپ برای کمک آن گروه که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود به بیست و ششم جنوری سال مذکور اینطرف دریای ستلج عبور کردند و منجمله آن فقط چهار هزار سوار با دوازده ضرب توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابلهٔ فوج انگریزی بود شده و فوج انگلشی در انوقت از ضعف فوج غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت مگر با وجود قلت سپاه درین جنگ هم حریف را هزیمت داده غالب گردید شصت پنجاه ضرب توپ سکهان

جنگ سوم در مقام الیوال

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ که سکهان همراه خود گرفته گریخته بودند منجمله آن سه ضرب
در دریا بوقت عبور بحالت اضطراب غرق شدند و دو توپ که بجید و کد بدان طرف دریا
برده بودند کپتانی از فوج انگریزی آن طرف دریا مخفی رفته بوقت شب از کمال جرأت و چالاکی
در ریگدان و پیاله آن هر دو ضرب میخهای آهنی زده بیکار ساخت و بالتحقیق معلوم گردید که
قبل اینجنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه بر پشت
آن استاده بود و چون نائره قتال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدون شریک
شدن و دست و پا جنبانیدن لگام اسپ را برتافته مع سواران همراهی خود یکسر بطرف لاهور
بشتافت و در اثنای راه بعد از عبور دریای ستلج پلی را که بران آمد و رفت فوج سکهان بود بشکست
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سوم مغلوب گشته رو بفرار نهادند
خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور روند و فوج انگریزی غالب و مظفر
گشته شلک زنان در تعاقب شان شد چند هزار از سکهان فراری باراده عبور بر کناره دریا
رسیده نشانی از پل در انجا نیافتند مضطر شده اندیشیدند که اگر درینجا توقف میکنیم از فوج حریف
که شلک زنان در عقب می آید کشته میشویم و اگر خود را در دریا می اندازیم بسبب بسیاری آب
غرق میگردیم بالجمله ازان گروه هر که بخوف غرق شدن بر کناره دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی کشته و هر که خود را در دریا انداخت لقمه نهنگ اجل گردید شاید معدودی
بقوت شناوری ازین تهلکه بر ساحل نجات رسیده باشند و سردار لال سنگه که پل را شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار سکهان خود سر متنفسی زنده نماند یا زیر شلک
حریف مقتول و یا در دریا غرق گردد ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد ثابت
شد که کسی از سرداران و افسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل راضی و خوش نبود
زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود می ترسید و بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان
با وجود کثرت و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواه بهره ور نبودی در هر مقابله هزیمت

یافته مغلوب گشت والا در جنگ کردن و حملهای متواتر نمودن بر فوج انگریزی کوتاهی و کمی نکردند
و مردانه وار جنگیدند و علاوه نااتفاقی چون ناحق مهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان در منکیر شاه
بود و باور رای اینهمه نقض عهد نموده بلا سبب در عمل خیر پور رسی و تاخت نمودند لهذا مبتلای قهر
الهی گشته مستاصل و برباد گردیدند و قبل این جنگها کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان و مال خود از
ظلم سکهان نداشت چنانچه لهنا سنگه که از سرداران جلیل القدر مهاراجه رنجیت سنگه بود در ملوابکه
شیر سنگه و دهیان سنگه وغیره کشته شدند از لاهور بدر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده
لیکن از شامت اعمال آنها در آنجا هم بخوشدلی ننشست زیرا که بعد از چند روز برای سیر و تفرج بلاد
شرقیه اجمال و اثقال خود را در بنارس گذاشته بدار الاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیما بین سکهان
و سرکار انگریزی بنابر حزم و هوشیاری بحکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظربند شد
و تمامی مال و اسباب وی که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق گردید و سبب نظربند شدن
سردار لهنا سنگه آن بود که مبادا بپاس همقومی و هم مذهبی سکهان لاهور در دار الاماره مذکور
فسادی برپا کند و همچنین املاک و اموال سکهان که در مقام هردوار و دیگر بلاد و امصار عمل انگریزی
بود نیز بقرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیما بین آنهمه اموال و اسباب وغیره واگذاشت کرده بمالکان
دادند و سوم فبروری ویلر صاحب برگدیر از معبر روپر تا معبر پهلور برای بند ساختن معابر
دریای ستلج که پایاب بودند مامور شد تا سکهان بدینطرف عبور کردن نتوانند و بیست و هشتم
جنوری جنرل اسمت با عسکر خود از کمپ لدهیانه در لشکر کمندرنچیف ملحق گردید زیرا که
تا آنزمان فوج سکهان در مقابله لشکر مذکور بسیار بود و سوم فبروری توپخانه که انتظار آن بود
از مقام دهلی در لشکر لارد صاحب رسید و بعد رسیدن توپخانه بخبر رسیدن سر چارلس نیپیر صاحب
گورنر سند در معسکر لارد صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای ستلج
از حالت منتظره دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور و معبر هم قرار یافته بود و لیکن اعلان
آن نمی نمودند **نقل عجیب** دوم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی یک سکه بقصد قتل کردن سر

مستر ونیس منت ارنت که در انباله بود رفت و در باغ بادشاهی مسکن صاحب موصوف داخل
شده سپاهی پهره را بضرب شمشیر قتل و سردار مهره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آن صاحب
داخل کردید هرگاه صاحب را در آنجا نیافت بکر بخت مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند و او
وقت شب در قید خود را قتل کرده بود بیست و دوم جنوری لاله چنی لال از طرف فوج خالصه بحضور
لارد صاحب پیغام صلح برده معذرت بسیار نمود او را جواب شد که ما سرکار خالصه سردار تیج سنگه
و راجه لال سنگه که سر دفتر خالصه اند نمیدانیم که کیستند اگر وکیلی از طرف رانی صاحبه یا از راجه
گلاب سنگه و یا دیوان دینانات می آمد سماعت کلام او میشد و بیست و چهارم جنوری افواج
کثیر انگریزی رسیده داخل لشکر لارد صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه گلاب سنگه با دوازده
هزار فوج جنگی و بیست هزار مردم کوهی بلوائی بر فاصله ده کروه از لاهور رسیده فرود شد
و روز دیگر بر معبر کراویل که بر سه کروهی از لاهور سمت رسیده خبر ورود خود بحضور آن صاحبه
عرض کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهولور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر گردد گویند
در جنگ الیوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی پانصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و سیصد و پنجاه
و سه اسپ مقتول و مفقود گردیدند و رانی صاحبه باتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه گلاب سنگه
را وزیر کرده جمیع امور ملکی و اختیار جنگ و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بگلاب سنگه
نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ ازما مقابله کردن با افواج انگریزی
دشوار است و بعض سکهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال تباهی و هلاکت فوج و از
دست رفتن قریب یکصد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و اسباب رسد و نماندن گوله و باروت
و کشته شدن جماعتی کثیر از کالیان و سپاه خالصه و افسران آن در سه جنگ و غرق شدن هزارها در
دریا بسبب شکستن پل و دیگر مصائب و شدائد را ظاهر ساختند گلاب سنگه آنهمه حال را شنیده بظاهر
تشفی ایشان کرد و کلمات تاسف بر زبان آورد و گفت شما را باید خواهر بود که یکدو ماه بیشتر
ازین واقعات من بفوج خالصه که سر بخود سری بر داشته باراده جنگ قصد رفتن بطرف فیروزپور

گرده بودند چه قدر ممانعت نوشتم که زنهار بدون اجازت من قدم بدانطرف نخواهید برداشت
مگر افسوس که فوج خالصه هیچ را بهم مثل هوای لاهور تصور ساخته سخن مرا نشنیدند و آنچه در خاطر ایشان
آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای رفتن بطرف لدهیانه و آنطرف ستلج ممانعت نوشتم و زبانی بگوم
هم گفته فرستادم ولیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعض سرداران فوج خالصه که از جنگگاه در لاهور
گریخته آمده بودند از ندامت سرنگون شده بجز این کلام گلاب سنگه را جوابی ندادند که چون اکالیان
زیر حکم کسی نبودند و نبودیم و گمان فاسد بدانمعنی که لارد صاحب سپه سالار فوج انگریزی در چهاونی
لدهیانه مجتمع شده باراده تسخیر و انتزاع ملک پنجاب از سکهان میدارند یکبارگی عبور دریای
ستلج نموده شروع بجنگ کردند و بسبب هم مذهبی و بپاس قومیت فوج خالصه هم شریک فرقه اکالی
شد ما را هم باصرار و مبالغهٔ فوج مذکور بمجبوری شریک شدن با اوشان در جنگ افتاد و همه کس را
معلوم است که از ابتدای ریاست مهاراجه رنجیت سنگه بر فوج خالصه چنین شکست و هزیمت نیفتاده بود
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد مگر اکنون از نامساعدت بخت سه بار علی الاتصال
شکست بر شکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریف افتاده
اکنون نه زر داریم و نه آلات حرب که باز مقابله با افواج انگریزی کنیم مگر باقیماندگان فوج
خالصه میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صف جنگ پایداری کرده یا بالکل مقتول و فنا
شوند و یا بر فوج مخالف غالب آیند تا ننگ و ناموس و آبروی خالصه جوهر قرار ماند و این امر بدون رفتن
شما در حربگاه ممکن نیست خیر آنچه سابق شد شد اکنون دستگیری شما ضرورست تا مدبر جنگ از سر نو
کرده شود و شاید آب رفته در جو باز آید و داغ بی آبروئی که درین شکستها بر دامن شجاعت سکهان رسیده است
شسته گردد و بالفعل ما همه تابع حکم و فرمان شما هستیم سر موازان تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از نا اتفاقی
و خود سری اکنون نوبت بجان و کارد باستخوان رسیده و شما شنیده باشید که از سعی تیج سری خالصه جی
بنا اتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج برباد گشته یعنی سردار رنجودهسنگه و راجه لادوا و راجه لال سنگه
و سردار مراریا و سردار ارجن سنگه وغیره افسران از انگریزان شکست خورده و در آنجا پناه نیافته

این طرف ستلج بحال تباه برگشته آمدند و با وجودیکه فوج خالصه اینطرف دریا در عمل خود آمده بود لشکر
هریک سردار سابق الذکر بخوف شبخون انگریزان متوهم شده جابجا متفرق شد فقط مردم معدود
در فوج خالصه باقیمانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که در جنگ همراه برده بودند پنجاه توپ
حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود واپس آوردند و بعد چند روز که بسیار دو هزار مردم
در لشکر بجوز سنگه فراهم آمدند مگر گوله و باروت ندارند و رانی صاحبه هم اکنون سامان
جنگ نمیدهند و میگویند آلات که سابق برده بودید بران چه کار کردید که اکنون خواهید کرد
الغرض باقیماندگان از فوج خالصه این طرف دریای ستلج در عمل خود با دوازده ضرب توپ افتاده
انتظار آمدن و شریک شدن شما دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که هرکاره‌ها خبر آوردند
که نائب گرو ساد هو سنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود مرد و گرو مذکور از مردن [illegible]
و مضطر گشته بطرف کرتاپور کوچ کرده رفت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج انگریزی
بر معبر تلوان مجتمع گشته پل آهنی را برای عبور فوج بسته اند و باشندگان مندی تلوان
از هیبت و خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را گذاشته رفتند انگریزان گوله و باروت
ایشان را در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند گلاب سنگه بعد از استماع این همه ماجرا همان
کلام سابق را اعاده کرد که من در همان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه اقرار
فرمانبری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض گلاب سنگه ازین کلام آن بود
که بعد نویسانیدن مختارنامه از تمامی سکهان و افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه متصور شود نماید
تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهرکیف صلح و [illegible]
پس در امر صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمودند همه بالاتفاق راضی بصلح شده تجویز کردند که در
فوج انگریزی بذریعه گلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادم و پشیمان
شد اکنون امیدوارست که فیمابین هردو سرکار صلح واقع شود هنوز این امر از قوت بفعل نیامده بود
که جنگ چهارم که اخیر جنگهاست شد

در بیان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبراون

جنگ چهارم در مقام سوبراون تاریخ دهم فروری ۱۸۴۶

در دهم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی فیما بین سکهان و افواج انگریزی شد

گویند فوج خالصه با ساز و سامان حرب فراهم کرده مورچالها کنده آماده جنگ شد مذورا
نواب گورنر جنرل بهادر و کمندر انچیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آنطرف
دریای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاهور نماید و جمعیت سکهان را که مورچال کنده پیش سو افتاده اند
گریزانیده شود زیرا که لارد صاحب و کمندر انچیف را بتحقیق معلوم شده بود که سوای این
فوج سکهان که بالفعل آنروی دریا بنظر می آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریزی
مقابل گردد اولی آنست که این فوج را بجمله و یورش متفرق ساخته یکبارگی عبور دریا
نماید پس سپه سالار مذکور بتاریخ دهم فبروری سال یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی یکپاس
روز برآمده حکم بفوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت سلسله
متواتر گلوله توپهای آتش‌فشان ببارید و در تسخیر مورچالهای سکهان را که آنطرف ستلج بود متزلزل
ساختند و بمجرد شکسته شدن مورچال بفوج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف یورش کنند چنانچه
پلتن گورکه وغیره از راه پل که همان ساعت از تخته های ثمین در دو سه جا نصب کرده بودند
برق وار تاخته در فوج سکهان درآمدند و داد مردانگی داده خوب جنگیدند فوج سکهان تاب
اقامت در خود ندیده رو بهزیمت نهاد و جمیع اسباب ایشان مع شصت ضرب توپ که بهترین در
لشکر غنیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لارد صاحب بذات خود تشریف میداشتند
و افواج انگریزی بعد گریزانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه خرد و کلان هر قسم عبور دریا
نموده داخل در عمل لاهور گردید و لارد صاحب بهادر در مقام قصور این اشتهار دادند

خلاصه اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر مرقومه چهاردهم فبروری

ف نقل اشتهار لاهور لارد انگلیش بهادر مرقومه چهاردهم فبروری ۱۸۴۶ عیسوی

سنه ۱۸۴۶ عیسوی بشرح آنکه افواج سرکار انگلشیه در هر یک مقابله و جنگ فوج سکهان را
هزیمت پی در پی داده از عمل خود بدانطرف دریای ستلج بدر کرده داد و زیاده از دو صد
ضرب توپ سکهان بضبط سرکار مذکور درآمد و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردیده و در

و در اشتهار که بتاریخ سیزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی قبل از جنگها اجرا یافته
بود مندرج است که نواب گورنر جنرل بنا بر اشتهار که جهت حفاظت ملک انگلشیه دارند و هم برای
اظهار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزادهی سکهان عهدشکن که موجب آسایش کافه انام
است اینهمه تدابیر جنگ را بر روی کار آوردند و اکنون تا انتقام کامل از شکستن عهدنامه که
فیمابین سرکار موصوف و سرکار لاهور در سنه ۱۸۰۹ عیسوی انعقاد یافته بود و بسبب تاخت و یورش
آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریزی که بدان سبب سبکی و توهین بسرکار معظم الیه عاید گردیده
از سرکار لاهور نگیرند فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل اخراجات
این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آنچنان بندوبست در سرکار لاهور خواهد فرمود که تا
طاقت غدر و فریب در فوج لاهور نماند و از این بندوبست در سرکار لاهور مقصود افزایش ملک
انگریزی نیست چنانکه در اشتهار سابق الذکر مفصل و مشروح است که فقط مقصود و خواهش نواب صاحب
ممدوح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور باز آنچنان انتظام و بندوبست بظهور رسد که
افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشد چنانچه مصدق و شاهد این قول آنست
که از این طرف هیچگونه تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور از پیشتر بعمل نیامده بود ولیکن
هرگاه از سرکار لاهور یکایک دفعةً بلا ظهور هیچ وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی کردند
درینصورت سرکار ممدوح بعمل آوری تدبیر جهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شد اکنون
آنچه که حرج و نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد محض بسبب حرکات ناهموار و اطوار ناهنجار
سرکار لاهور و فوجش متصور خواهد بود گو خواهش اینهمی نیست که زیادتی و افزایش ملک
سرکار انگریزی کرده شود اما جهت تلافی و تدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم
گردید اضلاعیکه در میان دریای ستلج و بیاس واقع‌اند مع کوهستان واقع آن شامل و مضاف
مملکت انگریزی گردد و با اینهمه عهدشکنی و جنگ و جدال بلاسبب که از طرف سرکار لاهور بعمل
آمده تاهم منظور نواب گورنر جنرل بهادر نیست که کل ملک پنجاب را در قبض و تصرف خود در آرند

بشرطیکه رئیس آنجا در سرکار انگلشیه رجوع آرد و نیز مرکوز خاطر والیان سرکار انگریزیست که در صورت رجوع آوردن همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را برکی از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه پیشکش باشی که بانی مبانی این ریاست و متعهد و معتبر سرکار انگلشیه بود بحال و برقرار دارند و کدام دلیل فایق تر بر تحمل و بردباری لارد صاحب و اغماض فرمودن شان از جرائم و گستاخی فوج لاهور بوده نتواند شد که با وجود فتح کامل و غلبه تام با اظهار اینچنین مرکوزات باطنی خود پرداختند و بخیر خواهان خاندان مهاراجه رنجیت سنگه سرکبا شی علی الخصوص کسانیکه شریک جنگ و جدال با سرکار انگلشیه نبودند خبر داده میشود که اکنون باتفاق نواب گورنر جنرل بهادر آنچنان بندوبست بظهور آرند که از روی آن ریاست اولاد مهاراجه رنجیت سنگه بنحوی قائم و برقرار باشد که فوج خود را محکوم و تابع و رعایا را بحفاظت و امن و امان داشتن توانند و اگر احیاناً باز این چنین عهد شکنی از طرف سرکار لاهور نسبت بسرکار انگلشیه بوقوع خواهد آمد در صورت ایفای کل حقوق و حسب اطمینان سرکار موصوف بعمل خواهد آمد فقط و بعد اجرای این اشتهار سرکار لاهور کل شرائط مندرجه آنرا بدل قبول و منظور کرد و متعاقب تشریف آوری لارد صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دهم فبروری تا بعد هم آن تمامی عساکر انگریزی که در قرب و جوار فیروزپور قیام داشت مع توپخانه کلان نیز داخل پنجاب شد و راجه گلاب سنگه در مقام قصور آمده بتاریخ شانزدهم ماه مذکور مشرف بملازمت لارد صاحب بهادر فائز شد و اسباب پیشکش که بسیار آورده بود معاف کرده و بموجب حکم والا راجه مذکور در خدمت میجر لارنس صاحب و مستر کاری صاحب سکرتر لارد صاحب ممدوح حاضر شد تا دو از نیم شب در میان هر دو صاحبان موصوف و راجه گلاب سنگه و دیوان دینا ناته و فقیر عزیز الدین گفت و شنود ماند و شرائط صلح بهمان قرار یافتند که در اشتهار مذکور مندرج بود یعنی تمام ملک دوآبه که در میان ستلج و بیاس واقعست در قبضه سرکار انگریزی باشد و علاوه برین یک و نیم کرور روپیه نقد که درین جنگها صرف شده است سرکار لاهور در سرکار انگریزی بدهد و منجمله آن پنجاه لک روپیه نقد بالفعل و یک کرور روپیه بطریق قسط بندی درمیان مدت دو سال دا سازد و بتاریخ

و بتاریخ نهم ماه حال بموجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شده
مهر مهاراجه دلیپ سنگه را دیوان دینا ناته بران ثبت کرد و در بیستم ماه مذکور مهاراجه
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور در لشکر انگریزی بمقام قصور
رسیده بملاقات نواب صاحب ممدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب
معظم الیه در مقام للیانه که مابین قصور و لاهور است وارد گردید و در آنجا خبر رسید که کل
فوج سکهان باغی بقدر شانزده هزار که باقیمانده است نصف آن مسلح و نصف آن بی یراق
بنهایت خائف و هراسان در مقام برهانه افتاده است و از برهانه راه بطرف لدهیانه
و لمرت سر بیرود و لارد صاحب از اثنای راه برانی صاحبه برای تشفی گفته فرستادند که باحفاظت
شهر لاهور نیز خواهیم کرد و از سکهان بغاوت کیش وغیره هیچ اندیشه و هراس نکنند و در همان زمان
قلعه پهولور که از قلاع نامی سرکار لاهور و قریب به لدهیانه بود در قبضه فوج انگریزی درآمد
از اهل قلعه کسی بمزاحمت پیش نیامد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده گریخته رفتند و بیستم فروری لارد صاحب
بکمندر انچیف بهادر حکم دادند که دو رجمنت سواران ولایتی گوره و دو رساله سواران هندوستانی
و سواران باڈی گارڈ حضوری و یک رساله سواران بیقاعده و دو ضرب از توپخانه اسپی و یک
توپخانه گوره و یک توپخانه سواران هندوستانی تیار کرده برای رفتن همراه سواری مهاراجه صاحب
موصوف مقرر نمایند تا بوقت سه پهر شاید از احفاظت تمام محل برای شان برسانند و لارد صاحب
در بیستم فروری داخل لاهور شده و در بیست و یکم آن مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران و افسران
خود بار برای ملاقات جناب لارد صاحب آمده عفو از قصورات خواست جناب ممدوح بلحاظ اینکه
مهاراجه دلیپ سنگه پسر مهاراجه رنجیت سنگه که دوست با وفا در سرکار انگریزی بود از همه قصورات
فوج او درگذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکه بر شرائط مندرجه اشتهارنامه و عهدنامه ها
قائم باشند و بوقت آمد و رفت مهاراجه موصوف تلک سلامی بر حسب رتبه ایشان در لشکر
انگریزی بعمل آمده اگرچه عرضی مهاراجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام دائره دولت لارد صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لارد صاحب بحضور اینکه در لشکر مهاراج را تکلیف
خواهد شد ایشان را با عزت و احترام از لشکر در محلسرای رسانیده دادند و حکم شد که کسی از لشکر انگریزی در
شهر لاهور نرود و مردم رسد را که در لشکر می آرند حفاظت کنند نقل اشتهار دیگر نواب
گورنر جنرل بهادر مصدره هیژدهم فبروری سنه الیه مقام لاهور برای
تشفی مردم شهر وغیره بر جمیع سرداران و سوداگران و کوتهی والان و رعایای و اراکین ریاست
لاهور و امرتسر واضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگه بروز ملاقات با نواب گورنر جنرل بهادر
شکایت نافرمانی و بغاوت و گرفتاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شروط و احکام نواب صاحب
ممدوح را قبول کردند اکنون یقین است که باز در میان هر دو سرکار رابطه دوستی و اتحاد بطور
سابق جاری ماند و نواب صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط مقرره بشرط مقابله و مجادله
نکردن سپاه خالصه بار دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسبانی رعایا و خلائق ملک پنجاب
و خود مهاراجه صاحب موصوف و هم در ترقی و بهتری سرکار ایشان سعی و کوشش بخوبی خواهند کرد
پس باید که باشندگان ملک پنجاب بیخوف و خطر در کاروبار خود مصروف شوند که به هیچ وجه
پامال ظلم و تاراج نخواهند شد انتهی عبارت اشتهار و در بیست و دوم ماه مذکور لشکر انگریزی
برای حفاظت محاذی دروازه بادشاه باغ و حضوری باغ افتاد و باقی جوانب قلعه که در آن
سمت محلسرای مهاراجه دلیپ سنگه و اقربای شان سکونت داشتند از محاصره خالی
و اراده نواب صاحب معظم الیه این است که فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشد که بدان حراست
و بند و بست سرحدات ملک خود بکنند و زیاده ازین داشتن ضرور نیست و لارد صاحب بهادر
از راه مزید قدردانی بجلدوی حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزی که سکهان را چهار بار
شکست داده عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند بعطای تنخواه یکسال بطریق انعام دادن حکم فرمودند
و علانیه تعریف شجاعت و دلاوری و فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان مبارک خود بیان
ساختند فهرست نذر و پیشکش که راجه گلاب سنگه برای جناب لارد صاحب

آورده بود و تفصیل اسامی سرداران که همراه او آمده بودند

تفصیل نذر و پیشکش مذکور		اسامی سرداران همراهی گلاب سنگه	
هندوی نقد عہ ٹکه روپیه	روپیه نقد عہ	۱ فقیر نورالدین	۲ فقیر چراغ الدین
دوشاله عمده بسیار قیمتی عہ جوره	پارچه ابریشمی عہ تهان	۳ فقیر تاج الدین	۴ دیوان دینا ناته
جامه وار شال عہ تهان	کمخواب بیش قیمت عہ تهان	۵ لاله اننت رام	۶ لاله رای کشن چند
بنگلی طلای خالص عہ عدد	کرسی نقره عہ عدد	۷ مارٹین صاحب	۸ بیرای سنگه نلوا
شمشیر ولایتی قیمتی عہ قبضه	سپر عہ گرده	۹ سردار سلطان محمد خان	۱۰ لاله هرسرن داس
کمان عہ حلقه	تفنگچه عہ نال	سپاهی کوهی پلٹن	+

و در همین ایام مستر لارنس برادر میجر لارنس که مجسٹریٹ و کلکٹر دهلی بود بعهدهٔ کمشنری علاقهٔ فیروزپور و ملک دوآبه مابین ستلج و بیاس مامور شد گویند بعد از انعقاد صلح فیمابین دو سرکار راجه گلاب سنگه بحضور لارڈ صاحب عرض کرد که اکنون فوج انگریزی ازینجا کوچ کرده بطرف هندوستان برود زیرا که زیاده ازین داشتن آن درینجا ضرور نیست رئیس و دیگر عمله و فعلهٔ ریاست لاهور تابع و فرمانبردار حکم حضور اند و در صورت قیام فوج مذکور درینجا موجب گرانی غله و وحشت و هراس رعایای لاهور است لارڈ صاحب فرمودند که تا مهاراجه دلیپ سنگه یک نوشته متضمن این شروط چهارگانه ذیل نگاشته و بران مهر خود کرده نخواهند داد فوج انگریزی ازینجا برنخواهد رفت

بیان شروط اربعه

شرط اول آنکه اگر مردم اینملک باز در ملک انگریزی فتنه و فساد کنند جوابدهی آن بذمهٔ مهاراجه صاحب خواهد بود

شرط دوم هر قدر توپها که در جنگ با فوج خالصه فتح نموده هنوز بالکل بدست فوج انگریزی نیامده اند حوالهٔ سرکار کمپنی نمایند

شرط سوم آنکه کل توپهای که در لاهور هستند هر قدر که فوج انگریزی طلب نماید حواله کنند قیمت آنها در زر داد نی محسوب نمایند

شرط چهارم آنکه مهاراجه صاحب پنجاه لک روپیه که از جملهٔ یک کرور و نیم روپیه تاوان نقد بالفعل داخل خزانهٔ سرکار کمپنی سازند

و چون در خزانه لاهور زر نبود لهذا در دادن تنخواه برطرفی سکهان باغی دقت نموده داد و سکهان
بحساب دوازده روپیه در ماهه که از رانی صاحبه نموده و چیز مقرر کنانیده بودند مطالبه نمودند و در انصاف حساب
بموجب در ماهه سابق ایشان میداد لهذا گلاب سنگه حکم شده چنان تجویز کرد که برقدر تنخواه فوج قدیم
در وقت مهاراجه رنجیت سنگه میافت اکنون هم بهمان قدر باید و نفوج که در عهد مهاراجه شیر سنگه ملازم
شده بود سرانجام شش و نیم روپیه باید داد و کسانی را که راجه هیرا سنگه خلف راجه دهیان سنگه
در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تنخواه مقرر کرده آن وقت که چندان نه اند نیست داده مقلم
موقوف نمایند کنتهی طلائی و تنگی ها از سکهان و اسپ گیرند باید دانست که کنتهی مثل دانه تسبیح کلان
از طلا مدور چپاره دار مجوف میباشد فوج را برای زینت داده بودند و تنگی مشتق از تنگ است و آن
از قسم اشرفی طلا میباشد مگر طرف آن تصویر کدام بت خواهد بود مثل روپیه چهره شاهی که سکه چهره
حال قوم هنود آنرا تیمناً هم برای زینت در رشته کشیده در گلوی اندازند گویند فوجی را راجه هیرا سنگه
که بعد کشته شدن پدر خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود نوکر داشته کنتهی و تنگی ها داده بود
مردم همین فوج او برگشته داد و گمراهی آقا کشی دادند الغرض راجه گلاب سنگه به ایشان صلاح
داد که چون اکنون از همه امور مقدم ادای پنجاه لک روپیه نقد در سرکار انگریز است و قبل زر در خزانه
لاهور موجود نیست باید که بعد ادای تنخواه برطرفی فوج خالصه نموده دیگر بر آن فکر نمایند برای که
بجاآوری شرائط اربعه بر ما واجب و لازم است گویند گلاب سنگه برای ادای زر مذکور چنان تجویز
کرد که بیست و دو لک روپیه از خزانه مند ده و هفده لک روپیه از تحصیل صوبه ملتان و هشت لک روپیه از
آمدنی ملک کشمیر و برای سه لک روپیه باقی جواهرات و ظروف طلائی و نقرئی داده شود و بعد موقوفی
کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار رلمپٹن توپخانه و بیست و چهار هزار پیاده و شش هزار جمعیت
سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در ادای پنجاه لک
روپیه مذکور توقفی رو داد لهذا منشی رجب علی از طرف لارد صاحب از گلاب سنگه رفته تقاضای
زر مذکور و طلب تعیه توپهای لاهور نمود و گلاب سنگه در جوابش گفت که جلد روپیه مذکور و توپها را روانه

خدمت لارڈ صاحب بکنم و نیز منشی پیغام داد که تنخواه برطرفی کل فوج را بدهند تا نوبت بلوه و
فساد در فوج نرسد و فوجیکه در بهانه افتاده است تنخواه آنرا بهانجا فرستاده موقوف سازم
گلاب سنگه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دو سه روز بعمل می آرم و دهم مارچ سنه الیه
مهاراجه دلیپ سنگه باز برای ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لارڈ صاحب
باز دید مهاراجه صاحب در ثمن برج تشریف بردند و دوازدهم عزیمت رفتن بکوه شمله
فرمودند و چون رانی صاحبه بنابر مصلحت برای چند روز راجه گلاب سنگه را وزیر خود کرده بود
و بسبب درازی سرداران مفسد خصوصاً باغوای راجه لال سنگه از چنین رئیس با تدبیر خیرخواه
سرکار لاهور که واسطه عفو قصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده اند دل او صافی نبود
لهذا بعد طی شدن جمیع امور اهم و حصول دلجمعی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده
باز راجه لال سنگه را وزیر مهاراجه دلیپ سنگه که او بسبب صغر سن از نیک و بد اطلاع ندارد ساخت
اگرچه این چنین تلون مزاجی رانی ناگوار خاطر اهالیان سرکار انگریزی شده باشد مگر بموجب
دفعهٔ پانزدهم عهدنامهٔ اول که سرکار انگریزی را در امور خانگی لاهور مداخلت نخواهد بود
درین مقدمه اغماض فرموده طرح دادند و چون گلاب سنگه با وجود بجا آوری حسن خدمات در
هر دو سرکار بلا هیچ قصور بسبب معزول شدن از عهدهٔ جلیله وزارت مایوس و افسرده خاطر
شد لارڈ صاحب از راه قدردانی و هم بمقتضای خیرخواهی و وفاشعاری راجه مذکور را از اطاعت
و علاقه سرکار لاهور خارج ساخته راجه ملک جمو و کشمیر و غیره ملک کوهستانی ساخت و نیز قرار یافته
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سکهان باقی برای حفاظت مهاراجه صاحب و
خاص شهر لاهور بقدر ده هزار فوج انگریزی منجمله آن دو پلتن گوره و باقی ترکسواران و پلتنهای
هندوستانی در لاهور بمانند و یک رژیمنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دوآبه
در دو جا چهاؤنی کمپ انگریزی مقرر کرده یکی در مقام جالندهر دوم در فریدپور و کوت کانگڑه
مع بعض کوه کرد و نواح آن در قبضه سرکار انگریزی در آمده و هشتم ماه مذکور راجه لال سنگه وزیر

از رزیدنت بهادر حال جاگیرهای سرداران ملک دوآبه و دیگر علاقجات که در عمل انگریزی در آمده اند
پرسید صاحب موصوف جواب داد سرداران که سند معافی مهاراجه رنجیت سنگه نزد خود میدارند
جاگیرهای ایشان بدستور معاف خواهد شد و کسانیکه سند مهاراجه مذکور نمیدارند جاگیر آنها بضبط سرکار
انگریزی خواهد در آمد و نیز رزیدنت گفت که مال و املاک جمیع سرداران سکهان که در وقت جنگ در میان
ملک انگریزی ضبط شده بود الکنون بالکل مسترد کرده شد مگر ملک و مال جمعدار خوشحال سنگه تا بعد بلوغ
رسیدن پسرش تا بالغش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و در همین جلسه سردار رنجور سنگه سند جاگیر خود
بملاحظه صاحب رزیدنت در آورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از بطن کنیز هستید لهذا
در جاگیر لهنا سنگه مجیتهیه حق شما نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز را سوختن
چهاونی لدهیانه و غارت کردن آن نموده اید رنجور سنگه گفت حاشا که من چهاونی آنجا را آتش
داده باشم و نه اسباب صاحبان را غارت کردم راجه لادوا بوقت گریختن چهاونی آنجا را سوخت
صاحب جواب داد راجه لادوا در حقیقت بی ایمان بود البته او مرتکب این امر قبیح شده باشد و شما هم
شریک و مددگار او بوده اید و دلیل قوی بر شریک بودن شما با او همینست که هرگاه من در همان ایام
خطی بشما بدین مضمون نوشته بودم که هر کار را فهمیده و مآل کار را اندیشیده باید کرد تا آخر الامر
موجب ندامت شما نگردد و شما بعد اطلاع بر مضمون خط آنرا از دست انداخته گفتید هر چه باداباد
من بمقتضای همقومی مدد راجه لادوا خواهم کرد رنجور سنگه از رسیدن خط صاحب انکار کرد وکیل
سردار نهال سنگه آلووالیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست خود بشما رسانیده ام رنجور سنگه باز
انکار کرده وکیل را که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاجت
بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم هست رنجور سنگه از حضور صاحب رزیدنت ملزم و نادم
شده نزد رانی صاحبه رفته عرض کرد که بسبب غلطی من در جنگ صاحب رزیدنت از من بسیار
ناخوش هست بدون سعی سرکار قصور مرا معاف و جاگیر من واگذاشت نخواهند کرد روز دیگر
کمیدان بخیت مع میجر لارنس رزیدنت در شهر رفته کلید مکان راجه دهیان سنگه وزیر سابق را که در

که در نواح کهستان کشته شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را براجه گلاب سنگه برادر حقیقی راجه
متوفا حواله فرمود بعده راجه لعل سنگه وزیر و دیگر معتمدان سرکار لاهور برای عمل کنانیده دادن
فوج انگریزی را در ملک و قلاع دوآبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند گویند نایب ابو که از قوم
افغان در قلعه کوت کانگرا بود عمل مراده علم بغاوت و تمرد برافراشت فوج انگریزی از هر چهار
طرف قلعه را محاصره کرده بگولهای توپهای کلان کار بر قلعگیان تنگ کرد و سنگهای کلان برج
قلعه را پرانیدند و تا سه روز از آتشباری و گوله اندازی در قلعه قیامتی برپا ساختند آخرکه نایب
مذکور مع همراهیان پناه خواسته و سلاح نهاده از قلعه بیرون رفت و بعضی گویند ایشان را اسیر و
قید کردند اکنون در جمیع قلعجات دوآبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریزیست و در نهم مارچ لارد صاحب
در لاهور دربار عام فرموده اجازت حاضر شدن بهر یک شخص که قابل مجرای حضور بود داده
و بعد این دربار راجه گلاب سنگه برای رفتن بطرف ملک جمو تیاری کرد و افواج انگریزی در
یازدهم و دوازدهم از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و مهاراجه دلیپ سنگه برای ملاقات رخصت حضور
لارد صاحب آمد و بعد حصول ملاقات باعزت و تکریم تمام از سر شدن شلک سلامی و استقبال
معاودت بمکان خود نمود و موجب بند گذرانیده راجه لعل سنگه سرداران دربار لاهور بیافتن خلاع
فاخره از پیشگاه لارد صاحب معزز و سرافراز گردیدند گویند بوقت رخصت مهاراجه دلیپ سنگه
لارد صاحب بهادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند سرکاری صاحب ترجمه آنرا با والد
بدین مضمون بیان کردند که چون سکهان بدون رضا و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله
کرده جنگید کماحقه بسزای خود رسید اکنون پیش لاهور را باید که از بیجا آوری امور که موجب بهتری
و سرسبزی ملک و ریاست شان متصور است سعی و کوشش نماید و آنچنان کاری کند که در هر دو سرکار
سررشته اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند و قبل از آن که لارد صاحب از لاهور نهضت فرموده
متوجه شمله شوند اهلکاران سرکار لاهور از طرف مهاراجه دلیپ سنگه بواسطه صاحب ریزیدنت
انجا بحضور لارد صاحب برای تعیناتی بعض فوج انگریزی در شهر لاهور درخواست نمودند و

عندالاستفسار سبب آمدن فوج در انجا عرض کردند که مهاراجه صاحب و هم تمامی اهلکاران لاهور
از شر و فساد سکهان باغی مطمئن نیستند بل احتمال است که بعد کوچ کرده رفتن کل افواج انگریزی
جمعی از آن فتنه پردازان که هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است در اکثر مقام به
شر و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهر گروه گروه افتاده اند فراهم شده مثل سابق ضرری بار رسانند
و فوج آئینی که در پنجاب است بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خالصه بحکم سرکار
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است الغرض اگر
آمدن فوج انگریزی در پنجاب آن جماعت باغیان را جرأت هیچگونه شر و فساد کردن درین کار نخواهد شد
هرگاه جناب لارد صاحب بدین مرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این درخواست را
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایت و الطاف خواهد شد و بعد از آن که مهاراجه صاحب نظم و
نسق سرکار خود بداشتن فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی از ملک و علاقه ما
سرکار لاهور برخاست فرمایند اگرچه لارد صاحب اصلاً منظور نبود که فوج انگریزی در آنجا تا
تا کل اختیار در ملک پنجاب بمهاراجه دلیپ سنگه باشد مگر بپاس خاطر و اصرار ایشان این درخواست را
مشروط بشرائط چند که در عهدنامه دوم مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهدنامه
اول و دوم را که در اردو بود و نیز برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام نیز در فارسی
ترجمه نموده درج کردم تا ملاحظه این عهدنامها کل حال بند و بست ریاست لاهور که بعد از صلح
فیمابین هر دو سرکار از طرف اهالیان سرکار انگریزی بعمل آمده است بخوبی معلوم گردد نقل عهدنامه

اول که فیمابین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم مارچ رقم گشته
مشتمل بر شانزده دفعه چون بسبب عهدشکنی سکهان که با فوج سرکار انگریزی بوجه مستوجب
جنگیدند و یورش بر ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیمابین سرکار مهاراجه رنجیت سنگه و سرکار
در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی منعقد شده بود منتقض گردید اکنون ضرور شد که عهد جدید
درمیان هر دو سرکار موصوف منعقد گردد تا بعد ازین نوعی فتنه و فساد بسبب این عهدنامه در سرکار

تفصیل شروط عهدنامه

در سرکار لاهور واقع نشود چنانچه بواسطهٔ اهلکاران معتبر هر دو سرکار این عهدنامه تیار و مرتب
شد از طرف سرکار انگریزی ایف کاری صاحب سکرتر گورنمنت هند و هنری منتگمری لارنس
صاحب اجنت نواب گورنر جنرل بهادر و از طرف سرکار لاهور بهائی رام سنگه و سردار
چتر سنگه اتاری واله و سردار رنجور سنگه و راجه لال سنگه و سردار تیج سنگه و دیوان دینا ناته و
فقیر نور الدین برای انعقاد عهد جدید مقرر و معین شدند تفصیل شروط شانزده گانه
مندرجه عهدنامه اول شرط اول درمیان مهاراجه دلیپ سنگه رئیس لاهور و سرکار
انگریزی همیشه دوستی و اتحاد خواهد ماند و گاهی جنگ نخواهد شد شرط دوم مهاراجه موصوف
ملک دوآبه را که درمیان ستلج و بیاس واقعست بسرکار انگریزی دادند آینده کسی از وارثان
ایشان دران دعوی نخواهد کرد شرط سوم تمامی قلعه ها را که درمیان این دوآبه واقعند بسرکار
انگریزی تفویض کنند شرط چهارم آنکه مهاراجه یک و نیم کرور روپیه بعوض اخراجات این
مهم که بسبب عهدشکنی فوج لاهور در سرکار انگریزی افتاده بود دادن قبول کردند چنانچه پنجاه
لک روپیه نقد سردست خواهند داد و عوض یک کرور روپیه که بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک
کوهستانی و حصونیکه درمیان رودسنده و بیاس واقعند مع ملک کشمیر و هزاره برای دوام
بسرکار کمپنی دادم شرط پنجم آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه پنجاه لک روپیه منجمله یک و نیم کرور
روپیه مذکور بزودی نقد خواهند داد شرط ششم آنکه مهاراجه صاحب اقرار میکنند که تمام
فوج سرکش ملازم خود را تنخواه برطرفی داده یکقلم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق
مهاراجه رنجیت سنگه صاحب تنخواه خواهند یافت شرط هفتم سرکار لاهور فقط بیست و پنج
پلتن پیاده فی پلتن هشتصد سپاهی و دوازده هزار سوار نوکر خواهند داشت و سوای
ازین بدون اجازت سرکار انگریزی نگه ندارند و اگر عند الضرورة قدری زائد از مقدار
مذکور فوجی را باجازت سرکار نگهدارند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
شرط هشتم سی و شش ضرب توپ که در جنگ رفته بودند و آن توپها بدست سرکار انگریزی

نیامده اند باید که آن همه توپ را حواله سرکار موصوف نمایند شرط نهم آنکه جمیع وجوهات
محصول از دریای ستلج و بیاس تا سرحد متهن کوت و از انجا تا بلوچستان کل تعلق بسرکار
انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده نصف آنرا در سرکار لاهور خواهد رسانید
و برای آمد و رفت تجار و مسافرین ممانعت نخواهد شد شرط دهم آنکه اگر سرکار
انگریزی برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را انجانبی بردن خواهد دربار لاهور رسانیدن
سامان رسد و کشتیها بر ذمه خود خواهد گرفت مگر خرچ آن ذمه سرکار انگریزی خواهد افتاد و
از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس مذهب باشندگان آنجا ملحوظ سرکار انگریزی خواهد بود
شرط یازدهم دربار لاهور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا و غیره باشندگان ملک ولایت
بدون اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت شرط دوازدهم راجه گلاب سنگه
را بنسبت آن ملک که از وقت مهاراجه کهرک سنگه نزد اوست و هم بنسبت آن ملکی که
بعد نوشته شدن این عهدنامه سرکار انگریزی او را بعوض خیرخواهی هر دو سرکار در
خصوص مصالحه کنانیدن خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل بدانند و یک عهدنامه
درمیان راجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر در کدام
امر فیمابین والی لاهور و راجه گلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طرفین برجوع سرکار
انگریزی کنند و آنچه اهالیان این سرکار انفصال کنند رئیس لاهور را منظور کردن
خواهد شد شرط چهاردهم حدود ملک لاهور بدون صلاح و اجازت
سرکار انگریزی تبدیل نخواهند شد شرط پانزدهم آنکه در امور ملکی و خانگی
دربار لاهور سرکار انگریزی را مداخلت نخواهد بود و لیکن اگر در کدام امر مهاراجه
صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب گورنر جنرل بهادر از راه
خیرخواهی و هواخواهی بی شان دست انداز خواهند شد
و بتاریخ بیست و چهارم مارچ سنه حال لارد صاحب بهادر در کمپ لدهیانه تشریف فرما شدند

تشریف فرما شده دربار عام کردند و بعد ملاحظه چهاونی جدید مقام جالندهر بطرف کوه شمله
نهضت فرمودند **نقل عهدنامه دوم مرقومه بیست و چهارم مارچ سنه آیه**
فیمابین سرکار انگریزی و رئیس لاهور مشتمل بر هشت دفعه چون دربار لاهور

درخواست داشتن فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب و
خواست امرای دربار و شهر تا نوکر و تیار شدن فوج جدید از نواب گورنر جنرل بهادر نمود
نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمودند در مناب این عهدنامه مشتمل بر هشت
دفعه تحریر درآمده نقل این عهدنامه که در اردو بود نیز در فارسی ترجمه نموده در ینجا ثبت نمود

تفصیل دفعات هشتگانه که در عهدنامه دوم میند

دفعهٔ اول لارڈ صاحب بهادر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب
خواهند دانست لاهور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر سنه ۱۸۴۶ عیسوی که درین میان
فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد **دفعهٔ
دوم** چون مهاراجه دلیپ سنگه بر حسب خوشی خود درخواست تعیناتی فوج انگریزی
در شهر لاهور کرده بود لهذا اخراجات چهاونی فوج و تیاری مکانات برای اعزاز آن
ذمه مهاراجه صاحب موصوف خواهد شد و سوای ازین هر خرچی که از نگهداشتن فوج
مذکور در سرکار انگریزی بیفتد مهاراجه صاحب آزادام دام خواهند داد **دفعهٔ
سوم** مهاراجه صاحب فوج جدید خود را زود نوکر داشته اطلاع آن بوکیل انگریزی
میکرده باشند **دفعهٔ چهارم** در میعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را
نوکر دارند یا ندارند بعد گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت
دفعهٔ پنجم حقوق جاگیرداران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و شیر سنگه
تعلق میدارند در سرکار انگریزی ملحوظ خواهند ماند و جاگیرهای کسانیکه در ملک دوآبه مفوضه
خواهد بود تا حین حیات شان و معاف خواهند ماند **دفعهٔ ششم** سرکار انگریزی بی تحصیل فصل خریف

که در ملک مفوضه خواهد نمود باید که کارگزاران مهاراجه صاحب دران اعانت و مدد کننده شوند **دفعه هفتم** سرکار لاهور را هر قدر اسباب از قلعه‌های مفوضه سوای ضربهای توپ درکار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعض ازان اسباب مطلوب خواهد بود گرفته قیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر سرکار لاهور ارادهٔ فروخت آن اسباب بجای دیگر داشته باشد بفروشد ممانعت آن نخواهد شد بلکه سرکار انگریزی درین امر مددشان خواهد نمود **دفعه هشتم** ازجانب هر دو سرکار امین وکمشنر مقرر کرده شوند تا فریقین حدود ملک مفوضه را معین کرده دهند

نقل عهدنامه فیمابین سرکار انگریزی و راجه گلاب سنگه مشتمل بر ده شرط مرقومه دوازدهم مارچ سنه ۱۸۴۶ ع

بتاریخ دوازدهم مارچ سنه مذکور نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور بطرف امرت سر تشریف فرما شده بود در انجا رسیده گلاب سنگه را خطاب مهاراجگی داده رئیس ملک جمو وغیره بالاستقلال ساختند و همانجا این عهدنامه متضمن ده شرط فیمابین سرکار انگریزی و مهاراجه گلاب سنگه مرتب کردید **شرط اول** سرکار ممدوح مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او را که ذکور باشد نسلاً بعد نسل تمام ملک کوهستانی که جانب مغرب راوی و طرف مشرق رود سنده واقعست تفویض کرد و این ملک یک حصه است ازان ملک که مهاراجه دلیپ سنگه در سرکار انگریزی تفویض نموده اند **شرط دوم** در حد شرقی این ملک امین وکمشنر برای تعین حدود آن از طرف مهاراجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی مقرر شوند **شرط سوم** آنکه بعوض این ملک مهاراجه گلاب سنگه هفتاد و پنج لک روپیه نانک شاهی در سرکار انگریزی دادن قبول کرد منجمله آن بیست و پنج لک روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند کرد فقط **شرط چهارم** آنکه حدود ملک مهاراجه گلاب سنگه بدون اطلاع سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد

نخواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع درمیان دربار لاهور و مهاراجه
گلاب سنگه واقع شود و مهاراجه مذکور آن مقدمه را در سرکار انگریزی
رجوع نماید درین صورت هرچه صاحبان انگریز تجویز کنند مهاراجه مذکور را قبول و
منظور کردن خواهد شد شرط ششم آنکه مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او اقرار
می کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابله کدام دشمن در ملک او شده بکدام
سمت برود مایان مع فوج خود معین و مددگار فوج مذکور خواهیم شد شرط
هفتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار می کنند که ما کدام انگریز و یا باشنده ملک
امریکه وغیره باشندگان فرنگستان را بی اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهیم داشت
شرط هشتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار می کنند که شرائط پنجم و ششم و هفتم
مندرجه عهدنامه اول که فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاهور شده است
منظور خواهیم داشت شرط نهم آنکه هرگاه کدام دشمن بر ملک مهاراجه صاحب
حمله و یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد شرط دهم آنکه مهاراجه گلاب سنگه
برای تعظیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کرده اند که در هر سال یک اسپ و
دوازده میش که از موی آن شال می بافند و سه زوج دوشاله نذر سرکار موصوف
خواهم کرد فقط و بسبب بودن قیام فوج انگریزی در لاهور شاهراهی عریض جهت آمد و رفت
گردون سواری صاحبان فوج و توپخانه تیار شد و راجه لال سنگه وزیر از بعض اطفال خردسال
همسن مهاراجه دلیپ سنگه بقصد پنجاه طفل را موقوف کرد و یک اخبار نویس در جمو که وطن و مقام بود
مهاراجه گلاب سنگه است مقرر شود تا احوال شبانروزی آنجا بحضور والی صاحبه نوشته باشد
و بهاک سنگه پسر رای کشن چند در ملک دوآبه بصیغه وکالت مقرر گشت و بیست و چهارم ماه رجب
ضلع مالیا منجمله جاگیر چیت سنگه کالیواله که در جنگ اخیر کشته شد در سرکار انگریزی ضبط گردید
و راجه لال سنگه در هر پلتن یک منشی را بحال داشته دیگر منشیان را که در لشکر بسیار بودند موقوف

ساخت و دیوان اجودهیا پرشاد مع دو کمپنی سپاهی برای بند و بست سرحدات رخصت گشت
و جان لارنس برادر میجر لارنس اجنت که در دوآبه کمشنر شده اند چهار محرر را معرفت صاحب
مجسترت دهلی طلب داشت و در بیست و چهارم ماه مذکور لارد صاحب در لدهیانه تشریف برده
دربار عام نمودند سکهان ذی عزت و جمیع راجهای آن نواح را بملازمت خود مشرف ساختند
و نسبت راجه پتیاله ارشاد شد که اهالیان سرکار انگریزی از خدمتگزاری و رسد رسانی
شما بسیار راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی
پانزده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک هم بجلدوی حسن خدمت
براجه مذکور عطا شد و حضار دربار عرض کردند که راجه لاڈوه که با فوج سکهان شریک شده
با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر سزای اعمال خود رسید و راجه نابهه
که در جنگ شریک سکهان بود در دربار آمدن نیافت و رئیس فرید کوت را مزید عنایت
خطاب راجگی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و رئیسان بجلدوی حسن خدمات که از
ایشان در مهم نسبت سرکار انگریزی بعمل آمده بود بیافتن خلعت و خطاب معزز و ممتاز شدند

در بیان رفتن دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکهان که در جنگها بدست افواج انگریزی در آمده بودند بطرف کلکته

بموجب حکم لارد صاحب
بهادر دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که منجمله آن دو صد و بیست ضرب را بهادران فوج
انگریزی از سکهان در هر جنگ انتزاع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد داخل شدن
فوج انگریزی در لاهور عند الطلب مهاراجه دلیپ سنگه دادند باهتمام لفٹنٹ گورنر بنگال
از راه خشکی روانه کلکته شدند در اثنای راه بهر شهر شرقی از دهلی و اگره و اله آباد و کانپور
وغیره که میرسیدند آنهمه توپها را در میدانی وسیع بترتیب صف بصف استاده میکردند
و هرگاه جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضیع و شریف برای تماشای آن توپها فراهم
میشدند یکی از صاحبان انگریز بآواز بلند میگفت که دو صد و بیست ضرب توپ از این توپها

ازین توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مدکی و فیروزپور و الیوال و سوبراون در
مدت شصت روز از سکهان گرفته است و سی و شش ضرب را از دربار لاهور بعد از صلح یافته
و کسی را از دیدن و نزدیک شدن این توپها بوقت تماشا کردن منع نمیکردند ملک بخوبی ملاحظه
میکنانیدند و اکثر مردم کتبهٔ هر توپ را میخواندند و نقل آن میگرفتند و بهمین طریق و وضع این
توپها از کلکته بودند و از آنجا بار کرده در لندن خواهند برد و غرض از نمایش و تشهیر این توپها
شهر بشهر از لاهور تا بکلکته بلکه تا لندن همین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از گفته
مردم بازاری و اهل حرفه مثل کاربانان که از ملک پنجاب می آمدند و از حقیقت حال ایشان اصلا
آگاه و مطلع نبودند غلبهٔ سکهان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند مشاهدهٔ این توپها و
دریافت کردن مضامین کنده‌ها که بر هر یک نام مهاراجه رنجیت سنکه و کهرک سنکه و سرکار خالصه
و غیره و سال تاریخی در نظم و نثر کنده است دریافت کنند که سراسر غلبه و نصرت فوج انگریزی و هزیمت
و مغلوبی سکهان درین جنگها شد و آنچه در عوام بر عکس آن شهرت یافته بود سراسر دروغ و
بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن افیال و الوف نرگاوان و گاریهای بانات
و خلاصیان و غیره عمله و فعله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و سارجنها
هزارها روپیه سرکار کمپنی بصرف در آمده گویند اگرچه در ابتدا از معین شدن فوج انگریزی
در لاهور بسیار امن و امان بلاهور و اطراف حاصل شد مگر زمینداران و مالگزاران مدریافت
حال ضعف سرکار لاهور در اضلاع و اطراف آن سر بشورش بر داشته بودند باری بالفعل
بحسن تدبیر و نفرستادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غدر و فساد در اضلاع
و اطراف دور دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مهاراجه دلیپ سنکه و مهاراجه گلاب سنکه
در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از اینها آینده تمرد و سرکشی خواهد کرد از دست
فوج انگریزی بسزای اعمال خود خواهد رسید و چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین متوفا
عامل سابق معزول کشمیر نائب مهاراجه گلاب سنکه را بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامها

بسبب اغوای لال سنگه وزیر که خطوط مخفی باو نوشته بود عمل نموده با وی می جنگید و تا چند هفته
هنگامه قتال و جدال با مردم راجه مذکور گرم داشت و از طرفین صدها مردم کشته و زخمی
گردیدند میجر لارنس صاحب اجنت بدریافت حال این شر و فساد بکشمیر رفته بعد اطفای
نایره جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود در لاهور آورد شیخ مذکور بوقت و کاری
ظاهر کرد که من بموجب نوشته وزیر دربار لاهور بشان مهاراجه گلاب سنگه را عمل نموده بودم
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بملاحظه صاحب اجنت در آورد چنانچه بعد اثبات حال از امرا
و فتنه پردازی لال سنگه وزیر که باعث قتل صدها نفوس در کشمیر شده از منصب وزارت معزول
و از شهر لاهور خارج گردید و بالفعل در آگره است گاهی در ریاست لاهور دخل نخواهد یافت
و مشهور است که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب جلیل برای مهاراجه گلاب سنگه
تجویز کرده بودند مگر او که از بس دانشمند و مآل اندیش است آنرا قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون
من بعنایت سرکار انگریزی در ملک جمو و کاشمیر و غیره ممالک کوهستانی حاکم بالاستقلال و بحیثیت مقابل
رئیس لاهور هستم مرا اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاده ازین حرص و هوس ندارم مرا چه ضرورست
که در تبعیت و فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هردو سرکار و محسود اهلکاران
ریاست لاهور باشم و چون اهالیان سرکار انگریزی سوای مهاراجه گلاب سنگه در ریاست لاهور
سرداری دیگر را که دانشمند و صاحب تدبیر و با دیانت باشد و بی نفسانیت و بدون عداوت
دیگری انجام امور ریاست لاهور را انتظام دهد خصوصا درین ایام که رئیس آنجا صغیر و
نابالغ است نیافتند جناب لارد صاحب بهادر میجر لارنس اجنت لاهور را تا رسیدن مهاراجه دلیپ سنگه
بحد بلوغ بر منصب وزارت آنجا مقرر و مامور فرمودند اگر این امر واقعی است یقین که اکنون
جمیع امور ریاست لاهور بی شر و فساد بخوبی انجام پذیر شوند و تغلب و تصرف و بی انتظامی
هم دران سرکار نشود و احدی از سرداران و افسران فوج لاهور سر شورش و فساد
نخواهند برداشت تفصیل کتیبه بمعنی هشت ضرب توپ منجمله توپهای سکهان

توپهای سکهان که از لاهور بکلکته رفته اند و از قلم آهنی بر هر یک توپ کنده بود
و شش توپ از آن خرد بسیار خوبصورت و بر تختهای هر یک اقسام گلکاری طلائی
و رنگ برنگ نقوش بصنعت کاری عجیب منقوش بود و از انجمله یک توپ خاص مهاراجه
دلیپ سنگه بالکل از نقره خالص بود کتبهٔ توپ اول اکال سهای نظم قوی طالع
شاه رنجیت سنگه همه ملک را زیر کرده چو خنگ کهرک سنگه شهزاده عالی مکان که دانا
کوران بود مادران ز فتح جنگ شد در زمانی تیار که بحبده صد و بود و هشتاد و چار
جمعدار این توپ شد رای سنگه که در جان فشانیست او بیدرنگ بموجب صلاح لاله
جیسنگه یار غلام نبی گفت تاریخ وار دستخط گر و تارا کیر بتاریخ پنجم ماه ماگه سنبت ۱۸۸۴
و سوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبهٔ توپ دوم نظم چو اژدرها بجان
و دل بسی داغ کهن دارم حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم قطعهٔ ای
توپ ز نواب نامدار در راستی و پر شلے خود یگانه اژدر دمی و شیر نژادی جنگ جو
ماری و مهره داری و صاحب خزانهٔ سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ ۱۱۸۲ سنه
النبوی همش کوه شکن بوزن یکصد و ده من گوله بمقدار ده من و باروت نصف از گوله
وزن کتبهٔ توپ سوم توپ سی بان بدون بابت شتا هولی طول بیب ال العه وره
۱۲۳۶ ذی و بعض عبارت در شاستری بود کتبهٔ توپ چهارم سری اکال سهای
نظم هست این توپ مصر بلی رام هاتفش گفته فتح و نصرت نام ضرب آتش فشان
و برق شرار صبح اعدا زده داد چون شام سنبت ۱۸۹۴ کتبهٔ توپ پنجم بفضل اکال
سهای از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ جنگ بجلی باهتمام جواهر مل کارخانه
صوبه سنگه ساخت دار السلطنه لاهور سنبت ۱۸۹۸ در تحت سردار فتح سنگه کتبهٔ توپ
ششم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه پادشاه بهادر بلند اقبال نرسنگه کهی
کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل بسیران سدها سنگه کتبهٔ توپ هفتم

بفضل سری اکال پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ سری مہاراجہ صاحب
ادہیراج ہذا ضرب موسوم بفتح بان حسب الامر اقدس در ۱۸۹۴ از سال راجہ بکرماجیت باہتمام
صاحب ارسطو فطرت افلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر ریختہ شد
کتبہ توپ ہشتم برین توپ چیزی در شاستری نوشتہ است کتبہ توپ
نہم بفضل اکال از حکم بادشاہ رنجیت سنگہ بہادر بلند اقبال توپ شش بان باہتمام جواہر مل
کارخانہ صوبہ سنگہ دار السلطنتہ لاہور ۱۸۸۷ در تحت سردار تیج سنگہ کتبہ توپ
دہم بفضل اکال از حکم بادشاہ رنجیت سنگہ بہادر بلند اقبال توپ بام بان باہتمام جواہر مل کارخانہ
صوبہ سنگہ ساخت دار السلطنتہ لاہور ۱۸۸۷ در تحت سردار تیج سنگہ کتبہ توپ یازدہم
بفضل سری اکال پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ سری مہاراجہ صاحب ادہیراج
ہذا ضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در ۱۸۸۷ از راجہ بکرماجیت باہتمام صاحب
ارسطو فطرت افلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر ریختہ شد کتبہ توپ
دوازدہم بموجب حکم حضور فیض گنجور سنگہ صاحب سرتاج خالصہ بادشاہ رنجیت سنگہ جیو
دام اقبالہ باہتمام میان قادربخش در قلعہ مبارک لاہور توپ دیوان لالہ موتی رام دام اقبال
تیار شد ۱۸۸۳ اسم توپ فتح جنگ عمل محمد حیات کتبہ توپ سیزدہم بفضل سری اکال
پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ سری مہاراجہ صاحب ادہیراج در ۱۸۸۳
از راجہ سری بکرماجیت ہذا الضرب موسومہ لیلان حسب الامر اشرف اقدس اعلی حضور انور
در ۱۸۹۰ باہتمام صاحب ارسطو فطرت افلاطون زمان مشیر شوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر
در عہد کار بجس خدمت فضل علی کمیدان شاگرد صاحب ممدوح بہادر ریختہ شد کتبہ
توپ چہاردہم بفضل سری اکال پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ
سری مہاراجہ صاحب ادہیراج در ۱۸۸۷ از راجہ بکرماجیت ہذا الضرب موسومہ مجنون
حسب الامر اشرف اقدس اعلی حضور انور در ۱۸۹۰ باہتمام صاحب ارسطو فطرت افلاطون زمان

فلاطون زمان مشیر شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر در عهد کامجسن خدمت فضل علی کمیدان
شاگرد صاحب ممدوح ریخته شد کتبهٔ توپ پانزدهم ارب سهای توپ سنگه نمبر ۱۵
رانوپ سنگه کل تیار شد سنبت ۱۸۵۱ کتبه توپ شانزدهم نظم است این توپ اژدهای نمبر ۱۶
دهان از دم خود شرار برق فشان بیک آواز خود کند ناگاه بخت دشمن چو دود خویش
سیاه پی تسخیر قلعه سخت چو جنگ زین سبب نام گشت متصر جنگ در عهد پادشاه رنجیت سنگه
بهادر توپ سردار جوالا سنگه شهزانیه باهتمام منشی ولیاعرا سنبت ۱۸۸۵ عمل رای سنگه توپ ساز در سال یکهزار نمبر ۱۷
وهشتصد وهشتاد وهفت اتمام یافت کتبهٔ توپ هفدهم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه
پادشاه بهادر بلند اقبال توپ شیو کمبی کارخانهٔ دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۳ عمل سرن
سد ها سنگه کتبهٔ توپ هجدهم ضرب رام بان بفضل سری اکال جی بعهد پادشاه جهجاه نمبر ۱۸
جد بهتر زمان کرن دوران مهاراجه ادهراج رنجیت سنگه بهادر خلد الله ملکه مقرب بارگاه سلطانی
مصاحب درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار وهشتصد ونود وپنج بکرماجیتیه
مطابق یکهزار ودوصد وپنجاه وچهار هجری باهتمام باکهی خان توپ ریز تیار کنانید کتبهٔ نمبر ۱۹
توپ نوزدهم اول برین توپ قدری از انگریزی کنده است نظم از فضل گرونانک و
ولطف گوبند سنگه واز حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه شد توپ نوطایار ظفر جنگ وشته پسند
منصوب توپخانه جرنیل تیج سنگه ضرب سورج کمی ساخت لاهور سنبت ۱۸۹۷ کتبهٔ نمبر ۲۰
توپ بستم فضل اکال نظم از فضل گرونانک ولطف گوبند سنگه وز حکم پادشاه بهادر
رنجیت سنگه نظم شد توپ نو تیار عدو کوب دو دربان منصوب توپخانه جرنیل
تیج سنگه ساخت دار السلطنة لاهور کارخانه صوبه سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبهٔ توپ نمبر ۲۱
بیست ویکم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه وسلطنته سری
مهاراجه ادهراج هذا ضرب موسوم اندربان حسب الامر اشرف اقدس در سنه ۱۸۹۴ از راجه بکرماجیت
باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد

کتبهٔ توپ بیست و دوم برین توپ که از آهن است اندک عبارت هندی کنده است شبیه ۲۲
کتبهٔ توپ بیست و سوم برین توپ آهنی چیزی از حروف انگریزی نوشته است شبیه ۲۳
کتبهٔ توپ بیست و چهارم سنبت ۱۹۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپ پاژدها شبیه ۲۴
مثال برق رعد سای آئین الملک امام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی سنه ۱۲۰۱ هجری
کتبهٔ توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری مهاراجه شبیه ۲۵
سهای سری راجه سوچیت سنگه سنبت ۱۸۸۸ کتبهٔ توپ بیست و ششم فضل اکال از حکم شبیه ۲۶
پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ راه بان باهتمام جواهر مل کارخانه صوبه سنگه ساخت
لاهور سنبت ۱۸۸۷ کتبهٔ توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است شبیه ۲۷
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر بتاریخ سنبت ۱۸۷۴ کتبهٔ توپ
بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتبهٔ توپ شبیه ۲۸
بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نمبر کنده است شبیه ۲۹
کتبهٔ توپ سی ام فضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال شبیه ۳۰
توپ جوالامکهی کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل لسپران سدها سنگه
کتبهٔ توپ سی و یکم فضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال شبیه ۳۱
توپ خالصه پسند کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل لسپران سدها سنگه
کتبهٔ توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ [illegible] شبیه ۳۲
در کارخانه صوبه سنگه دار السلطنه لاهور سنبت ۱۸۸۶ در تحت تیج سنگه کتبهٔ توپ سی و سوم شبیه ۳۳
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتبهٔ توپ سی و چهارم فضل اکال پورکه جی از شبیه ۳۴
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ سیورشن بان کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام
جواهر مل سنبت ۱۸۸۸ عمل لسپران سدها سنگه در تحت تیج سنگه کتبهٔ توپ سی و پنجم شبیه ۳۵
فضل سری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده نشد کتبهٔ توپ سی و ششم شبیه ۳۶

از فضل گرو نانک و لطف گوبند سنگه از حکم بادشاه بهادر رنجیت سنگه شد توپ نو تیار
غدر و خوار بهرت بان مصنوب توپخانه سردار تیج سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبهٔ توپ سی و
هفتم بفضل سری اکال پرکه جی ضرب رام بان بعهد بادشاه جمجاه جد هشتر زمان گرت
دوران مهاراجه ادهراج رنجیت سنگه بهادر دام اقباله حسب الحکم مقرب بارگاه سلطانی مصاحب
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیتیه مطابق
یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجریه باهتمام بابی خان توپ ریز تیار کنانید کتبهٔ توپ
سی و هشتم برین توپ چیزی بخط هندی کنده بود مگر چندان مشکوک بود که خوانده نشد
هندسه سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی بسیار خوشخط
کنده بود درین عبارت نام بادشاه رنجیت سنگه و سنه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی بود در بیان

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بسماعت رسیده

گوبند راجه سوچیت سنگه وقت قضا کردن زر معتدبه بطریق امانت در سرکار انگریزی داشته بود
بالفعل مهاراجه گلاب سنگه برادر راجه متوفا مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی و حقیقت
آن نیز بپایهٔ ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در هفتاد و پنج لک روپیه بعوض ملک
کوهستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند مجرا کرده گرفتند و مشهور است که هرگاه مهاراجه
شیر سنگه در بلوای سکهان کشته شد مهاراجه دلیپ سنگه را بر مسند ریاست لاهور نشانیده
والده صاحبه او شان را مختار کردند زیرا که مهاراجه مذکور صغیر السن است و رانی صاحبه بهائی لال سنگه
برادر حقیقی خود را نائب وزیر مهاراجه دلیپ سنگه ساخت راجه لال سنگه را که این امر ناگوار خاطر بود
در پی دفع بهائی لال سنگه گشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای او خود وزیر گردید چنانچه
در وقت جنگ سکهان با فوج انگلشی همین لال سنگه بر منصب وزارت لاهور منصوب بود و دو مرتبه
در کمپ لدهیانه و فیروزپور موجود بود از سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنان بیان
می کنند که بسبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور باین طرف ستلج در بعض اضلاع و علاقه جات

که در عمل لاهور بود و قریب چهاونی لدهیانه و فیروزپور واقع مثل علاقه بدهنی و دهرم کوت
وکوت عیسی خان و قلعه کهوکه در هری پتن است فیما بین سکهان و مردم سپاه هر دو چهاونی
انواع فساد و هنگامها برپا گشته نوبت بکشت و خون میرسید بنابران مستر رابرت کمشنر
که حاکم کل علاقه لدهیانه وغیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب گورنر جنرل بهادر در کونسل
رپورت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی لدهیانه این
طرف ستلج واقعند و جمع آنها زاید از پنج لک روپیه نیست اگر بکدام صورت و تدبیر از دربار لاهور
بطریق معاوضه با ملک دیگر از ان سرکار انگریزی خواه بطور تعهد و مستاجری در عمل سرکار کمپنی
بیاید تا آمد و رفت سکهان علاقه لاهور در عمل سرکاری بالکل موقوف و مسدود گردد تا هیچگونه
قضیه و فساد نشود گویند جناب لارد صاحب استحسان رای کمشنر مذکور نموده بدربار لاهور این
حال را نوشته استمزاج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه بعوض این
علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا زر خراج آن سال بسال از سرکار مذکور گرفته باشد
رانیصاحبه والدهٔ رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارد صاحب نوشت که نظر بر یکجهتی و اتحاد
قدیمه که فیما بین هر دو سرکار از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بهشته باشی ثابت و متحقق است تا بدادن علاقجات
بنابر مصلحتی که بدان ایما رفته است بجان و دل راضی ایم بهر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشد بگیرند
و در عمل و دخل خود دارد بشرطیکه فوج خالصه هم درین امر راضی گردد زیرا که من بالفعل بدون
رضای فوج مذکور اختیار در امری از امور ملکی ندارم حال غلبه و خودسری آن بر آن صاحب هم
ظاهر است و در همان ایام فوج خالصه بدریافت اینحال که رانیصاحبه بدادن آن علاقجات
در سرکار انگریزی راضی است در کمال غیظ و غضب شد و حسب اتفاق در همان قرب لارد هارڈنگ بهادر
وکمندر انچیف بهادر برای ملاحظهٔ چهاونی کیمپ لدهیانه و فیروزپور و هم بجهت انتظام معابر
دریای ستلج قسمیکه سابق مرقوم گشت جریده تشریف بردند سکهان را الیقین واثق شد که هر دو
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی بر حسب اجازت و استرضای رانیصاحبه برای عمل و دخل کردن

و دخل کردن در اضلاع مذکوره آمده اند از راه نادانی و خودسری بی آنکه حقیقت حال را دریافت کنند
یکبارگی زیاده از بیست هزار سوار و پیاده مع توپخانه سنگین و دیگر آلات حرب در عمل سرکار انگریزی
آمده جنگ کردن شروع نمودند و بثمره نیت فاسد و بشامت عهدشکنی با وجود جنگیدن دلیرانه و جرأت
مردانه در هر جنگ هزیمت یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلشی در لاهور رفته
رانی را که با انگریزان سازوار قتل کنند و پسرش را برداشته دیگری را بر ریاست لاهور نشانند
مگر بر هر دو امر که اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف خائب و خاسر گردیدند و نیز گویند که
سکهان از فوج خالصه بعد جنگ دوم یا سوم که مغلوب و منهزم شده بودند خیال کردند که سبب این جنگ
و تباهی مردم در واقع مستر براڈفت کمشنر ست بهر صورت که ممکن باشد رفته آنصاحب را
باید کشت پس پنج سوار سکهان بدین اراده در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کمشنر در میان حلقه
بسیار صاحبان انگریز بود اول بآواز بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری داریم
و آخر آنصاحب را شناخته دو سوار برق وار بروی یورش کرده بضرب بهای شمشیر صاحب
کمشنر را کشتند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر اینحال واقعیست از جهالت و
کینه کشی این فرقه بعید نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرتسر که جای تیرته و
پرستشگاه سکهان ست سکونت میداشتند و لاهور مقام فرودگاه لشکر رنجیت سنکه بود و آخر رفته رفته
رئیس مذکور آنرا دار الریاسة خود ساخت در قلعه و عمارات تعمیر کرده سلاطین تیموریه سکونت میکرد
و در میان امرتسر و لاهور فاصله بیست و پنج کروه ست مردم شب مانده از امرتسر بلاهور
میروند و چهاونی لدهیانه و فیروزپور هر دو بر کناره شرقی ستلج واقعند و دریای مذکور سرحد عمل
سرکار انگریزی و سکهان ست و فاصله در میان لدهیانه فیروزپور چهل و پنجکروه ست و ملک پنجاب
در میان پنج دریا واقع ست و لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب واقع
ستلج ست دوم دریای بیاس سوم راوی چهارم چناب پنجم جهلم و در میان این پنج دریا
چهار دوآبه اند در میان دوآبه شرقی که در میان ستلج و بیاس واقع ست چهاونی جالندهر

بیان هیجان اول

قرار یافته و در دوآبه دوم که درمیان دریای بیاس و راوی است شهر لاهور و چهاونی انارکلی
واقع و از آن زمان که فوج انگریزی در آن ملک رفته است دم آنجا از اهل سوق و بازار شورش
برداشته بودند یکی بسبب اینکه در بیست و یکم مارچ ۱۸۴۶ عیسوی پهره‌های گوره ولایتی بر دروازه‌های
قلعه لاهور برای حفاظت شهر ستاده پهره میدادند که در آخر روز گاوان از چراگاه برگشته یکبارگی
قصد رفتن در شهر کردند یک کس گوره که بر پهره خود مسلح استاده بود گاوان را از رفتن بهیأت
اجتماعی مانع شد تا بر دم آیند و روند در میان دروازه بدان جانوران ضرر رسد چنانچه یک ماده گاو
بلا قصد و اراده از دست او کشته شد مردم شهر که همه هنود بودند و گاو را بندکرده ماده بلوا
شدند میجر لارنس اجنت و دو سه صاحبان دیگر پیاده با قصد رفتن در مقام بلوا نمودند تا مردم
بازاری از شر و فساد باز دارند آن ابلهان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ زدند چنانچه صاحب
اجنت و یک کپتان از سنگ زنی شان زخمی خفیف بر چهره و اطراف برداشته بر مکانهای خود
واپس آمدند و فوراً رجمنت سواران انگریزی برای سزادهی و گرفتار کردن بلوائیان در رسید
صاحب اجنت بمقتضای دانشمندی تحمل و بردباری کار فرموده سواران را گفته فرستاد که بقالان را
از دور ترسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری و زد و خورد شان ننمایند زیرا که سزادهی ایشان
موقوف بر تجویز راجه لال سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران دربار لاهور کسانی را که سبب بلوا
شده بودند بضرب شلاق و هم بقید و اخذ جرمانه قرار واقعی تنبیه و گوشمال ساختند و سبب

بیان هیجان دوم

بلوای دوم این شد که بعض سپاهیان مسلمان کمپ جالندهر برای مقرر کردن یک دو دکان
بقر قصاب و فروخته شدن گوشت گاو در بازار چهاونی آنجا از صاحب کمشنر اجازت خواستند
صاحب موصوف اجازت آن داد سکهان باشنده جالندهر ازین امر بسیار ناراض شده جمعیتی
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقر قصاب آنجا درخواست نمودند
صاحب فرمود این درخواست شما بیجاست زیرا که در بازار لشکر انگریزی شما را چه سروکار است
و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گورهای ولایتی بضرورت است سکهان را که سبب

بسبب عدم منظوری درخواست افروخته و در خشم شده چوب و سنگ زدن بر مردم آنجا
حتی که بر صاحبان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم همقوم شان فراهم شده
بلوای عظیم نمودند و چون چند کس از سنگ و چوب آنها مجروح گشتند سواران رساله انگریزی
در رسیده بموجب ایمای صاحب کمشنر آنجا قریب صد و صد کس را گرفتار کرده قید کردند و
باقی بلوائیان که گریخته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقر قصابان در چهاونی
جالندهر مقرر شدند و گوشت گاو بی تکلف و علانیه در آنجا فروخته می شود و نیز گویند هرگاه
لارڈ صاحب بهادر در امرتسر تشریف بردند گلاب سنگه بمشاهده گوشت گاو در میان
بازار رجمنت سواران گوره ولایتی همرکاب لارڈ صاحب ممدوح بموجب تعصب مذهب خود
بسیار رنجیده و ملول خاطر گردید و از فرط رنج و ملال بهانه بیماری سوار نشده بحضور لارڈ صاحب
حاضر گشت و آخر عند الطلب حاضر شده عرض کرد که در مذهب ما سکهان گاوکشی بسیار
ممنوع ست مقتدایان ما درین باب نوشته اند که هر سکه گاو را کشته و یا گوشت آن را به بیند او را
واجبست که بشرط داشتن قدرت کشنده گاو را مثل گاو ذبح کند و یا خود را بکشد و امرتسر
از قدیم پرستشگاه سکهان ست ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنیم و لهذا امری که خلاف
مذهب ما باشد در آنجا دیدن نمیتوانیم لارڈ صاحب فرمود آنچه شما گفتید راست و مراعات حفظ
مراتب خصوصا پاسداری مذهب و دین هر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ می باشد مگر این امر که
شما شکایت آن کردید درینجا بمجبوری بعمل آمده زیرا که غذای مردم ولایت با گوشت و از سرکار
کمپنی بسپاه ولایتی هر روز داده میشود گلاب سنگه گزارش کرد اگر بجای گوشت گاو گوشت بز و میش
از سرکار بفوج ولایتی عنایت شود قباحتی نزاد وارشاد شد این قدر بز و میش در سفر و هم ازینجا بهم
نمیرسد و علاوه دو چند سه چند صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد سردار مذکور عرض کرد که
بهم رسانیدن آن و قیمت از ذمه بنده است هر قدر که در فوج ولایت متعینه امرتسر بز و میش صرف
خواهد شد مردمان بنده هر روز خواهند رسانید لارڈ صاحب فرمودند ازین چه بهتر چنانچه بپاس خاطر

راجه گلاب سنگه بحکم لارد صاحب منادی درباب امتناع گاوکشی در شهر امرتسر شد گویند بعد یکروز
یا دو روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان گاوی را در مکان خود ذبح کرده چون این خبر بلارد صاحب
شد حکم سزا و تشهیر آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور مرتکب این امر شده خلاف حکم
حضور نموده بود بسفارش بعضی از تاجران عمده کشمیر قصورش معاف و حکم گرفتن زرجرمانه سنگین
ازان کس صادر شد چنانچه کاشمیریان برای حفظ آبروی همقوم خود زرجرمانه را داخل سرکار ساختند
و ازان سوز مردم راجه گلاب سنگه گله بز و میش را بقدر حاجت در رجمنت سواران و پلتن گوره
ولایتی میرسانیدند و قیمت آن از سرکار انگریزی مییافتند

دربیان کثرت سپاه و آراستگی فوج لاهور در عهد مهاراجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور

زبانی کسانیکه سالها سال در لاهور بودند شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سواره و پیاده و
توپخانه را از وردی و سلاح وغیره از آلات حرب و سایر سامان چنان آراسته کرده بود که بوقت
قواعد کردن پلتن های پیاده و رجمنت سواران او در میدان بسبب افتادن شعاع آفتاب بر
سلاح مصقول و شفاف شان نظر تماشائیان خیره میگردد گویند هرگاه مکناتن صاحب باراده
نشانیدن شاه شجاع الملک بر تخت سلطنت کابل و قندهار متوجه افغانستان شد در اثنای راه گذر
ایشان مع افواج انگریزی و توپخانه در لاهور افتاد رنجیت سنگه که در آن زمان بقید حیات بود بپاس
دوستی و اتحادیکه با سرکار انگریزی میداشت مکناتن صاحب را مع تمامی فوج همراهی تا سه روز در
لاهور قیام کنانیده رسم ضیافت صاحبان عالیشان و افسران فوج برحسب درجه و رتبه هرکس
و هم دعوت کل سپاه با توسع و گشاده دلی نمود و در مدت یکروز بملاحظه سپاه انگریزی و تماشای
قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از رجمنت سواران و پلتن های پیاده و توپخانه
صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین هردو فوج میگفتند که زرق و برق وردی سپاه و پیاده و
صفائی و شفافی ساز و یراق سواران و چالاکی مردم توپخانه لاهور بوقت شلک زدن و نشانه افگندن
و در دیگر طرق قواعد برابر بفوج انگریزی بود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی میبرد

میر بودند چنانچه افسران افواج انگریزی تعریف آراستگی فوج سکهان نمودند و رئیس نیکو که
از بس دانشمند و مآل اندیش بود باعتماد این فوج خود گاهی قصد مقابله با سرکار انگریزی نکرده
زیرا که او خوب میداند که در اصل و نقل بسیار فرق است و درین ما نه تدبیر جنگ و پایداری در رزم کار
بر اهل ولایت ختم است گو بظاهر کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن
وردی و آموختن قواعد و تفنگ زنی تیار کند و لیکن بوقت جنگ هرگز پایداری مثل فوج
انگریزی نخواهد کرد زیرا که افسران انگریز بوقت جنگ بر حسب دستور بعضی اسپ سوار و بعض
پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر استاده میشوند و بذات خود با حریف میجنگند و سپاه را
با تدبیر میجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و مشق دائمی عادی بر امور جنگ و در تبعیت
افسران خود میباشند وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان مینماید و بمشاهده حال افسران
فوج خویش از جنرلان و کرنیلان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از صفوف
می ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری و جرات
صاحبان انگریز در جنگ بچند وجه است اول آنکه میدانند که ما این در ملک غیر هستیم گریخته کجا
خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب ادای حقوق سرکار که بر گردن ماست
خواهد شد و هم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما متصور لهذا کشته شدن خود در رزم هزار مرتبه بر
فرار ترجیح میدهند و نیز هر فردی از ایشان حکیم و تجربه کار و دانشمند است بیقین میداند که مرگ بی اجل
نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده و بر ملک و دولت او متصرف شده حکمرانی خواهیم
کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت جبن و گریز در میان قوم و همچشمان خود
از اینجا تا بولایت ندامت و شرمساری خواهیم برداشت و معزول شده در مواخذه سرکار
خواهیم افتاد بخلاف سپاه هند و افسران ایشان که در جنگ بمقابله حریف اول تصور مرگ و کشته شدن
خود کرده و بیحواس گردیده سر رشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را از دست میدهند و در اندک
حمله و غلبه حریف موت خود را متیقن دانسته پیشتر از سپاه فرار را بر قرار اختیار میکنند و فوج هم

بتبعیت افسران خود ناکزیر راه کریزمی بپایند و بمقام از حال آراستگی فوج نواب قاسم علیخان
بمناسبت مقام مرقوم میگردد یعنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفرخان خسر خود رئیس
بنگاله و بهار شد بود و باش خود از مرشدآباد ترک نموده در مقام مونگیر سکونت ورزید
و در انجا گرگین خان نامی ارمنی را جنرل فوج خود ساخته سپاه و توپخانه را خوب آراسته کرد
گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد تفنگ زنی و توپ اندازی و هم از وردی و
ساز و یراق خوب تیار شده بود نواب قاسم علی خان مذکور باغوای گرگین خان مذکور چنان
تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت زاید پس همین غرور
و پندار با اهالیان سرکار انگریزی در امر سهل نزاع و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوف محسن او
بود و بعنایت اهالیان آن سرکار این چنین ریاست کلان را یافته بود بالجمله چون بمقدمه طول کشید
و اراده جنگ مصمم نمود شمس الدوله لارد ویستارت گورنر جنرل آن زمان که دوست قاسم علیخان بود
بحسب اتفاق از کلکته برای ملاحظه کوٹھی تجارت کمپنی در شهر پٹنه رفته و بعد معاودت از انجا
در مونگیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد خان مزبور بعد تقدیم لوازم ضیافت گذرانیدن
تحایف قواعد فوج خود را بگورنر موصوف نمود گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او و
بمشاهده قواعد و چابکدستی مردم توپخانه در تفنگ زنی و هرفت افگنی بسیار تعریف کرد و
مافی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن سپاه خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه نواب
مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجوه خوب آراسته و تیار است از ین
سپاه بر دیگر رئیسان هندوستان که بالفعل هستند غالب میتوان شد مگر باعتماد این فوج زنهار
مقابله با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده برآمد نخواهید شد و اکنون شوکت و اعتبار
ریاست شما نسبت دیگر سرداران هندوستان بیشتر است مبادا که از جنگ کردن با انگریزان
آنرا برباد دهید با مردم هر قدر که خواسته باشید در مباحثه و حجت بجنگید نه با فوج مقابله نمایید
قاسم علیخان که در نشاه غرور و پندار باغوای ارمنی مذکور از بس مدهوش بود نصیحت گورنر را

را که محض از راه دوستی او را کرده بود نشنوده یکبارگی شروع بجنگ کرد و از فوج انگریزی در چند جا شکست فاحش خورده گریزان در صوبهٔ اوده رفت و از نواب شجاع الدوله استمداد نمود و در آنجا هم پناه نیافته و پدر جای خود نرسیده در حالت اضطرار بطرف بلاد مغربی فرار کرده رفت و همانجا بی نام و نشان بمرد و گرگین خان سپه سالار فوج او در عین جنگ از دست سپاه خود در راج محل مقتول گردید باز بحال ملک پنجاب رجوع نموده میشود زبانی اکثر ثقات دریافت شد که کل فوج مهاراجه رنجیت سنگه سوای افواجی که در ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره متعین بود قریب هفتاد و پنج هزار سوار و پیاده جرار در لاهور موجود میماند و آمدنی ملک او قریب دو و نیم کرور روپیه بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد داخل خزانه میساخت و درین جنگها که سکهان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیاده های فوج خالصه بودند و سواران آنها در هیچ جنگ مقابله نکردند و مردم تماشابین که بعد از جنگ اول یا دوم برای دیدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه انگریزی را در مغاکها دفن کرده بودند و لاشهای سکهان را در یک جا قریب شش صد کس را شمار کرده بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردن نتوانستند و همچنین در سه جنگ دیگر شمار مقتولان ایشان از قیاس باید کرد

در بیان شروع ریاست مهاراجه رنجیت سنگه و بزرگان او

از ثقات سکنهٔ دهلی شنیده شد که در عهد میر منو که از طرف محمد شاه پادشاه دهلی بصوبه داری لاهور مامور بود سه برادر حقیقی از سکهان بودند یکی چرپا سنگه دومی لبنا سنگه و سومی مها سنگه و این هر سه برادر از زمینداران خورده بی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور شریک و پتی دار بوده مالگزاری آن شمول دیگر شرکا در سرکار صوبه دار مذکور میکردند چرپا سنگه که برادر کلان آنها هر سه برادر و مرد چالاک و هوشیار بود تعهد خراج کرده از سرکار تعهد آن موضع مشترک بنام خود نموده خراج آنرا داخل سرکار می ساخت و تا مدت سه چهار سال بسبب تردد کردن قرار واقعی دران ده خوب متمتع شد و فی الجمله تعارفی و راه و رسم با متصدیان دفتر نیز بهم رسانید و از راه بلند حوصلگی

دو سه ده دیگر کنجاپیسی را اجاره گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و فائده معتد به برداشت
و بعد زمان قلیل قبولیت یک علاقه را که جمعیت یک لک روپیه بود نوشت و زود از کیفیت
و کنه تعلقداری و تحصیل ملک کماحقه واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار
بقدر پنج شش لک روپیه را مالگزار سرکار شده پرگنه خود را درست کرد و صد و صد پیاده
و چهل پنجاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمینداران کلان بسر میکرد تا اینکه میر منو صوبه‌دار
لاهور قضا کرد و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرده آمدنی ملک را مثل شوهر خود
هر سال در سرکار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باحمد شاه رسید
و سلطنت دهلی بسبب فتنه پردازی غازی الدین خان وزیر ابتر و ضعیف گشت و علی گوهر
پسر پادشاه از پدر ناخوش شده بقصد تسخیر بلاد شرقیه بطرف بهار رفت و در انجا تا چند ماه
در جنگ میرن پسر جعفر علیخان صوبه‌دار بنگاله و بهار مشغول ماند الغرض بسبب فتور و بی انتظامی
سلطنت صوبه‌داران و عاملان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی نفرستاده بلاخوف و خطر
بتصرف خود می درآوردند چنانچه جرپا سنگه و برده و برادرش که با خود متفق و شریک
در تعلقداری بودند تا چند سال بغاوت ورزیده یک حبه نه بزوجه میر منو که بنام صوبه‌دار
لاهور بود دادند و نه در سرکار پادشاهی فرستادند بدین سبب صاحب زر و فوج گردید
و هرگاه وزیر مذکور بغدر و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنانید و علی گوهر پسرش پادشاه
شده در دهلی آمد و سرداران مغلیه مدار المهام سلطنت او گشتند مرزا نجف خان که بخشی
و مدار المهام سرکار پادشاهی شد بکل عاملان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن
خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعضی را تنبیه و استیصال کرد و برخی را در دار السلطنه دهلی
طلب نمود چنانچه درهمان ایام جرپا سنگه و [illegible] برادرش بشمول دیگر زمینداران و مالگزاران
لاهور در دهلی حاضر شدند مرزا نجف خان اکثر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود
بابت سنین ماضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود داخل کردن زر بسیار در سرکار پادشاهی

سرکار پادشاهی ایشان از محاسبه نجات نشد این هر سه برادر از خوف سیاست مغلیه نهایت
ترسان و لرزان میماندند تا اینکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و دوست
بخشی الممالک مرزا نجف خان بود تعارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت سردار مذکور
آمد و رفت کرده او را مربی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مروت بود
بر حال تباه این هر سه برادر که غریب الوطن و بانواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده در
خدمت نواب نجف خان سفارش کرد مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله
بود چنانچه شمه ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد بپاس خاطر شان از محاسبه این هر سه برادر
درگذشت بلکه خلعت بحالی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده با عزت و حرمت
رخصت لاهور ساختند و این هر سه برادر در وطن خود رسیده در تردد تحصیل علاقجات
خود که میسر حاصل بود بدستور مشغول گردیدند و بمساعدت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک
چنان متمول هم رسانیدند که صاحب هزار و هزار سوار و پیاده گردیدند و تا حیات مرزا نجف خان
بارسال خراج و دیگر اسباب پیشکش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا اینکه
بعد فوت مرزا نجف خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود فتور عظیم در دهلی رو داد
و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نااتفاقی در قتال و جدال از دست
یکدیگر کشته شدند و چون از سرداران مذکور کسی از خوف و هیبت شان مجال تمرد و سرکشی
نداشت میدان خالی شد و اولی العزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند
غلام قادر خان پسر ضابطه خان خلف نجیب خان افغان که از مدت در کمین نشسته جویای
قابو و وقت بود درچنین حین نکبت قرین کمر بر نمکحرامی بسته ناگاه از کمینگاه برجسته
با فوج روهیله در شاهجهان آباد رسید و در شهر و قلعه بند و بست خود کرده و قلعه را تاراج و ب
غارت برد و با پادشاه و شهزادگان گستاخی و بی ادبی آنچنان کرد که رعب سلطنت
بالکل نماند و بنابر ناهنجاری و بدکرداری افاغنه رونق خاندان تموریه بعد از خرابیها که از دست

وزیر سابق الذکر شده فی الجمله از سعی و کوشش میرزا نجف خان بهادر و دیگر سرداران مغلیه همراهی
او آغاز شده بود باز درهم و برهم گشت و کسی را توجه و التفات بحال عمالان و زمینداران دور دست
نماند لهذا اکثر از ان سرکار پادشاهی را خصوصا که از پای تخت دور بودند با زنان و زر و غن افتاد
و هر یکی بر خراج ملک متصرف شده امیری و صاحب فوجی شد و درهمان ایام چرهت سنگه و برادرانش
خود را بخطاب راجگی مشهور گردانیده سپاه را بیش از پیش نوکر داشتند و بنسبت دیگر سکهان
لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرهت سنگه و لهنا سنگه که لاولد بود تمام ریاست
کل به مهان سنگه برادر سومی رسید و مهان سنگه سه پسر داشت یکی رنجیت سنگه و دو دیگر و چونکه رنجیت سنگه
اکبر اولاد مهان سنگه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و هر دو عموی خود
چرهت سنگه و لهنا سنگه رئیس بالاستقلال شد و چون نیر اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود او
ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج معتدبه از سوار و پیاده
سکهان همقوم خود ملازم داشت و بداد و دهش فراوان و سعی و کوشش نمایان رفته رفته بر
تمامی ملک پنجاب بلا مانع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم
نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جرار و آراستگی توپخانه آتشبار طاقت و زور ملک گیری
بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه ملتان و پشاور و کاشمیر و غیره ملکهای کوهستانی را از افغانان بزور
شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب و از راجگی بمهاراجگی مشتهر گردید بلکه در اخیر پادشاه
می گویانید

در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا گذشته

چون ذکر این سردار با وقار بالا گذشته بود ذکر بعض از حال ایشان درینمقام مناسب نمود
باید دانست که نام شرف الدوله قاسم جان با جیم است و متوطن خاص بخارا و قبیله علی گوهر
در عهد شهزادگی و ولی عهدی از احمد شاه پادشاه پدر عالیمقدار خود ناخوش شده بطرف بلاد
شرقیه توجه نمود و بقصد تسخیر صوبه بهار و شهر پتنه سعی و کوشش موفور بود درین هنگام نواب خادم حسین خان
حاکم پورنیه نواسه مهابت جنگ هم با فوج خود برای امداد همرکاب شهزاده موصوف بود و بطرف

و بطرف دیگر صادق علیخان عرف میرن پسر میر جعفر علی خان ناظم بنگاله مع فوج انگریزی در
مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده را از تسخیر صوبه بهار
که در عمل او بود بحمایت فوج انگریزی و خود باز دارد دو و سه جنگ هم فیما بین واقع گردید و تا آنوقت
غالب از مغلوب متمیز نمیشد درهمان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار
همقوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب بمعسکر شهزاده رسید و درین وقت لشکر
شهزاده قریب پتنه مقابل فوج حریف افتاده بود گویند احمد شاه پادشاه دهلی به لارد کلیو
گورنر کلکته نوشته بود که شهزاده علی گوهر فرزند مارا که ناخوش شده بدان طرف رفته است بهر طوری که
مقدور باشد روانه این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او نمیکرد
محض بپاس خاطر ناظم بنگاله همراه میرن مذکور بود و میخواست که شهزاده را خواه ناخواه بی جنگ
بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسد در قابو آورده صحیح و سالم با عزت و احترام روانه شاهجهان آباد
بحضور پادشاه ممدوح نماید هنوز این امر از قوت بفعل نیامده بود که فلک شعبده باز بازی دیگر
بر روی کار آورد که شرحش عنقریب می آید الغرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن در انجا قصد کرد
که فردا بملازمت شهزاده فائز گردد و در خواست همرکابی و حاضرباشی حضور او کند و بوقت شب
با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز بنذر شهزاده باید گذرانید درهمین فکر و تردد
بود که زبانی باشندگان آنجا شنید که در فلان موضع که ازینجا بفاصله پنج شش کروه است رسد غله و
چاره جانوران لشکر میرن رسیده است مردم همراهی رسد شب در انجا منزل کرده صباح روانه
لشکر خود خواهند شد مرزا قاسم جان بمجرد شنیدن این حال دو صد سوار همراه عالم جان برادر خرد
خود کرده برای انتزاع کرده آوردن رسد فرستاد سواران تورانی برق وار رسیده و بر مردم
میرن که غافل در خواب بودند شبیخون زده تمامی اسباب رسد را مع دو زنجیر فیل و چهار مهار
اشتر و پنجاه راس نرگاوان و چهار و پنج سر از مقتولان مخالف تراشیده در لشکر خود آوردند
علی الصباح قاسم جان بملازمت شهزاده رسیده اقبال و غیره اسباب رسد حریفه مع سرها

بعد رگذرانید شهزاده ازین حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار او شده باشد
بسیار خوش کرد خصوصاً از یافتن شتران بار برداری وغیره زیراکه بسبب نبودن بار برداری
خیمه خاص حضور بر جا بود شان و نزکاوان بار میشد بهر کیف همان روز شهزاده بجلدوی این خدمت
نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و بحسب اتفاق از قضا
وقدر در شب دوم یا سوم از ورود سردار مذکور در اردوی شهزاده در عین ترشح برق
جان ستان بر میرن افتاد گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر پلنگ دراز
شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پای او را میمالیدند که یکبار ناگاه
آتش برق در خرمن هستی او افتاده راهی ملک عدم شد و آن هر دو خدمتگار مع افسانه گو
بمعیت آقای خود نیز راه فنا پیمودند تا دیر ازینحال کسی را از خدم و حشم او اطلاع نشد و معمول
بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتگاران میرن میشد چون دو خدمتگار در خیمه او رفتند آقا و
خدمتگاران سابق را مع قصه گو بر فرش عدم غنوده یافتند دفعةً شور و واویلا و واحسرتا
برداشته افسران لشکر را خبر کردند هر چند ایشان بنابر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند
وعلی الصباح لاش بیجان او را لباس معمولی پوشانیده و بر هودج فیل نشانیده از انجا بطرف
راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر ما هراسان نشود و باوجود
این همه تکلف که کردند همان ساعت در لشکر او اینخبر شایع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید
علی الصباح شرف الدوله اینخبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر شد و قبل ازینکه شهزاده ازینخبر آگاه
گردد عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارکبادیست عرض کرد شب
بر میرن دشمن حضور برق افتاد و او تصدق سر مبارک شد و همین وقت لاش او را بدین تکلف
روانه راج محل ساخته اند گویند بعد سنوح این واقعه سران فوج انگریزی پیغام صلح و آشتی بخدمت
شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعظیم و تواضع نسبت بشهزاده بعمل آوردند و جنگ
را موقوف نمودند و از آنوقت بپاسداری شهزاده می کوشیدند چنانچه یکهزار اشرفی لارد کلیو

از نزد خود بحضور شهزاده فرستاد غرض ازین همه مراعاتیکه گورنر مذکور نسبت شهزاده در وقت که
بی سروسامانی و دوری از پدر و خان ومان خود بود کرد تخمی بود که عنقریب سرسبز شده بار آورد تفصیل
این اجمال طولانیست مگر خلاصه آن اینست که مقارن اینحال خبر رسید که احمد شاه پادشاه از مکر
و فریب غازی الدینخان بزیر کشته شد و صاحبان انگریز حسب استدعای شهزاده در همان سفر در
موضع کهتولی جناب ایشانرا بر تخت سلطنت هندوستان نشانیده نذرها گذرانیدند و چند لک روپیه
پیشکش و نذر از عالیجاه میر قاسم علیخان که او را بعد معزول ساختن میر جعفر علیخان ناظم
بنگاله وغیره ساخته بودند دهانیدند و نیز شاهزده لک روپیه سال از آمدنی ملک بنگاله و بهار برای
پادشاه جدید مقرر نمودند و علی گوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نهضت
فرموده در اله آباد رونق افروز شد و قریب دو سال در آنجا اقامت فرموده بهنگام قیام پادشاه
در اله آباد لارد کلیو از کلکته آمده نقد و هدایای قیمتی ولایت از طرف کمپنی انگریز بهادر بحضور پادشاه
گذرانید و درخواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و اودیسه نمود پادشاه بموجب وعده
که سابق بوقت تشریف داشتن در اطراف پتنه با افسران فوج انگریزی کرده بود سند دیوانی
صوبه های مذکوره بنام کمپنی نوشته داد گویند اگر شاه عالم در اله آباد تشریف میداشت ببعد
غلام قادرخان روهیله مبتلا نمیشد مگر پادشاه بموجب ترغیب ارکان دولت و هم بمقتضای حب
وطن بشاهجهان آباد که پای تخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف برد و در آن
ایام تمامی علاقجات اطراف دهلی ملک در خاص شهر هم سوای قلعه مبارک در تصرف و عمل جاتان
بهرتپور بود و چونکه شرف الدوله مذکور از حین ملازمت همرکاب پادشاه بوده هر کاری و خدمتیکه
مامور میشد بجا می آورد و عمل جاتان و حکومت این قوم که ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع و اخراج
شان شرف الدوله مصروف بود چنانچه سرداد فرزند مع سواران همراهی خود که اکثر از برادران و اقربا و
عزیزان او بودند جنگیده عاملان جاتان را از اکثر علاقجات و اطراف دهلی گریزانید و اخراج کرد تا بحد
راجه بهرتپور بدریافت این حال در خشم شده بقصد استیصال تورانیان با پنجاه هزار سوار جات

سوار شد و این نائب درین مهم قسم خورده بود که تا تورانیان را استیصال نکنم و هزیمت ندهم
طعام خوردن بر من حرام است و سواران شرف الدوله از ثلث فوج جاتان هم کم بودند مگر تورانیان
بمقتضای کَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً غالب آمده جاتان را شکست فاحش
دادند گویند نائب راجه مذکور که مردی جری و جسیم و زور آور بود از صفوف فوج خود پیشتر اسپ
را دوانید و خطاب بلشکر تورانیان کرده نعره بزد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد بمقابله
من بیاید تا قوت و زور او را بیازمایم شرف الدوله بمجرد شنیدن این کلام اسپ را مانند
برق در مصاف جولان داده بمقابله حریف در آمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی
سردار مذکور را از وجاهت ظاهری و آراستگی ساز و یراق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت
همین کس سردار لشکر تورانیان است اسپ را با اسپ شرف الدوله قریب آورده شمشیری
بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگری و شهسواری ماهر و کامل بود از خانه
زین جدا شده حمله حریف را خالی داد فقط بر پنجه دست چپ او که بر قاش زین داشت شمشیر
رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن حمله حریف فوراً در خانه زین آمده و تیغی را از غلاف
کشیده چنان بر کتفش زد که تا کمر دو پاره شد و بر زمین افتاد محمد بخش خان اکبر اولادش بر ود
سر پر غرور سردار جات را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاتان با وجود کثرت سردار
خود را بر سنان نیزه دیده هراسان گشت و بگریخت جمیع نقد و اسباب که در لشکر غنیم بود بدست
تورانیان در آمد و هر افسری از ایشان صاحب الوف و مالک اسپان و خیمه و خرگاه شد شرف الدوله
که مرد دانا بود فهمید که تورانیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده اند حکم من بجا نخواهند آورد
و بدین سبب در فوج همیشه خلل و فتور خواهد ماند بهتر آنست که یکی از شهزادگان را در لشکر باید داشت
تا از حکم او احدی را مجال سرتابی نباشد پس همین امر را بحضور پادشاه بعد گذرانیدن
نذر فتح عرض کرد که در فوج بودن کدام شهزاده مناسب است پادشاه گفت کدام از شهزادگان
مالیاقت این امر ندارد شرف الدوله عرض کرد که اگر شهزاده نباشد یکی از معتمدان درگاه را بعهده

بعهدهٔ بخشیگری سرفراز فرموده معین ساخت تا از حکم بخشی هیچ کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود
نزد من از شما معتمدی نزدیکتر نیست شما را خلعت بخشیگری میدهیم شرف الدوله اندیشید که اگر من
خلعت بخشیگری میپوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار حضور پادشاه رفته و برای خود
خود خلعت بخشیگری پوشیده آمده است اولی آنست که شخص دیگر را برین خدمت مقرر کنانیده
همراه خود باید برد شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که از فدوی انجام این
خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت آنست که مرزا نجف خان را
که از خاندان جلیل القدر و از چندی با سید پرورش و پرداخت یافته در دولت حاضر است طلبیده
خلعت این خدمت مرحمت شود لائق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شعور هر دو دارد
پادشاه این رای را پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیارند شرف الدوله نزد نجف خان بهادر
رفته گفت که من تا این مدت از خدمتگذاری جناب قاصر و نادم بودم اکنون قابو یافته از پادشاه
خدمت بخشیگری را برای آن صاحب مقرر کنانیده ام بسم الله برخیزید و همراه من بروید
الغرض پادشاه مرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانهٔ لشکر ساخت
شجاعت و بهادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود از بس شهرت دارد
مستغنی از بیان است و مرزا موصوف بهمین سبب بسیار محبت و اخلاص بنسبت شرف الدوله
میداشت و بر قرآن شریف مهر کرده بود که اگر مرا یکنان هم میسر خواهد شد نصف آن را تواضع
شرف الدوله و عزیزان او خواهم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر
که یکی از بزرگان شرف الدوله است چنان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم جان
بهادر در بدایت خود از بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آنجا شد و در مزاج حاکم چندان
مداخلت بهم رسانید که مدار المهام کل ریاست او گردیده مدتی در آنجا بخوبی بسر
گذرانید و چون حاکم سمرقند در شکارگاهی که برای صید رفته بود بیک ناگاه به مرگ
مفاجات شکار اجل گردید شرف الدوله بسبب ناموافقت پسر حاکم که همیشه در فکر

اخراج و استیصال او می ماند ماندن در سمرقند مناسب وقت ندانسته از سیدان نگارگاه
روانه بطرف هندوستان شد و آنوقت نزد او قریب سیزده هزار اشرفی نقد سوای اسباب
وسامان دیگر بود و چون بلاهور رسید میر منو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدردان اشراف بود
بوقت ملاقات باکمال شفقت و عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق خود ساخت تا اینکه
بواسطه کتخدائی شان با صبیه نظر بیگ خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود گشت
و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله داد چنانچه محمد بخش خان ولد فتح الله بیگ خان
که تا تحریر این تاریخ در دهلی زنده اند در سنده پیدا شد و پسر دوم ایشان قدرة الله بیگ خان
مخاطب به اشرف الدوله والد معین الدین حسین خان مذکور هستند و شرف الدوله را دو
برادر بودند یکی عالم جان و دیگر عارف جان والد نواب احمد بخش خان مرحوم با جمله
شرف الدوله قریب ده سال در لاهور باکمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون میر منو صوبه دار
لاهور فوت شد بسبب برهمی و درهمی امور صوبه لاهور برخاسته خاطر شده با پانصد
سوار بقصد رفاقت شهزاده علی گوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازمت حاصل
ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله
که در بلده لکنو آمده بود از جهان فانی بعالم جاودانی
شتافت والله اعلم بالصواب

تمام شد حمله اول لاهور

حملهٔ دوم از تاریخ پنجاب

بسم الله الرحمن الرحیم

تتمهٔ تاریخ لاهور که در سنه ۱۸۴۸ عیسوی سکهان لاهور باز سر بفساد و شورش
در سرکار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوکریز خامه وقایع نگار
شده بود که رانی چنده والده مهاراجه دلیپ سنگه والی لاهور را از قلعهٔ خاص آنجا بسبب
فساد و هنگامه پردازی شیخ امام الدین صوبه دار معزول کشمیر که از یافتن خطوط سردار لال سنگه
وزیر مهاراجه صاحب که باصلاح و مشوره رانی صاحبه نوشته بود مردم راجه گلاب سنگه را
در کشمیر دخل نداده باعث خونریزی و مفسدهٔ عظیم در آنجا شده بود در قلعهٔ شیخوپور که
بفاصلهٔ سه منزل از لاهور واقع ست بردند و سردار لال سنگه را بعد از معزول ساختن
از عهدهٔ وزارت در مقام آگره مقیم ساختند و اکنون که رانی صاحبه را از قلعهٔ شیخوپور
نیز اخراج کرده در شهر بنارس برده اند بسببی دیگر که عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد
که سابق ازین تا مدت دراز بعد مصالحه و تصفیهٔ امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق دربار
آنجا از سر هنری لارنس تعلق داشت زیرا که صاحب موصوف ورای داشتن عهدهٔ جلیلهٔ
رزیدنتی دربار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنگه خدمت وزارت
سرکار مهاراجه صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکه این صاحب از امور ریاست
آنجا کما ینبغی اطلاع و آگاهی داشت بنابران درستی همگی امور از کل و جزو آن دربار
چنانکه باید و شاید می نمود و سرداران آن ریاست را که از وقت مهاراجه رنجیت سنگه
دخیل کار بودند با خود متفق و هموار ساخته چنان قرار داده بود که هر مقدمهٔ ریاست که
در پیش میشد سرداران در آن فکر و غور کرده بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رای صاحب
موصوف درست می افتاد حکم باجرای آن میفرمود پس آن سرداران بمنزلهٔ ارباب
کونسل آن دربار بودند و خود رزیدنت قائم مقام گورنر جنرل درینصورت همگی امور آن ریاست

در قبضهٔ اختیار خود میداشت و با هر یکی از رئیسان و سرداران آنجا برفق و ملایمت پیش
می آمد بدین سبب هیچیک از امرا و رعایای آنجا از مداخلت سرکار انگریزی در ریاست لاهور
ناراض نبود و چون سر لارنس صاحب مذکور از عهدهٔ رزیدنٹی آنجا مستعفی شده بولایت
تشریف برده بجای او جناب مستر کاری صاحب بهادر مقرر گشت زیرا که این صاحب سابق
در وقت وقوع محاربات فیما بین سکهان و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب گورنر جنرل
لارڈ هاردنگ بهادر بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی وقوف داشت بلکه در
انعقاد مصالحه فیما بین هر دو سرکار و تحریر عهدنامها و شروط آن صاحب موصوف و
سر هیجر لارنس مذکور واسطه شده بودند لحاظ این همه مراتب صاحبان کونسل کلکته کاری صاحب
موصوف را که داخل کونسل آنجا شده بود بر عهدهٔ رزیدنٹی دربار لاهور مقرر نمو
فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیدنٹ سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری بیدار مغزی
حسن انجام و انصرام مینمود ولیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه بسبب شامت
اعمال نکوهیدهٔ سکهان که ادبار دامنگیر شان بود بقول آنکه بیت چو تیره شود مرد را روزگار
همان آن کند کش نباید بکار امری عجیب و غریب در لاهور از مردم آنجا سر زد که موجب
بردن رانی صاحبه از قلعهٔ شیخوپور در شهر بنارس گردید و تفصیل این اجمال همین منوال است که
بعض سرداران بد نفس و وخیم العاقبه برای انقاد اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و
افسران فوج که در لاهور بودند خانسامان و شاگرد پیشه و غیره عملهٔ مسکوٹ که را که اهتمام و
تیاری طعام صاحبان در انخانه از ایشان تعلق میدارد بطمع دادن زر نقد و جاگیرها با خود
متفق ساخته چنان قرار دادند که شما همه مردم عملهٔ این خانه شرکت در روزیکه تمامی افسران
فوج و حکام انگریزی که در لاهور اند برای خوردن طعام در انخانه قصد کنند یک روز پیشتر
ما مردم را اطلاع دهید تا شما را زهر هلاهل بدهیم و شما آنرا در طعام و شراب ایشان داخل
کنید و بعد از اینکه از تاثیر زهر آن همه جماعت انگریزان یکبارگی رهگرای کشور عدم و فنا

و فنا شوند در آن نسان هر یکی را از شما بخلاع فاخره و انعامات وافره و جاگیرهای دائمی نسلاً
بعد نسل داده برای دوام شما را مستغنی خواهیم ساخت و شاید پیشگی یعنی قبل از بجا آوری
این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه بدل مصروف درین کار شوند
باید دانست هر جا که صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات و هم برای
اینکه شب بوقت خوردن طعام همه یکجا شده بملاقات یکدیگر و هم تماشای رقص و سماع
مزامیر و سرود خود ها حظ و سروری بردارند درمیان کمپ یک خانه وسیع ساخته همگی اسباب
و سامان طعام و غیره اشربه از صرف زر همین صاحبان که درین خانه شریک می باشند در آن
خانه مهیا و موجود میدارند و برای پختن هر گونه طعام انگریزی در آنخانه باورچیان و خدمتگاران
و غیره عمله و فعله ملازم میباشند و یک کس را برین عمله سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازین
مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را می نویسانیده باشد چنانچه همین شخص سردار
را خانسامان و این خانه را مسکوت کهر گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان
در انجا رفته بعد تناول طعام شغل مینوشی می کنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود در آنخانه
قرار میابد در آن روز تمامی فوج بلکه حکام نیز شریک طعام این خانه میگردند بالجمله عمله مسکوت کهر
که اکثر رذیل قوم و کمینه میباشند با سرداران بطمع زر موافق گشته از راه کورنمکی و سفاهت برین
امر قبیح مستعد و آماده شدند و زر را از آنها گرفته بر حسب عهده و خدمت خود ها تقسیم کرده
گرفتند گویند در پختگی این امر که بر قتل قسم بر حسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران اقرارنامه
را برای دادن انعام و جاگیرها بعوض این خدمت یکدو هفته بگذشت و بعد درستی
همه امور حسب دلخواه طرفین و اطمینان خاطر فریقین عزم بالجزم و اراده مصمم آن همه
کوته اندیشان [illegible] آن قرار یافته هر یکی در کمین وجویای وقت نشست تا اینکه بحسب اتفاق
صاحب مهتمم مسکوت کهر بخانسامان آنخانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفلی در
خانه مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور در آن خانه مجتمع خواهند گردید

باید که برای هفتاد و هشتاد صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقسام حلویات و انواع
شراب برحسب معمول تیار باید کنانید خانسامان مجرد یافتن این حکم باو دیگر خواجه تاشان
خویش جهت اطلاع این امور رسانید چون این مژده بخانه بعضی از سرداران که شریک
درین راز و شورا بودند برخی بوقت شب رفت و خواست که زهر را برای داخل کردن
در طعام سکوت که از ایشان بگیرد و هم زر را که خاص برای ذات خودش بعمل آوری این امر
وعده کرده بودند بستاند که ناگهان شخصی از شاگرد پیشه یکی از صاحبان فوج با وجود
شریک نبودن در آن صلاح و مشوره از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود
همان ساعت رفته ازان حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس از خانسامان
وغیره در خانه فلان سردار برای اطلاع دهی از روز ضیافت صاحبان که حکم تطیاری
طعام آن روز یافته اند درینوقت رفته اند و فردای آن که مجمع کل صاحبان در سکوت
خواهد شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد بنده بدریافت اینحال بپاس نمک
حضور را ازین ماجرا خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سرکار را
فرستاده بسته کاغذات و صندوقچه را مع عمله سکوت که در خانه آن سردار مجتمع اند گرفتار
کرده طلب فرمایند تا از مضمون نوشتجات ایشان اینحال بخوبی منکشف گردد آنصاحب
مع ملازم مذکور خود بمکان مستر کاری صاحب رزیدنت دربار لاهور رفته ازین حال اطلاع
نمود صاحب موصوف بفور شنیدن این ماجرای شگرف زمانی در ورطه حیرت فرو رفت
و باز بخود آمده زود مردم معتبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی اسباب
خانه سردار مذکور فرمان داد گویند دو سه پهره سپاهیان گوره ولایتی بسرکردگی یک کپتان
در آنجا رفته اول آنمکان را محاصره نمودند من بعد یکایک بسته مع کاغذات
که در آنخانه یافتند بحضور رزیدنت حاضر آوردند میگویند از روی بعض کاغذات که
همانزم نوشته بودند حال سازش و اتفاق عمله ضیافت خانه مذکور با سرداران سکه

با سرداران سکه و مستعد و آماده شدن آنها بران کار زشت صاف و صریح معلوم گردید
نیز از صندوقچه اقرار نامهای نوشته ایشان بدست آمدند و بعضی از ان مردم بخوف و رجا هم
اقرار شرکت خود دران کار نمودند و حال شمول کید کرانکا هم ساختند گویند روزی که جرم
شاکردپیشه مسکوت که و بعض سرداران سکه نزد صاحب رزیدنت بثبوت رسید صباح
آن روز یکشنبه بود و دران روز عیسوی مذهبان هیچ کار از امور دنیوی نمیکنند
واکثر اوقات در عبادت مشغول میباشند مگر صاحب رزیدنت بسبب استیلای غیظ و غضب
حکم کرد که آنهمه مجرمان را برابر استاده کرده از حلق بکشند و قتل نمایند چند بعض از صاحبان فوج
رزیدنت را گفتند امروز قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردم است موقوف
بر فردا دارند صاحب رزیدنت جواب داد مجرمان را خصوصا چنین جرم سنگین که سبب خونریزی
حکام و دیگر عموم ایشان بوجه از راه مکر و فریب شده باشند بسزا و سیاست رسانیدن
عین عبادت و حکم خداست و هم موافق قول حکما بیت سنگ در دست و مار بر سنگ +
سست رائی بود فسوس و درنگ + الغرض همان روز یکشنبه آن همه را رسن در گلو
بسته از حلق بکشیدند تا موجب عبرت و خوف دیگران شود گویند منجمله آن اهل سیدگان
شخصی باشنده کشمیر بود چون نوبت قتل او رسید عرض کرد اگر جرم من معاف گردد
دیگر از نام کسانی را که درین امر شریک بودند نشان دهم صاحب رزیدنت مصلحة قصور
او را معاف فرمود و از قتل شدن برهانید او نام دیگر کسان را از سرداران لاهور از انجمله
نام رانی چنده را نیز گرفت و گفت رانیصاحبه قریب دو لک روپیه را بشاکرد پیشه مسکوت که
بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند هزار روپیه هم از سرکار
ایشان بمردم مذکور رسیده [illegible] عند التحقیق هیچ خط و نوشته رانیصاحبه درین مقدمه یافته نشد
لهذا صاحب رزیدنت خواست که رانیصاحبه را از قلعه شیخوپوره بدربار لاهور طلبیده
استکشاف این امر نماید بنابران خط طلب بنام رانی صاحبه فرستادند و چون او بموجب طلب

روانه لاهور کردید در اثنای راه بمقامی رسید که یک راه ازان بطرف فیروزپور میرفت
وراه دیگر بجانب لاهور چند کمپنی سپاهی بسرکردگی یکی از افسران فوج انگریزی در انجا
رسیده رانی صاحبه را بطرف قلعه فیروزپور برده بعد از قیام چندروز در انجا او را در کمپ
لدهیانه آوردند پس بعد حکم رسید که رانی صاحبه را از ملک پنجاب خارج کرده در عمل
سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیرته کلان هنودست برده مقیم سازند چنانچه رانی صاحبه
طوعاً وکرهاً در شهر مذکور رفته تا تحریر حال که اوائل ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی مطابق شروع
ذیقعده سنه ۱۲۶۴ هجری بود در انجا زنده وصحیح وسالم تشریف می دارند و در همان ایام
خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض ست هرگاه رانی صاحبه را در فیروزپور
ویا در لدهیانه متحقق شد که مرا از عمل لاهور وملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریزی
هندوستان خواهند برد درخواست نمودند که زر نقد وجواهرات وغیره اسباب
من قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخوپورست آنهمه را طلبیده حواله ام نمایند چنانچه زر
وجواهر وغیره اثاثه ذاتی رانی صاحبه را از قلعه مذکور طلبیده تفویض شان نمودند چون
باینهمه احمال واثقال واجناس واموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس
رسیدند اهالیان سرکار انگریزی بودن این همه نقد وجنس بسیار نزد رانی صاحبه مصلحت
ندانستند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جوهریان بنارس مع زر نقد بطریق امانت
در خزانه سرکاری نگهداشتند بدین خیال واندیشه که مبادا بسبب داشتن قدرت بر صرف
زر وجواهر باز مصدر فتنه وفساد شوند ومشهورست که رانی صاحبه بوقت سوار کردن ایشان
را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن مالوف ومفارقت فرزند ارجمند یعنی مهاراجه
دلیپ سنگه بسیار گریه وزاری وقلق وبیقراری نموده از بس تاسف وحسرت سر و دست
خود را چنان بزور مکرر بر زمین زدند که دستهای شان متورم ومجروح گردیدند وسردار
لال سنگه وزیر معزول در اگره با جمعیت صد دو صد کس از خدم وحشم وسوار وپیاده داشتی

ذاتی خود مقیم ست چوکی و پهره سرکاری هم بر مکان او میباشد و هرگاه برای گشت
هوا و یا برای ملاقات صاحبان آنجا سوار میشود چند تا سواران سرکاری برای حفاظتش
همراه میروند و سردار رنجور سنگه و سردار دیا ناته و دیگر سرداران باشتباه شمول و
شریک بودن آنها در مفسده و فتنه پردازی عمله مسکوت کهر نیز نظر بند کردیدند و بحضور
مهاراجه صاحب رفتن نمیابند و بعد ازین معامله که مذکور شد اکنون اعتماد حکام و افسران
فوج انگریزی بر هیچیک از سرداران و سپاه دربار لاهور باقی نمانده چوکی و پهره سپاهیان
گوره ولایتی در محل و دیوانخانهٔ خاص و عام مهاراجه صاحب میمانند و این سرداران
که از راه نادانی و حمق این چنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عبث و بلا سود
بود چه غرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور برخیزد و مدار
اختیار کلی مثل سابق حاصل کردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز متصور نبود چه از نبودن
شصت و هفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد بلکه هزارها مردم از متعلقان ایشان
در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب نبود که در آن صورت در لاهور قتل عام
میشد و فتنهٔ عظیم بر میخاست فقط در عوض خون دو صاحبان که در ملتان کشته شده بودند
چه قیامت در انجا برپا شد شهر و قلعه برد و از گلولهای بم سوخته و ویران کردید و اهل قلعه
مقتول و یا اسیر کشتند

در بیان سبب نزاع و جنگ کردن افواج انگریزی با دیوان مولراج صوبه دار ملتان پسر ساونول سنگه

بدانکه ساونول سنگه نامی پدر دیوان مولراج از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بصوبهداری
ملتان منصوب و مامور بود و سال بسال زر مالگزاری صوبهٔ ملتان را تمام و کمال
در سرکار لاهور میرسانید و فارغخطی میبافت سال تمام از اهلکاران سرکاری گرفته
پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و انتظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل
و انصاف او مطمئن و خوشنود بود و خود نیز در همه امور تابع و فرمان بردار دربار موصوف

میماند بدین سبب اهالیان سرکار بر حال او مهربان بودند و بعد فوت او صوبه ملتان به مولراج
پسرش که دخیل در امور ریاست پدر خود بود و عهدهٔ دیوانی آنجا تعلق بدو داشت تقرر
یافت و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقف نمی‌نمود و مدام در انتظام ملک مصروف
بوده بحزم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم
همگنان هست که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه بسیاری
سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و بساخاندانها را تباه و برباد کرده اند و
باقیماندگان ایشان گو بالفعل قدرت و طاقت آن ندارند که خود کسی را قتل و غارت
کنند مگر تاهم بفریب و حیله خواهان بربادی یکدگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که
در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجا فی الجمله مداخلت داشتند در پی تخریب
مولراج افتاده خواستند که او را بهانهٔ گرفتن محاسبه بدربار لاهور طلبیده قید و ذلیل
و خوار سازند لهذا او را باجازت رزیدنت از ملتان در لاهور طلبیدند مولراج حال
مافی الضمیر ایشان دریافته در رفتن بلاهور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب و اصرار
و مبالغه نمودند او گفته فرستاد که من بدون ذمه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر
شدن نمیتوانم اگر صاحب ممدوح مرا بعد از اطمینان طلب فرماید بالراس و العین حاضر شده
و حساب را فهمانیده زر ذمه خود را که خواهد برآمد ادا خواهم ساخت چنانچه درخواست او
بحضور رزیدنت منظور گردید و صاحب را با دو افسران انگریزی در ملتان فرستاده
مولراج را در لاهور طلب فرمود دیوان مذکور همراه افسران بدربار آنجا حاضر شده
محاسبه را از ابتدای صوبه داری خود لغایت حال باهل دفتر فهمانید و آنچه از قلیل و
کثیر ذمه او برآمده بود همانجا ادا ساخته فیصلنامه و فارغخطی مهری اهلکاران حاصل نمود
و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و مهاراجه دلیپ سنگه وغیره کارپردازان
آنجا بملتان معاودت کرد و چون سرداران لاهور را اینها عرض دیوان مذکور از

از طلب خود شان بیرون ذمه داری صاحب رزیدنت ناگوار گردید لهذا خواستند که اورا
باز بکدام حیله در لاهور طلبیده بسته در محصه انداز ند چنانکه بعد از صلاح و مشوره اورا بتاکید طلب
داشتند تا آمده حساب ایام صوبه‌داری پدر خود ساونول سنگه را از عهد مهاراجه رنجیت سنگه لغایت
روز وفاتش بفهماند او در جواب نوشت پدرم ساونول سنگه حساب هر ساله مع زر مالگزاری
در سرکار رسانیده و رسید آن گرفته نزد خود موجود و رسید داشت چنانچه بقول آنرا از رسال
سیدارم و اگر با اینهمه شما را در حساب پدرمن شکی و شبهتی باشد آنرا از دفتر سرکاری دریافت
نمائید و علاوه فهمیدن حساب پدرم از من نمی باید حساب وقت صوبه‌داری اش تعلق
بخود ش داشت نه از من بهر کیف اکنون آمدن من در انجا ضرورت ندارد اهکاران دربار
لاهور اینچنین تحریر او را حمل بر تمرد و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل
او از صوبه‌داری ملتان و تقرر دیگری بجای او خواستند و حسب اجازت صاحب موصوف
فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه‌داری ملتان نوشته سردار کهان سنگه را حکومت
انجا مقرر کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند
تا صاحبان موصوف در ملتان رفته کلیدهای قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم
منصوب دهانیده و بند و عمل و دخل او در صوبه مذکور بخشانند و چون سردار کهان سنگه و
آن هر دو افسر بملتان رسیده در خیمهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند
دیوان مولراج از سر اخلاص و نیاز پیش آمده رسم احوال پرسی بدعوت حسب شایان و
رتبه بعمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور بدیوان مولراج گفته فرستادند که
همین فرودگاه یا قلعه جائی قرار دهند تا فردا با شما جریده در آنجا رفته بعد از ملاقات
بتاکید تیر احکام سرکار را بشما تبلیغ نمائیم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایمای آنصاحبان
فلان مقام را که در اطراف واقع است برای ملاقات قرار دادم فردا فلان وقت در آنجا
حاضر خواهم شد باید که آنصاحبان نیز در انجا قدم رنجه فرمایند الغرض فردا بوقت معین

دیوان مولراج با دو سردار خود از سکهان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لمحه پیشتر
در آنجا رفته بودند ملاقات نموده بنشست صاحبان بعد از استفسار خیر و عافیت از طرفین
و ذوق و شوق رسمیه بمولراج فرمودند که ما هر دو صاحبان صرف برای همین همراه سردار کهان سنگه
صوبه‌دار حال ملتان آمده‌ایم تا فرمان معزولی بشما داده کلید های قلعه و خزانه سرکار را از شما
بسردار مذکور رهانیده دهیم پس شما را لازم ست که زودی تعمیل این حکم نمایند مولراج گفت
کلید ها موجود و حاضر اند و مرا در دادن آن بسردار کهان سنگه هیچ عذر و تامل نیست مگر از
قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در صوبه چنان دستور ست که هرگاه کدام صوبه‌دار جدید
از طرف سرکار مقرر شده می آید صوبه‌دار معزول و منصوب هر دو به درگاه شیخ بهاءالدین زکریا
ملتانی رفته کلید را بصوبه‌دار جدید تفویض مینمایند درین صورت سردار کهان سنگه را باید که
همراه من بدرگاه مذکور رود و من کلیدها را بلا تامل تفویض او نمایم که ظهور این معنی موجب یمنیت
طرفین متصور ست صاحبان انگریز که معتقد درگاهها و اینچنین رسوم نیستند متبسم شده بمولراج
گفتند که این چه سخن بیهوده و حماقت را پیش صاحبان میگویی بدرگاه فلان درویش
رفتن و کلید ها را در آنجا سپردن چه معنی دارد امور ریاست را با درگاه چه علاقه ست معلوم
میشود که در دادن کلید عذر و حیله میکنی در حق تو بهتر ست که کلید ها را همین ساعت روبروی
ما هر دو صاحبان بکهان سنگه حواله نمایی و بدون دادن کلید از اینجا رفتن نخواهی یافت
مولراج که مرد متحمل و متامل از پیش بود کلام افسران شنیده افروخته نشد و بملایمت
جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بحضور شما صاحبان ظاهر کردم
نه برای دادن کلید ها حیله نمودم بهر کیف هر چه مرضی شما صاحبان خواهد بود بران عمل خواهم
نمود مگر سرداران سکه که همراه او بودند گفت و گوی صاحبان شنیده بسیار افروخته و برهم
شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که تو سخت بی غیرت هستی این چنین کلام سخت
و درشت انگریزان را شنیده و هیچ نمیگویی بلکه کلام خوشامد و مدارا میکنی از این زندگی که

که دارای مروت بهتر ست مارا زیاده ازین تحمل کلام ایشان نیست که ترا بیوقوف و احمق قرار
دادند صاحبان که بخوبی کلام سرداران را نفهمیده بودند از مولراج پرسیدند که همراهیان
شما با شما چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را بصاحبان فهمانید که مرا ملامت و سرزنش
کردند که تو چرا بصاحبان که ترا به بی وقوفی و حماقت منسوب کردند جواب سخت نمیدهی
و برای چه خوشامد شان میکنی صاحبان متوجه بسرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما نوکر
و تابع هستید این تهیه ندارید که در گفتگوی با صاحبان دخل کنید و زبان بلاف و گزاف
کشائید خیر انچه گفتید گفتید آینده خاموش باشید سرداران که از سکهان وحشی مزاج و
مغلوب الغضب بودند متحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایمائی و اشارتی
شده باشد جواب صاحبان را بشمشیر دادند یعنی بمجرد شنیدن سخن آنها در حق خود شمشیرها را
از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم بمستر اندرسین بود بضربهای متواتر از جان
کشتند و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمودند و بعد ازینچنین سفاکی و جرأت بی محل از
آنجا برخاسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند مگر مولراج بمشاهده حال کشته شدن
صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بحر تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون
رضا و ایمای من واقع شده ولیکن اهالیان سرکار انگریزی این خونریزی را در نامه اعمال
من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و درعوض این جرم بر من قیامتی برپا خواهند ساخت
بهتر این ست که در لاهور بحضور صاحب رزیڈنٹ بهادر حاضر شده بحلف و شهود حقیقت حال
را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیارست خواه مرا مجرم قرار داده بعوض
خون صاحب مقتول بکشند و یا دائم الحبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور انگاشته بگذارند
زیرا که اگر درینصورت از سرکار انگریزی باغی و منحرف گشته در ملتان نشینم حفظ جان و مال و حیات
اهل و عیال محال بنظر می آید و مراچه یارا و کدام زور و طاقت که مقابله افواج انگریزی کنم
او درهمین فکر و اندیشه بود که آن هر دو سردار که باعث آن خونریزی شده بودند و هم دیگر

سرداران و افسران افواج او که اکثر سکهان و افغانان بودند فراهم شده و بما فی الضمیر
مولراج اطلاع یافته او را گفتند که تو چرا مثل زنان و نامردان از جنگ می ترسی بو اینقدر
چرا پس و پیش و اضطراب میکنی اگر تو از مقابله انگریزان میترسی برو و در گوشهٔ قلعه منشین ما
دانیم و جنگ داند تا که ما زنده ایم و جان در تن داریم بتو آسیبی نخواهد رسید اول مردن
آخر مردن پس از این که خود را در دست انگریزان بسپاری و بذلت و خواری از دست
ایشان کشته شوی بهتر آنست که مردانه وار تا بقدور خود بجنگی اگر در صف جنگ و میدان
کشته شوی در میان مردان سرخرو گردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح
آنست که خزانه را بگشا تا مردم سپاه چه از افغان و سکه ملازم داشته و آلات حرب و
پیکار بهم رسانیده با فوج اعدا انکه بر ما یورش کند بجنگیم و داد شجاعت و مردانگی بدهیم و چون
مولراج اندرون محلسرای رفته و اینحال را با مادر خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مشوره
ازوی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند او را بفهمانید که اگر اکنون در لاهور نزد صاحب
رزیدنت خواهی رفت یا ترا بعوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یا دائم الحبس خواهند داشت
پس ازین هر دو امر در حق تو اولی آنست که در قلعه نشسته هر که بر تو یورش کند با او جنگ
و از طرف زر فکر مکن برای این مهم نزد من زر اندوختهٔ پدر تو بسیار است و زا لجز این صلاح
امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست و پا بجنبان
اگرچه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر نبودی که اشاره بکشتن صاحب انگریز بموجب
کرده باشی این سکهان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان رو بر تافته و ادبار در دامنگیر ایشان
گشته است در هر جا و هر مقام همچنین مفسدها برپا میکنند و آخر بوبال آن خود هم راه فنا
می پایند علاوه برین اهلکاران لاهور که با تو موافق نیستند بلکه تشنهٔ خون تو اند اکنون هم
قصد در اینجرم کو از ذات تو سر بر زده است بتو منسوب کرده چه عداوت و بدیها در
حق تو روا نخواهند داشت الغرض ما در پسر خود را مبتلا ببلیهٔ عظیم دیده بسیار گریست و گلید

و کلید خزانه پدر شش را حواله او نمود و حال طرف دیگر برین منوال ست که صاحب ریزیدنت
دربار لاهور حال کشته و مجروح شدن دو افسر خود در ملتان شنیده مستر اڈورڈ را با فوج
انگریزی و سپاه رئیس بهاولپور برای تنبیه و استیصال دیوان مولراج بطرف ملتان ارسال
فرمود و از ابتدای این جنگ تا شروع ماه اکتوبر ۱۸۴۸ عیسوی از طرفین زد و خورد بسیار واقع
شد گاهی فوج انگریزی بر ملتانیان حمله می کرد و زمانی ایشان بر لشکر انگریزی تاخت می نمودند
و تا آن وقت غالب از مغلوب متمیز نمیگردید و تا حال فقط فوج انگریزی را مقابله با دیوان
مولراج صوبه دار معزول ملتان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه پسر شام سنگه اٹاری واله
صوبه دار پشاور نیز از سرکار انگریزی منحرف گشته بر مستر ایبٹ حمله کرد صاحب مذکور بسبب
قلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود ندیده پناه بقلعه اٹک برده
محافظت خود نمود و هرگاه مستر اڈورڈ را که در مقابله مولراج گرم رزم و پیکار بود حال بغاوت
چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه حزم و احتیاط سردار شیر سنگه پسر چتر سنگه مزبور را که با سپاه متعینه
خود همراه صاحب موصوف در مقابله دیوان مولراج بود فرمود که شما بر فاصله پنج کروه
از لشکر انگریزی دیره کرده باشید و سبب بغاوت چتر سنگه را از سرکار انگریزی چنان بیان
می کنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با عمله مسکوٹ کهر بشمول دیگر مجرمان در لاهور
مقتول یا محبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی جنده صاحبه از ملک
پنجاب ست و یا این هر دو امر بوده باشد بالجمله چون شیر سنگه را معلوم شد که بسبب انحراف
پدرم افسران فوج انگریزی را بر من اعتماد نمانده مبادا که مرا قید کنند بدین خوف و
هراس از کمپ انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رفته شریک دیوان مولراج
گردید طرفه اینکه مولراج نیز بتوهم اینکه مبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد اینجانب آمده باشد
تا قابو یافته مرا قتل کند و یا گرفتار کرده نزد اڈورڈ صاحب برد اعتماد بر وی نکرده در
فوج خود راه نداد و همیشه از وی مجتنب و متوهم میماند و چون شیر سنگه ازین سو رانده و از آنجا

درمانده شد آخر ملتان برخاسته بطرف رام نگر رفت و برای مدد پدر خود سردار چتر سنگه مذکور فوجی
را بهم رسانیده قصد مقابلهٔ فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم گرما و بارش بود اهالیان
سرکار انگریزی فقط مهم ملتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام بدانطرف نمی نمودند و لیکن
الحال که چتر سنگه در پشاور و بطرف دیگر شیر سنگه پسرش علم بغاوت برافراخته مهیا و آماده برای
مقابلهٔ سرکار انگریزی شدند و موسم سرما هم قریب رسید نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوزی بهادر
برای انتظام ممالک مغربی و بنابر رفع هنگامه و فساد و واقعهٔ ملک پنجاب از دار الامارهٔ کلکته
قصد هندوستان فرمودند چنانچه در ماه نومبر ۱۸۴۸ عیسوی از دار الامارهٔ مذکور بسواری
سفینهٔ دخانی متوجه آنطرف شدند و از بنارس بر سبیل ڈاک براه کنپ کانپور نهضت فرمای
پیشتر گردیدند و بتاریخ هفدهم نومبر سنهٔ مذکور روز جمعه در شهر اگره نزول اجلال فرمودند و کمندر انچیف
یعنی سپه سالار کل افواج انگریزی احاطهٔ بنگال گف صاحب بهادر مع جنرل گلبرٹ و برگیڈ
پنجم برای خبرگیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور داخل قصبهٔ قصور که قریب لاهور است گردید
و لشکر کیوش صاحب هفتم دسمبر از مقام کچهران واله کوچ کرده در قلعهٔ دیدار سنگه مقیم گشت و صاحب
مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکهان که بر ریگستان دریای چناب افتاده بود نمود مگر بسبب رسیدن
حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن من در آنجا تامل باید کرد توقف نمود و سردار شیر سنگه
یورش بر فوج مستر ایبٹ و راتگٹ نمود و لیکن سردار مذکور با وجود داشتن هفت ضرب
توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت نود کس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح
گردیدند و راجه گلاب سنگه برای ایبٹ صاحب خزانه و توپها فرستاده مدد نمود و بعضی
ملتانیان که در لشکر مستر کورٹ لنڈ ملازم بودند برخاسته رفتند و با مولراج پیوستند مگر مسلمانان
و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ هفتم
دسمبر که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و جوهری سنگه کمیدان
گوله اندازان ملازم مولراج را که در جنگ مجروح بجراحات کاری شده بود در دار الشفای

در دار الشفای انگریزی آورده بودند و آخر بعد ازان زخمها بمرد گویند سردار سری سنگه مذکور بسیار قوی هیکل
و دراز قد و جسیم بود برای رفع تلاش شاه و بسیار کرده مرحم شد لباس و سلاح او را مردم همراهی
فوج او برده بودند او را عریان در بیمارستان آوردند و همین کس برادر غالبا ایکنون صاحب
باشته توپهای لشکر او را برده بود الغرض بعد گرفتن سورجکند ملتانیان و گریزانیدن آب
را مولراج فوج جدید را آراسته برای مقابله افواج سرکاری آورد و در میان دو جنان
انبوه کنجوز برای گرفتن پناه استاده کرد و هر گاه بارش گلولهای توپ و تفنگ بر آنها
شد از انجا هم پس پا شدند و آن نالهای ایشان هم بدست فوج انگریزی در آمد و فوج مذکور
سورجکند را هم آن گاه حریف را آتش داده در خیمه گاه خود برگشته آمد و درین جنگ مولراج
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود بعد شکست فرار کرد و بر توپی منجمله توپهای
کلان حریف که درین جنگ بدست فوج انگریزی آمده بودند این عبارت کنده بود احمدیار
فرزند فتح محمد لاهوری این توپ را بحکم خالصه شریف در سنه ۱۱۸۸ هجری تیار کرد و درینکه
از فوج کورت لنڈ صاحب گریخته در قلعه ملتان رفته بودند سپاه آنجا خنده میزدند و از راه
طعن میگفت که شما برای دادن فریب نزد ما آمده اید مولراج هم متوجه حال ایشان نشد
نراین سنگه و دیگر چند سرداران که درین جنگ فرار کردند در مقام نبود و پشاور رفتند درین جنگ
دو صد سپاهی از لشکر اڈورڈ صاحب کشته و زخمی گردیدند ملازم جدید بودند از طریق
جنگ خبر نداشتند و از پلیش و بیم بلکه خط و وکوره بوقت گرفتن سورجکند کشته شدند و
در دفعه ثانی که باز با حریف مقابله کردند و وکوره زخمها برداشتند و دو سپاهی پلیتن بودند
مجروح بزخمهای خفیف شدند دیوان مولراج از سپاه گریخته بسیار ناراض بهت آزادر
قلعه آمدن نمیداد و بسیار کسان از نزد او برخاسته رفتند و آن همه توپها که مولراج در جنگ
سابق از فوج ایکنون صاحب گرفته برده بود درین جنگ باز بدست سپاه انگریزی در آمد
و مشهور است که مولراج در عین گرمی این جنگ رخ اسپ خود را برای حمله کردن گردانیده بود

تا درشن که دران مقام موجود بود لگام اسپ او را گرفته مانع آمد و درینها بزور از او و از سنگیر و آمده بر رو زده تنگ آمد و بصاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضرست سرکار آنرا بگیرد و چونکه چند شرط کرده بود صاحبان منظور نفرمودند و پانزدهم نومبر سنه حال شیر سنگه تمام سکهان لاهور وغیره نوشته بود که شما همه سکهان باخودها متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته سرداران خود را که انگریزیا شند قتل کنند و بر خزانها متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و جنرل ویل صاحب که بالفعل بجای جنرل کیوش افسر کمان فوج شده اند بتاریخ هفدهم نومبر از قلعه دیدار سنگه بر آمده بجانب علی پور که از رام نگر بر فاصله هشت میل واقعست کوچ نمود و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور اسباب و آلات حرب از فیروز پور در لاهور که انتظار آن بود رسید همراه اسباب مذکور رساله سوم و نهم هندوستانی و پانزدهم و شصت و نهم پلتن پیاده هندوستانی با دو توپ بیست و چهار پنی و هشت توپیه هیجده پنی و دو توپ آسمانی و دیگر چند توپ نه شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا هشتصد چهکره محموله گلوله و باروت بسیار زیاده از حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و هشتاد روپیه ماهانه بود و خرچ خوراک یک شتر بیست روپیه و صرف کاه و قدری کم ازان و صرف یک اسپ سی روپیه و بتاریخ پانزدهم نومبر کمندر نچیف گف صاحب از لاهور پیشتر رفتند و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوٹ گوبنداس رسیدند و از روی اخبار صحیح معلوم شد که همراه چتر سنگه در پشاور نوزده پلتن و فی پلتن ششصد سپاهی بدین حساب یازده هزار و چهارصد سپاه شد و معناد توپ ست و همراه جنرل کوئیش که برای مقابله او مامور شده است کل پنجهزار فوج از سوار و پیاده است و سی توپ همراه دارد و صاحب مذکور آنطرف راوی عبور کرده ... آباد مع فوج خود رسیده است و بحکم نواب گورنر جنرل سردار چتر سنگه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبانی که در پشاور و هزاره و اتک با فوج و آلات حرب بند از طرف شما ضرر یا ایذا خواهد رسید گلاب سنگه

گلاب سنگه پسر شما را که در لاهور بدست ما است قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی اسباب
و خانهای سکهان لاهور که ملازم سرکار بوده بغاوت کرده اند از سرکار انگریزی صادر گردید
و مردم ملتان خبر شکست شیر سنگه در جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر حال شده بود و ذکر آن
عنقریب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردیدند و نیز توپهای کلان قلعه شکن که انتظار آن
در لشکر اڈورڈ صاحب که مقابل سپاه مولراج ست بیستم نومبر رسیدند و از آمدن جنرل
ٹھکیول صاحب در لشکر انگریزی سکهان بسیار مضطرب گردیدند و لال سنگه که با هشت ضرب
توپ و افواج بنوا از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکهان از خوف
و هراس بوقت شب از لشکرش گریخته رفتند اکنون راه دریای چناب برای آمد و رفت

افواج انگریزی کشاده است کیفیت جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر واقع شد موجب رپورٹ کمانڈر انچیف بهادر بحضور نواب گورنر جنرل لارڈ ڈلهوزی بهادر

خلاصه رپورٹ یعنی خبر کمانڈر انچیف اینست که بفضله تعالی
بسعی و کوشش افواج انگلشی راه دریا برای عبور کردن لشکر ما بدست آمد و بتاریخ
سوم دسمبر حال بر سکهان همراهی شیر سنگه و دیگر سرداران که از سرکار بغاوت کرده
بمقابله ما در آمده بودند شکست افتاد در فوج سکهان سی چهل هزار سپاهی و بیست و هشت
توپ بود و بر گذرهای پایاب دریا بسیار استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام از
رام نگر فاصله دو کروه داشت و من برای فریب دادن و مشغول کردن اعدا را
بطرف خود در انجا دمدمها بسته حکم سر کردن توپها دادم چون فوج دشمن بدینطرف
مصروف شد بتاریخ سی ام نومبر از مقام پایاب هشت هزار پیاده و چهار هزار سوار و بیست و شش
ضرب توپ را بسرکردگی میجر ٹھکیول آنطرف دریا روانه کردم و در آن مقام باهتمام کپتان
نکلسن صاحب تا زده کشتی نیز دستیاب شدند و هرگاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی
عبور دریا کرد و فوج حریف هم بعقب و میل پستر رفت من هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

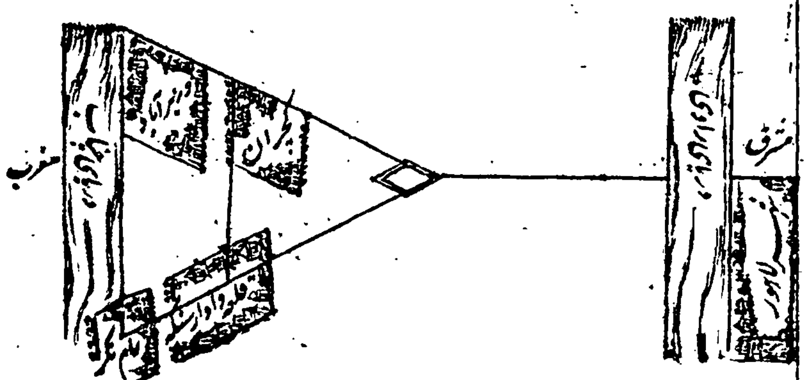
و فوج پیاده تا شش میل مسافت طی کرده و بر دریا پل بسته پایاب عبور از دریا نمود و سند
توپها را بر سواری برای آن گرم آواز داشتیم تا حریف از عبور افواج انگریزی مانع و مزاحم
نشده بطرف ما مصروف باشند تا اینکه بتاریخ سوم دسمبر بوقت نواخت دو ساعت روز حصه
کلان حریف بر فوج میجر جنرل تهکیول صاحب حمله کرده توپها را سر کنانید و چون تا یک ساعت
توپها زدند و از فوج انگریزی یک توپ هم سر نشد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیشتر گذاشتند
و چون نزد گلوله توپ رسیدند از فوج انگریزی آنقدر توپها زدند که بسیار مردم ایشان
کشته شدند و انتظام فوج آنها بسبب تهکیول صاحب بنظر ماندگی مردم و اسپ حمله آن روز
موقوف کرده بر فردا گذاشت مردم فوج غنیم سلاح خانه و اسباب خود را آتش زده فقط
با دو توپ از آنجا بگریختند آنگاه دو رساله سواران برای تعاقب ایشان شتافت و شنیده
شد مردمانیکه سوای فوج خالصه شریک ایشان شده بودند برخاسته رفتند از فوج انگریزی
چهل مردم مقتول و سه نفر مجروح گردیدند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و
فیل سواری شیر سنگه هم بدست فوج ما افتاد انتهی عبارت رپورت کمانڈر نچیف صاحب
و مشهور است که سکهان در جنگ شکست یافته آنطرف دریای جهلم گریخته رفتند اکنون دو آبه
چناب و جهلم نیز در قبضه سرکار انگریزی در آمده و رعایای این دو آبه بسبب یافتن امن و
اطمینان از خوشدلی اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرند و فوج میجر ویلر قلعه های سرداران
مفسدین سکه وغیره را منهدم ساخته بطرف دوآبه جلندهر معاودت کرده آمد و بهفتم دسمبر
کمانڈر نچیف صاحب بعد مظفر و منصور شدن در رام نگر معاودت نمود و هشتم ماه مذکور اسباب
رسد برای لشکر تهکیول صاحب که در تعاقب لشکر شیر سنگه است بر کشتیها بار کرده
از دریای چناب فرستاد در آن زمان سه فوج سرکار انگریزی در سه جا گرم رزم و پیکار
بود یکی در پشاور و در هزاره و اٹک بمقابله سردار چتر سنگه که با جمعیت کثیر از سکهان
و افغانان پنجاب که اکثر صاحبان را در محاصره داشته است دوم در ملتان با دیوان مولراج

باد یوان مولراج سوم با شیر سنگه و غالب است که قلعه ملتان زود مفتوح گردد زیرا که
فوج بنگالی نیز رسید و شیر سنگه که کمک قلعه میکرد نیز شکست یافت اکنون پایداری از مولراج
غیر متصور بود درینوقت راجه جهنپال بوری که قریب جالندهر است و سر بسرکشی از سرکار
برداشته بود از فوج لفتنت گارڈن که فقط سه کمپنی داشت هزیمت یافت و از قلعه خود
دست بردار شده خود را حواله بارنس صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حمله اینجا
گریخته رفته بود نیز گرفتار شد این هر دو راجه و یک راجه دیگر در قید اند و در مدت سیزده
روز حمله باغیان پٹھان کوٹ نیز رد کرده شد و فساد کوهستانی نیز موقوف گردید یک افسر
و شش سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کس کشته شدند گویند راجه
شیر سنگه خطی که در لاهور فرستاده بود در ان پانزده وجوه بغاوت نوشته است و سوم دسمبر
سردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده داد
سردار مذکور برین امر شلک تهنیت در لشکر خود سر کنانید و پانصد روپیه خود و شش هزار روپیه
اهلکاران او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول
نکرد رعایای پشاور ازین بدعهدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده
بر قوم بارکزئی ملامت میکنند و ایبٹ صاحب که در مقام بازست شش هزار مردم
همراه خود میدارد و اٹک تا حال از دست برد سکهان محفوظ است و اچیت سنگه کلیان واله
کمیدان اکال پلٹن سکهان بحضور لارڈ صاحب رفته رجوع کرد و جنرل لبشاسنگه نزد کلسن
صاحب رفته موافق شد و چتر سنگه بار دیگر محاصره قلعه اٹک کرد و نیز می گویند که چتر سنگه
بحضور لارڈ صاحب نوشته است که اگر جان ما را امان شود بحضور حاضر شده غاشیه
اطاعت بر دوش کشیم معلوم نشد که از اینجا چه جواب رفت الغرض ظاهر حال سکهان
از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب است که باز قصد مقابله نکرده سرداران ایشان
در سرکار انگریزی رجوع کنند و استعفای قصور خود نمایند افسوس که این هم دم ناعاقبت اندیشی

از بغاوت و سرکشی اعتماد خود را بر باد دادند و کاری نکردند گویند روزی دیوان مولراج در شوالهٔ دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنها می کنند و بوقت جنگ میگریزند و سه سوار را که در جنگ ششم دسمبر گریخته بودند تشهیر کرد و یازدهم دسمبر یک حصه فوج بنبئی در ملتان داخل لشکر ویش صاحب کردید بدین تفصیل دو پلتن پیاده و یک توپخانه و پانصد سوار سندهی رساله جکیب صاحب و یک توپخانه قلعه کشا و یک رساله ملازم خاص ملکه و چونکه سامان جنگ متواتر نزد ایبت صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه اتک دست سکهان نرسیده و تا آخر دسمبر مذکور نزد مولراج بیست هزار فوج در قلعه ملتان موجود است و بعضی نوشته اند بیچ هزار تطبیق این هر دو خبر میتواند شد که از رسیدن افواج بنبئی و توپخانها در انجا سه حصه فوج او از خوف و هراس برخاسته رفته باشد و اکنون فوج انگریزی حائل ست درمیان فوج شیر سنگه و ملتان لهذا در مدد مولراج در قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثری بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در اگره آمده استقامت ورزیدند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار خشک گردیده مردم در هر گذر و مقام پایاب آمد و رفت میکنند و آمد و رفت سفائن کلان تجارت وغیره مسدود است کشتیهای غله و آلات حرب که از اگره بطرف دیار مغربی میرفتند بدقت و دشواری ازین دریا تا دهلی رسیدند و از انجا آنرا بر اشتران و عرابها بارکرده براه خشکی روانه ساختند و سی ام ماه دسمبر مذکور بخبر جنگ تاریخ سوم ماه مزبور که با شیر سنگه شده بود و ذکرش بالا گذشته جنگی دیگر نه با وی و نه با چتر سنگه بوقوع آمده و چتر سنگه قلعه اتک را محاصره کرده که توپها میزند بدان ضرر باهل قلعه نمیرسد مستر هربرث با نهایت هوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان که لهٔ باری بر لشکر حریف از اندرون قلعه میکند که بردم فوج چتر سنگه میرسد و نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی از لدهیانه در سواد ملتان رونق فرما گردیدند و فوج بنبئی مع توپخانه بالکل تا بیست و دوم

تا بیست و دوم ماه مذکور در ملتان رسید و مشهور است که تا قلعه ملتان بدست افواج
انگریزی نخواهد آمد کمند رنجیت بها در تعاقب شیر سنگه نخواهند کرد و بالفعل شیر سنگه در هیچ جای
قلب است که گذر فوج انگریزی در آنجا بدشواری خواهد شد و نقشهٔ راه از لاهور
تا دریای چناب بدین صورت است

نقشهٔ راه از لاهور تا دریای چناب



و سر کرنیل لارنس از ولایت بمقام بمبئی بر سبیل ذاک و از انجا در بهاولپور داخل شده در
معسکر نواب گورنر جنرال بهادر حاضر خواهند گردید اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان
خوب خواهد شد و بتاریخ بیست و هشتم دسمبر بوقت یازده ساعت روز بر آمده چند پلتن
انگریزی را حکم جنگ با اهل قلعه ملتان شد منجمله آن در غول راست پلتن بیست و دوم هندوستانی
و پنج کمپنی گوره از پلتن ملکه بسرکردگی کرنیل فرینکس و در غول چپ پلتن هفتاد و دوم هندوستانی
و پنج کمپنی از پلتن سی و دوم ملکه زیر حکم برگدیر مارکهم صاحب و شصتم پلتن گوره ملکه و پلتن
سوم بمبئی هندوستانی و اڈورڈ صاحب بر پلی که قریب بشیش محل است حمله نمود در آن
حین فوج سکه متوجه سپاه صاحب موصوف گردید و فوج بمبئی بر دیگر مقامها و غول
چپ بر مقام رام تیرته و شوالهٔ حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول اول پیشتر
رفته مورچال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند انتزاع نمود و لذا انجا در گڑهی مستحکم
که در آنجا قربانول سنگه بهادر ... است بلا مزاحمت در رسیدند و چون فوج قلیل کار

قریب مسجد تکیه در قرب آن قبر شمس تبریز بود دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت
شاگفت در آنجا بسیار فقرا و مردم پیر و زنان که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند دیده
بایشان تعرض نمودند و در پیش این مسجد گروهی از سکهان که مسلح استاده بودند از دیدن
فوج انگریزی بگریختند ولیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در ان مقدمة الجیش فوج
سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از آن
غرور قصد گرفتن مقام مقبره شمس تبریز نمودند در انجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد که بسبب
حمله کردن گورهای ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کردند و آن باغچه هم پاس شب رفته باز بدست
سپاه انگریزی در آمد و فوج بنگاله یک دمدمه بسته و پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه
سر کردند چنانچه در سلاح خانه غنیم از افتادن گلولهای توپ دو بار آتش در گرفت و وقت
صبح از طرف قلعه گلولهای توپ که می آمدند از گل پخته بودند معلوم شد که اکنون نزد شان
گلولها هم نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین آنکه از افواج انگریزی میجر گارڈن از شصتم پلٹن
ملکه و انسین گلس صاحب از پلٹن هفتاد و دوم هندوستانی و لفٹنٹ نک سینڈ صاحب
از پلٹن نهم بمبئی هندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لفٹنٹ پلی فر صاحب
از پلٹن پنجاه و دوم هندوستانی و میجر کیس صاحب از پلٹن هفتاد و دوم ملکه و لفٹنٹ
کرنیل بنس صاحب از پلٹن سی و دوم هندوستانی و انسین نکڈ و کل صاحب از پلٹن
هفتاد و دوم هندوستانی و لفٹنٹ هل صاحب انجنیر و سه گوره از پلٹن دهم ملکه مقتول
و پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیرته که در انجا دمدمه بسته لفٹنٹ
تامسن صاحب با دوازده سپاهی رفته بود از انجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
صباح بیست و نهم دسمبر مذکور از بر دو طرف شلک بندوقها بر یکدیگر خالی میکردند سکهان
می خواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصره افواج انگریزی توپها
را به فاصله هشتاد گز میبردند و از ضرب گلولها دیوار قلعه را رخنها می نمودند و از ین طرف

و ازین طرف توپها را زود زود سر میکردند و از طرف حریف هر روز آنکه در قلعه
گلوله اندازان کم بودند یک کس کار ده و از ده کس میکرد و از گلولهای اینطرف اندرون
قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیر سنگه بود در پنج حصه منقسم است یک لشکر
زیر حکم میجر تیبوگل صاحب در مقام کاهیله دوم بسرکردگی جرنل کمل صاحب از کاهیله
بر آمده تا فاصله سوم لشکر کمند رجمنت پیاده در موضع چتولیه چهارم تابع بریگدیر پری صاحب
که فوج رسالم نکرست پنجم لشکر بریگدیر پوپ صاحب در وزیرآباد و پلهای مستحکم بر دریای چناب
جهت عبور معسکر انگریزی مع این سواری بسته شدند که ارابهای اسباب به بالای
آن رفتن توانند گویند دوست محمد خان رئیس کابل بسردار چتر سنگه نوشت که میجر لارنس
را که برادرم سردار یار محمد خان حواله شما کرده است باز تفویض بوی بنمائید زیرا که
در خاندان ما ازین حرکت بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیحه معلوم شد که در ماه
سنه ۱۲۶۴ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای وی پسرش نصیر الدین شاه پادشاه
ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
محض است گویند در سلح خانه کلان قلعه ملتان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پریدن
مکان آوازی مهیب مثل رعد شد و گرد و غبار بسیار کرده رفته جرنل دش ده اشرفی
گلوله اندازی که او شصت بسته گلوله بم را دران سلح خانه زده بود انعام داد و ده
اشرفی افسر او بوی بخشید مشهور است که بسیار سردار و مردم مع مال و اسباب همراه سلح خانه
پریدند و سوای آن سیصد مردم که بر سقف آن بودند هلاک گردیدند درین سلح خانه هزار
من باروت و دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و ضایع شد و سوای
آن روز دیگر در گوشه غله نیز از گلوله بم آتش افتاد روشنی آن در لشکر انگریزی همه تمام شب
مانده و چون روغن گاو و روغن چراغ دران گدام بسیار بود لهذا روشنی تا مدور قریب دو ده
معلوم میشد تا بجلد دوم جنوری سنه ۱۸۴۹ عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی در آمد

وبا مردم شهر جنگی عظیم شد و بند و سنگه سردار که اگنیو صاحب را از دست خود کشته بود قتل کرده
وسوای او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و بوقت
شام چون اسباب غارت شهر جمع شد از انجمله بیست و پنج فیل و بسیار اسپ و گاو و قسم قسم
اجناس بود و قریب پنج لک روپیه را غله که در شهر بود بسوختند و مهاجنان شهر پانزده
لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا آنوقت
منظور نشده بود و هرگاه شهر در قبضهٔ افواج انگریزی در آمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار کرده
رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسیده پسران و عزیزان خود
را پیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حوالهٔ شما نکند او را نظربند دارند
تا در قلعه اتک رفته پناه بگیرد چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن
صاحب موصوف نزد من و شما برابر است گویند غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس را
آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود را که او را صاحب مذکور زهر دهانیده کشته بوده
بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور مسلط ساخته بود
ایشان از سکهان بخوف و خطر شده در پشاور بی تکلف کاوکشی کردند و سمقام درباب
دوست محمد خان روایات مختلفند نزد بعضی آنست که سکهان صوبه پشاور و قلعه اتک به او
دادند بدین شرط که امداد شان کند و سر هنری لارنس دوم جنوری از بمبئی در سنده
و از سنده در بهاولپور رسیده دو روز مقام کرده بتاریخ ششم در فیروزپور رسید ملازمت
نواب گورنر جنرل بهادر نمود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور گردید و بتاریخ نهم
آن داخل آنجا شد و هرگاه دیا بخش وکیل که از وقت ساونمل سنگه رفیق مولراج بود برای
عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت دش صاحب حاضر شد و صاحب موصوف پرسید
که نزد تو وکالت نامه مولراج هست گفت ندارم صاحب فرمود جواب با صواب معروضات
شما این است که دیوانجیو خود را بتفویض سرکار انگریزی کرده دهند و بدست نام برده نشان

نشان سفید بود معلوم کنند که او زنده است و ایلچی است و دوست محمد خان بسبب سازش افغانان
قلعه اتک بر آن متصرف گردید و بتاریخ دهم جنوری کرنیل لارنس در لاهور رسیده با مهاراجه
دلیپ سنگه ملاقات کردند و بموجب اشتهار نواب گورنر بهادر که مورخه هفدهم جنوری سنه
مذکور بود معلوم شد که بتاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیر سنگه را که قریب دریای جهلم
بود شکست فاحش داد و فوج او را گریزانید باید که در جا و بهر برای تهنیت این فتح
شلک شود یازده ضرب توپ سکهان و دیگر اسباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد
و منجمله غنیمت شهر ملتان هشت هزار روپیه قیمت دواب و بعد فروخت خیمه و خرگاه وغیره
قریب بیست هزار روپیه خواهد بود و نقبی از شهر در قلعه از لشکر انگریزی آنچنان نزدیک برده
بودند که مردم قلعه نقب زن را دیده بروی تفنگ سر کردند مگر محفوظ ماندند و افغانان همراهی دوست محمد خان
بر قلعه اتک بسبب سازش افغانان متعینه قلعه متصرف شدند و بر ننگ و ناموس سکنه قلعه
دست اندازی کردند هرچند چتر سنگه مانع آمد نشنیدند از اینجا ثابت شد که در میان
افغانان و سکهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیر سنگه
شده بود فوج انگریزی بروی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
سیزده افسر مقتول و سی و سه مجروح شدند و سر کرنیل لارنس یازدهم جنوری در لشکر
کمندر نچیف بهادر داخل شد و از شروع فبروری سال مذکور بجای مستر کیری صاحب
باز بر زیدنتی لاهور بدستور سابق بحال و مامور گردیده و در جنگ سیزدهم که مشهور بجنگ
چلیان است بسبب کثرت بارش تهلکه عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب
بیست و دو افسر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و یکهزار و ششصد سپاهی مجروح و
پانصد و شصت مقتول گردیدند ولیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریف رفته سی و چهار
توپها را میخ زده بیکار کردند و چند هزار را از سکهان کشتند و هفت کس سکه زخمی را در دار الشفای
سرکاری آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب تر قلعه ملتان شده اند که سنگی و یا خشتی که

از فصیل قلعه بیرون بزیر پای سپاهیان می افتد و پنجاه کس سپاهی مولراج بخوف جان خود
را حواله میجر اڈورڈ صاحب نمودند و زبانی ایشان معلوم شد که همگی هزار کس سپاهی
نزد مولراج باقی مانده اند و سبب قتل شدن گوله اندازان سرکاری در جنگ چلیان
این شد که بسبب نفهمیدن کلام افسر خود دران معرکه بزعم یک رساله انگریزی پشت
بطرف توپخانه خود کرده باستاد لهذا توپ شان بند شد فوج حریف از طرف دیگر آمده
گوله اندازان را قتل کرد ولیکن درین جنگ بسیار برادران دریا در زادهای شیر سنگه
نیز کشته شدند در تاریخ بیست و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج بلا قید
شرائط جان بخشی خود را حواله دش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند
آمده سلاح را نکشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر نواب گورنر جنرل
بهادر چنان اشتهار مرقومه بیست و پنجم ماه مذکور از مقام لکهو جاری فرمودند که برای
آگاهی کونسل و تمامی خواص و عوام این اشتهار داده میشود که هرگاه از گولهای توپ
چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریزی بیان سپرد کردن دیوان مولراج خود را بسرکار
عزم بالجزم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود دیوان مولراج بمشاهده
این حال مع مردم همراهی خود خویشتن را سپرد سرکار انگریزی کرد لهذا حکم شد که در
کنپهای کلان بیست و یک صدای توپ بطریق شلک تهنیت سر شوند و صورت
سپرد کردن دیوان جیو خود را در سرکار بدین طریق شد که بیست و یکم جنوری یک وکیل
مرد پیر که چندبار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه بمولراج و بعمر پنج
پنج سال بود حاضر شده بحضور دش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج نیز
زنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بیست و دوم جنوری دو دو
چهار چهار کس سپاهی از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کنپ سرکار نهاده پناه
جان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سپاهی بودند و قریب دو هزار

وقریب دو هزار مردم همیره بنگاه بعد مولراج بسواری اسپ برفاقت چند رساله آ
سرکاری از قلعه بیرون آمد وهمان ساعت یک پلٹن گوره با دو پلٹن هندوستانی در قلعه
رفته تسلط نمود و بهر چهار طرف پهره سپاهیان مقرر و مامور کردیدند تا مردم فوج وغیره
اسباب قلعه را تاراج نکنند تاهم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند ورفیقان
شان برداشته بردند قلعه ملتان بسیار مستحکم بود وفصیلهای آن بلند وخندقش تا سی فٹ
عمیق ست مگر از صدمات گلولها جابجا شکسته شد ومثل خرابه و ویرانه مینمود ودرین
شک نیست که اهل قلعه تابمقدور از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند وهرگاه فصیلهای
قلعه بضرب گلولها شکسته مثل غربال شد وقریب بود که افواج در قلعه از راه رخنها داخل
شود مولراج وهمراهیانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند وتمامی مردم قلعه را
اسیر کرده در کیمپ اڈورڈ صاحب فرستادند الا مولراج را قریب وش صاحب در خیمه
فرود کردانیدند وعیال و اطفال او در قلعه بحفاظت سپاهیان سرکاری مقیمند د
تاکیدست که کسی سپاهی پهره واله در زنانه او رفتن نیابد ودر مقام خزانه پهره گورهای
ولایتی مامور کردید وچهل توپ از قلعه بدست آمد وبرمیگزین و سلاح خانه پهره سپاهیان
هندوستانی مقرر شد وباشندگان آنملک خصوصا قوم کهتری بسبب تعدی و غارتگری
افغانان جلای وطن اختیار نمودند قوم افغان سخت ظالم وسنگدل بدتر از سکهان ست
که برای تسلط چند روزه بر رعایا انواع بدعتها نموده ملک را ویران کردند ولاش اگنو
صاحب واندرسن صاحب که در ملتان مقتول شده بودند نبش کرده بجای دیگر در قلعه
باعزت واحترام مدفون ساختند وتاریخ قلعه ملتان از مستر طامسن ولیم بیل صاحب مؤلف
کتاب مفتاح التواریخ اینست تاریخ بتعمیه بسال عیسوی نظم ملراج چو شد منهدم وبی رو بی ریشه شد
منصوری واقبال با انگریز میسر شد تاریخ زهاتف پی این فتح چو پرسیدم او با دل
من گفت که ملتان مسخر شد تاریخ بتعمیه بسال هجری ایضا از صاحب مذکور نظم

چو شد مفتوح قلعهٔ سخت ملتان ✤ و اندر قید شد ملراج نادان ✤ ز بهر گوهر تاریخ هجری
دل من شد به بحر فکر غلطان ✤ شکستم فرق و با دیوان ملراج ✤ بدل گفتم مبارک فتح
ملتان ✤ و دیوان مولراج از ملتان اسیر شده بطرف لاهور رفت و گلاب سنگه خواهست
که مدد فوج انگریزی کند منظور شد و گنینگ صاحب الجنیر سپه سالار فوج گلاب سنگه شد گویند
گلاب سنگه بعد فتح ملتان رسیده ارادهٔ مدد افواج سرکاری نمود و لفتننت بوی صاحب را
که همراه میجر لارنس در قید چتر سنگه درآمده بود شیر سنگه نزد خود داشت و صاحب مذکور
باجازت شیر سنگه درکنپ کمنڈر نچیف بهادر برای بیست و چهار ساعت آمده باز مراجعت در
لشکر سکهان نمود زبانی صاحب موصوف است که همراه شیر سنگه مردم بسیار اند و لیکن هیجده (۱۸)
هزار سپاهی جنگی است و هفتاد توپ دارد و خود سکهان میگفتند که در جنگ چلیان که بتاریخ
سیزدهم (۱۳) جنوری شده بود از طرف ما یکهزار و دو صد سپاهی کشته و دو چندان مجروح
شد و بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری گذاشته میرفتند و آنچه باقیند خواهان صلح‌اند
زیرا که بشنیدن حال شکست ملتان دل ایشان شکسته گشت پولی صاحب مذکور میگفت که ما را
حریف ضرری نرسانید **نقشهٔ مهرِ** نواب گورنر جنرل بنگاله تا مردم در نوشتن خطاب غلطی نکنند

[illegible] نمایان عظیم الشان [illegible]
ملکه رفیع الدرجه اشرف الامرا
ارل جیمس اندرو دارل آف دلهوسی
گورنر جنرل بهادر ناظم اعظم ممالک محروسهٔ کمپنی
انگریز بهادر متعلقهٔ هندوستان ۱۸۴۸

[illegible]

بلتن و رساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمهٔ عظیم برداشته است برای درستی
سامان و هم بجهت آرام کردن در لاهور رفت و بجای آن فوجی دیگر در جنگگاه مامور گردید
و نواب گورنر جنرل از راه مزید قدردانی حکم نافذ فرموده‌اند که تمامی مال و اسباب نقد که

که از قلعه ملتان بدست سرکار آمده است بر افواج متعینه آن که شریک جنگ بودند
حسب مدارج قسمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است بدون دادن
سیزده لک روپیه واپس نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش مستر اگنیو و مستر اندرسن
که بی ترتیب مدفون بودند از قبور بر آورده دیدند که سرهای ایشان با ابدان شان متصل
بودند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده اند غلط محض است
و نیز مسموع میشود که خطوط نوشته این هر دو صاحبان که بعد مجروح شدن و قبل از
قضا کردن بدین مضمون نوشته بودند که در قتل ما یان قصور مولراج اصلا نیست در دست
نابرده اند اگر این امر راست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و نیز
مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خطی دیگر مهری در باره مهاراجه دلیپ سنگه بدین مضمون
موجود است که شما با سرکار انگریزی بجنگید و مستعد حرب و پیکار باشید دیوان جیو میگویند
که بوقت روبکاری بحضور گورنر صاحب در پیش خواهم کرد و هر گاه میجر ولر صاحب در قلعه
ملتان رفته تلاش خزانه و اسباب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشمی را یافتند و در بعض مقام
غله و روغن گاو از وقت ساون مل سنگه فراهم بود و در جائی نیل و افیون بسیار بدست آمد
و قریب سه چهار لک روپیه مال بسبب پریدن سلاح خانه وغیره مکانات ضائع شد و سوای
اسباب مذکور در دار الضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شمشیرهای ولایتی قیمتی و دیگر اسلحه و آلات
حرب را حسابی نبود و صحن قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معمور و هنوز
سه چهار کرور روپیه را اسباب دران قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم
نیست و مولراج اگنیو صاحب و اندرسن صاحب را کفن از دو شالهای نفیس داده
بود اکالیان آن کفن را از قبور بر زده دیدند و چون او را حال ناشناسی شان معلوم شد بار کفن از
پارچه سفید داد و یک صندوقچه مروارید قیمتی سه لک روپیه نیز بر آمده و دش صاحب بعد [illegible]
اجازت نواب گورنر ملاقات با مولراج نکردند و حکم شد که تا اخراج کل بارود از قلعه بر آورد

وعیال مولراج را از قلعه بیرون نبردند وبسیار مردم زر و جواهر و اسباب قیمتی را جابجا بیرون
قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه رالی می برآید و از نزدیک کسی که از قلعه بیرون میرفت بقدر
هفت هزار روپیه طلا برآمده و باوجود چوکی و پهره بسیار مال را مردم قلعه و فوج تصرف
نمودند روزی اڈورڈ صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که منجمله اسباب شما
که ضبط شده است خواهش هر چیز که داشته باشید ظاهر کنید دش صاحب آن را بشما مقرر
خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد هرگاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته درکار دارم
یکی پوتهی مذهب خود دوم چند تصویر فرانسیسی سوم کتاب طب که دران نسخه جهت دفع هر قسم
تپ هستند حلیه مولراج صاحبان بدینصورت نوشته اند عمرش سی و سه سال قد میانه
قد درازی بقدر پنج فت و هفت انچ دست و پا کوتاه رنگ سبک یعنی هلکا چهره متوسط بلند
پیشانی فیل چشم سنجیده وضع مکرز محنت وعبوس صاحب غیرت وحیا و وقت برآمدن
از قلعه در لشکر انگریزی بر یابوی خوبصورت سوار و بر زین یابو پارچه سرخ ابریشمی مفروش
بود و لباده ریشمی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افسر او
بود و بهر دو طرف او یک یک گوره سپاهی بود و مهر زنجیر صاحب بر دست اسپ او
بودند و بظاهر هیچ نمودی نداشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود و
بهر دو طرف افواج انگریزی را بنظر خشم می دید و لیکن شکنی بر جبین نمی آورد و از مضمون
خط لاهور معلوم شد که فوج شیر سنگه از دریای چناب عبور کرده در مقام وزیرآباد مقیم
ست ظاهرا قصد لاهور دارد لهذا بهر طرف شهر لاهور دمدمها بستند و آلات حرب بهر
جانب جمع کردند و بیبیان صاحبان عالیشان و سپاهیان گوره مع اطفال از چهاونی
انارکلی در قلعه لاهور رفتند در چهاونی مذکور فقط سپاه جنگی جریده ماند و این هم میگفتند که شیر سنگه
اول برامرتسر وجلندهر تاخت خواهد کرد و کمندرنچیف در تعاقب او سرگرمند و جنرل
دش برای کمک کمندرنچیف مامور شدند و تاریخ پانزدهم فبروری فوج کمندرنچیف

فوج کمنڈر نچیف از چلیان واله روانه شده قریب به بسوژی رسید و برای حفاظت شهر لاهور
نصف پلٹن گوره و چهار پلٹن هندوستانی و یک رساله سواران و یک ترپ گوله انداز
اسپی و یک توپخانه موجودست و رساله چهاردهم برکناره راوی افتاده است و این رساله
محافظت راهی میکند که از معبر گنگر تا شاه دره که از وزیرآباد تا امرتسر رفته است و دیوان
مولراج را بعد بردن در لاهور در گوبندگڑه فرود کنانیدند و از لشکر شیر سنگه خبر رسید
که در لشکر او قریب یک لک مردم از سپاهی و بازاری فراهم ست روزی شیر سنگه از راه
لاف و گزاف در میان لشکر خود بدروغ ظاهر کرد که با کمنڈر نچیف را شکست دادیم و غالب
آمدیم لهذا فوج ملتان محاصرهٔ آن گذاشته برای کمک کمنڈر نچیف آمده است و چون
شصت هفتاد مردم ملتانی که در لشکر شیر سنگه رفته بودند بیان حال فتح شدن قلعه
ملتان در سرکار انگریزی نمودند واویلا در لشکرش افتاد و دو پلٹن تقاضای تنخواه
همان ساعت کردند و چون نیافتند بطرف مونک برخاسته رفتند و بتاریخ شانزدهم
فبروری میجر لارنس که نزد شیر سنگه نظربند بودند باجازتش اول در لاهور آمدند بعد
بحضور نواب گورنر جنرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحهٔ شیر سنگه آمده اند
و نزد بعضی اوشان از ایلچی گری شیر سنگه انکار کردند و بهفدهم فبروری کوچ افواج انگریزی
از سعدالله پور تا شش میل پیشتر شده در مقام کنجه مقیم شد و کمنڈر نچیف بهادر در آنجا حکم
داد که مردم فوج احمال و اثقال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمهٔ مختصر و چند شاگرد پیشه
بقدر ضرورت همراه گرفتند و نیز فرمود که در یک خیمه دو دو صاحب بوده و اسباب و مردم
خدمتگار را کم کنند چنانچه بدین تدبیر تخفیف هشت هزار شتر گردید و نیز حکم شد که هر سپاهی از
روز کوچ آذوقه پنج روز همراه گیرد و بتاریخ هفدهم فبروری لشکر بهادری صاحب داخل
کمپ کمنڈر نچیف بهادر شد و نیز درین تاریخ مارکهم صاحب چهل کشتی را بقبض خود آوردند
و بتاریخ هیجدهم ماه مذکور لشکر کمنڈر نچیف بقدر چهار و نیم میل پیشتر رفت و فرق در میان آن

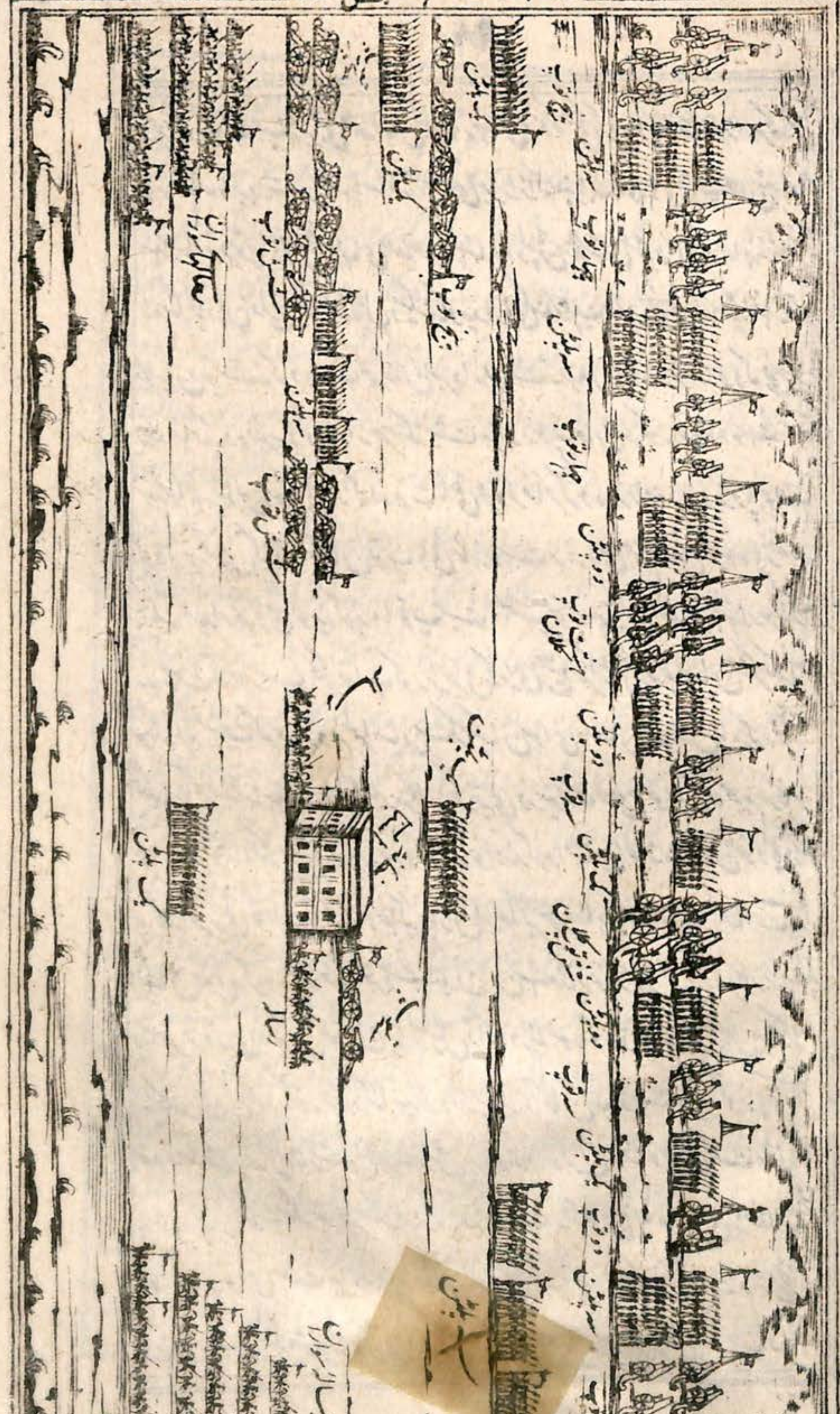
و فوج شیر سنگه بقدر شش میل مانده و فوج شیر سنگه از گجرات بفاصله یک و نیم میل افتاده بود
و مارکهم صاحب نیز عبور از چناب کرده قریب کمپ کمندرنچیف شد الغرض تاریخ بیستم
ماه مذکور در لشکر کمندرنچیف پانزده هزار سپاه و هفتاد توپ بود و سیر لارنس با دیگر
رخصت بکلکته گرفته در لشکر کمندرنچیف آمدند و خریطه خطوط ملکی را که مردم او غارت کرده بودند
نیز همراه لارنس صاحب فرستاده داد و تفصیل اسباب که از تکیه کلان مولراج بر آمده بود
اینست طلا با آثار کنگن مرصع یکزوج شمشیر بیش قیمت یک قبضه بالای مروارید سلک
کنار قیمتی یکعدد و در شهر ملتان سه هزار و دو صد عمارت عالیشان بشمار آمده و برای
واگذاشت شهر مذکور مقرر گردیده است و جنرل کورٹلیند صاحب ناظم ملتان مقرر
شدند و هجدهم فروری قبایل مولراج را از مکان امیرخان فرستادند و از نزد پیشان
بسا زیان و سیاب بر آمد و محکم چند کارندهٔ مولراج نیز گرفتار شدند و قلعه هرن نیز در قبضه
سرکار در آمد و حال جنگ گجرات را که جنگ اخیر سکهان است و در ان شکست فاحش شیر سنگه
و دیگر سرداران سکه افتاده بدین صورت بیان کرده اند که از نه ساعت روز بر آمده
جنگ فیمابین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپها بر افواج یکدیگر
زدند در زمین رزم و خورد و قیامت آشوب بود و یک افسر توپخانه انگریزی و یک افسر رساله
چهاردهم و یک افسر پلتن دوم پیاده کشته شدند و سه افسر و چهار رم کاک صاحب
پولگل اجنت زخم برداشتند و قریب دو نیم صد سپاهی سرکار مقتول و مجروح گردیدند
و بیست و هشت توپ مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی از
سوار و پیاده همچنان در زمین رزم و پیکار جان فشانی نمودند که قابل تحسین و آفرین است
و نیز در بعض چهل توپ غنیم بدست آمدند و شیر سنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خود و توپها
را گذاشته خود در گجرات پناه گرفت و مردم او بهر طرف که راه یافتند بگریختند
و کمندرنچیف با رساله‌های سواران تعاقب ایشان نمودند و شیر سنگه را از گجرات گریزانیدند

نیز گریزانیدند و افغانان همراهی او چهار بار بر دمدمه های کمندر نچیف حمله کردند و هر بار
شکست یافته منهزم گردیدند مضمون اشتهار که نواب گورنر جنرل بهادر
مورخه ۲۴ فروری سنه ۱۸۴۹ عیسوی از کمپ فیروزپور داده ابتدا مشتمل
از روی چتهی کمندر نچیف بهادر معلوم شد که بتاریخ بیست و یکم فروری سنه مذکور غلبه و
فتح نمایان بر سکهان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفرمندی در سرکار انگریزی
منتج بفواید کثیر شد کمندر نچیف می نویسند که دیروز لشکر نایر کمپ صاحب و دنداس صاحب
که از ملتان آمده بود ملحق بمعسکر اینجانب شد و تا نیمه راه گرفته از ترکور بطرف شاه دول
کوچ کردم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدم و بعد
دو ساعت ایشان را شکست فاحش داده بر تمامی خیام و اسباب و جمله آلات حرب
و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و اسباب خوب معلوم نشده لیکن
تا دوازده کروه اسباب ایشان بوقت گریختن افتاده بعضی جا توپها را گذاشتند و در
مقام کولی و بار و در از حالت اضطرار انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط یکصد
کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چرا که با شصت هزار سپاه که نزد ایشان شصت
توپ بود مقابله کردن و از مقام استوار ایشان مضمحل ساختن و گریزانیدن دلیل است
بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشان را از جان و مال بسیار نقصان شد
تفصیل آن متعاقب خواهیم نوشت تمام شد مضمون چتهی کمندر نچیف و از خطوط انگریزی
معلوم شد که جنرل گلبرت برای تعاقب مخالفین مامور گردیدند و قریب شش هزار از سکهان
مقتول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری بجز دو صد و شصت مردم مقتول و مجروح
نشده باشند و افسران نیز همانقدر که بالا مرقوم گردید زیاده بکار نیامدند و هر گاه کمندر نچیف
صاحب بر اعدا مظفر و منصور شده در کمپ خود تشریف آوردند بر حسن انتظام و خوش تدبیری
ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر به ثنا و صفت جناب سپه سالار ممدوح رطب اللسان گشتند

مردم دیرینه سال در لشکر انگریزی میگویند که باوجود کثرت فوج غنیم و داشتن توپها
و دیگر آلات حرب بودن در مقام مستحکم و استوار این چنین فتح سرکار انگریزی را روی شده
شاید در کدام مهم هندوستان نشده باشد و درین جنگ که مشهور بجنگ گجرات شد اکرم خان
پسر دوست محمد خان که بسرکردگی درانیان شریک شیرسنگه بود کشته شد و بسیاری توپهای غنیم
از صدمه گلولهای توپخانه انگریزی از عرابها افتاده بر زمین ریخته بودند و میدان صف جنگ
از لاشهای کشتگان و زخمیان معمور و گلگون بنظر می آمد و بعدد چهل و سه توپ بدست آمدند
و امید بدست آمدن دیگر توپها نیز هست و منجمله این توپها دو توپ پلتن دو مند که سابق بدست
غنیم افتاده بودند و ده گوره ولایتی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند
و فوج غنیم منتشر گشته به جانب گریخت یک گروه بطرف بهمبر و دیگر بجانب جهلم رفت
و لشکر جنرال گلبرث بطرف دهنگی و کنپو کیمل صاحب بطرف بهمبر نهضت نمود و سردار چترسنگه
که درین معرکه بود زخمی شد

نقشهٔ جنگ و صفوف بندی و وضع توپخانه و رساله منصوبه بود

نقشه جنك كبرات



و میجر سکوت صاحب انجنیر مبنی قلعه ملتان را باز آراسته می کنند که جنگی کرده و مکانات اندرا از سر نگاهی آباد و انبار خاک را برداشته شهر و قلعه را صاف و رخنهای دیوار را که بضربات گلولهای توپ کلان شده بود بند میسازند و توپها بالای فصیلهای قلعه نصب میکنند و دو پلتن هندوستانی هم دران قلعه خواهد نشاند و رام سنگه برادران مولراج حفاظت عیال او میکنند گویند در پای گنده نحیف بیاد زخمی خفیف شد اخبار نویس جلیان نوشته که دوست محمد خان بسردار یوسف زییان پشاور نوشته بود که فوج را جلد تیار کرده بفرستد و سردار چتر سنگه هشت هزار روپیه بخان مذکور فرستاده است و لین سنگه سپه سالار سابق مولراج را که از مدت باغی بود گرفتار کرده در لاهور بردند و پابجولان کردند و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است بر دریای جهلم اجتماع کرده باز قصد جنگ میدارند و می گویند گو نزد ما توپ نیست با شمشیر خواهیم جنگید مضمون اشتهار سر لارنس رزیدنت لاهور حسب الحکم نواب گورنر جنرل که برای جمیع سرکشان و همراهیان لشکر سکهان نوشته اند اینست که همه مردم همراهیان لشکر سکهان سوای سلطان محمد خان باید که رفاقت سکهان را گذاشته بیایند و هر که در سرکار انگریزی درینوقت رجوع نخواهد کرد مجرم سرکار خواهد شد و کسانیکه سلاح خود را سپرد سرکار خواهند کرد ایشان اجازت رفتن خانهٔ خود ها در عمل سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیرداران از جاگیر خود خارج نخواهند شد و حاجت روائی ایشان خواهد کرد بشرطیکه بمجرد شنیدن این اشتهار خود را در افواج سرکاری سانند و بیستم فروری دیوان مولراج را بسبیل ڈاک در لاهور آورده و در شهر بر فیل سوار کرده در مکان بی بی چند رکنور فرود کنانیدند و از پیشتر در آنمکان بندوبست و پهره گورهای فرنگی بود و همان روز کرنیل لارنس و میجر لارنس هر دو نزد مولراج رفته و چیزی گفت و شنود کرد برای دیدن گلاب سنگه پسر چتر سنگه که در لاهور مقیدیست رفتند و شیخ امام الدین را خطاب بهادری عطا شد و سوای هفت هزار روپیه جاگیر سابق پنجهزار روپیه را جاگیر دیگر یافت و بتاریخ هشتم مارچ سردار چتر سنگه و شیر سنگه و دیگر سرداران باغی سکهان خود را حواله میجر میکشن صاحب بهادر حشمت

گورنر جنرل بهادر در مقام راول پنڈی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و دوست محمد خان
از پشاور بطرف جمرود گریخته رفت و جنرل کلبرٹ صاحب که در تعاقب سرداران سکهان
گریختگان رفته بود محنت شان ثمرهٔ خوب داد که سرداران مذکور تفنگ شان خود را
حواله سرکار نمودند اگرچه افواه شده بود که راجه گلاب سنگه بسبب دادن زهر قضا
کرده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با
سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور بیست و دو توپ را که داشتند
حواله سرکار نمودند و نیز چتر سنگه و شیر سنگه میجر لارنس و میم ایشان را و لفٹنٹ بوی صاحب
و لفٹنٹ هربرٹ و مستر طامسین و بی بی ایشان را که در زنجیر بودند رها کرده در لشکر انگریزی بحفاظت
تمام رسانیده دادند پس اکنون جنگ با سکهان تمام شد و جنرل کلبرٹ تعاقب دوست محمد خان
که چند روز دران اطراف توقف کرده بود نمود اگر افغانان درهٔ خیبر که طامع و زر دوست اند
بطمع یافتن زر از سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست
و اکنون که مهم سکهان تمام شد زود لام افواج انگریزی خواهد شکست و صاحبان کلان
کپتان برای تجویز چهاؤنیهای افواج انگریزی بجانب پار دریای جهلم زمین را پیمایش
میکنند و نواب گورنر جنرل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکمند زحیف ایما فرمودند که هنوز
جنگ قائم است و فساد بر پا هست تا ملک پنجاب توقف خواهد شد که هرگاه دوست محمد خان و افغانان
کابل که برای مدد سکهان آمده بودند از ملک پشاور خارج شوند و یا مغلوب و مستاصل کردند
بمجرد رسیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب اٹک و پشاور برای خارج کردن افغانان
روانه شد گویند دوست محمد خان با مردم همراهی خود و سلطان محمد خان برادر بمجرد داخل
شدن لشکر جنرل کلبرٹ از پشاور بگریخت و بسیار زر بخیبریان داد و صحیح و سالم بدر رفت
و نیز بموجب حکم نواب گورنر جنرل بهادر بتقریب رجوع کردن سرداران سرکش سکهان
در چهاؤنیهای کلان شلکهای تهنیت سر شدند و اکنون منظور اهالیان سرکار انگریزی است

انست که برحسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لارد هارڈنگ گورنر جنرال بنگاله
که فیما بین سکهان و سرکار انگریزی شده بود که اگر ثانیاً سکهان باز با سرکار قصد جنگ خواهند کرد
ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد عمل دخل سرکار در تمامی ملک پنجاب
گردد لهذا به لفتننت گورنر آگره حکم رسیده که چهار کمشنر که در ماهه هر کمشنر دو هزار و
هفتصد و پنجاه روپیه مقرر خواهد شد تجویز نموده زود در ملک پنجاب بفرستند و همچنین چهار
کس مددگار ایشان نیز مقرر شده خواهند رفت و نیز عمله های ایشان ملازم خواهد گردید
گویند سپاه سکهان که قریب بیست هزار خواهد بود از کنارهٔ جهلم آمده سلاح خود را سپرد
سرکار نمودند و سر هم یک روپیه یافتند و خبرست که سرداران مذکورین را اول در فیروزپور
خواهند برد و از آنجا به هندوستان و پانصد قیدی ملتان را که در آن اکثر اکالی و هندوستانی
و فقرا اند در فیروزپور آوردند حساب خراج اضلاع پنجاب بموجب تشخیص

دیوان دیناناته در دربار لاهور

ملتان	دوآبه باری	دوآبه رچنا	دوآبه جج	دوآبه سند ساگر
[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک
پشاور	هزاره	دیره غازی	دیره اسمعیل خان	جاگیرها وغیره
[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک

میزان کل یک کرور [illegible] لک یعنی یک کرور و هفتاد لک و پنجاه هزار روپیه
سوای خراج صوبهٔ کشمیر و دیگر اضلاع که نزد گلاب سنگه ست و هر جا شد کان شهر
ملتان برای داخل کردن عوض غنیمت تاکید ست و اهلکاران تاکید رسیده که کسانیکه
از ملتان برخاسته بجای دیگر آباد شده اند ایشان را آورده بدستور آباد سازند

در بیان فوج سرکار انگریزی از ابتدای عملداری تا زمان حال نوشته اند که
در ۱۷۴۶ عیسوی بوقت محاصرهٔ مدراس صرف سپاهی هندوستانی را که قواعد
انگریزی نمیدانستند ملازم داشته بودند و بتدریج گوره های ولایتی از قسم خلاصیان جهاز و غیره
طلبیده و مردم تلنگان را نوکر داشته قواعد تعلیم کردند و بعد از هشت سال از جنگ کرناتک

که دران بر نواب سراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد اینقدر گوره هندوستانی
ملازم سرکار کمپنی بود گوره سوار ۹۱ گوره سپاهی پیاده ۱۰۹۹ گوره گوله انداز ۱۰۷ هندوستانی
ترکسوار ۱۲۶۰ هندوستانی سپاهی ۱۳۰۲۸ جمیع کل ۱۵۷۲۵ بود و در سنه ۱۸۱۷ عیسوی
بوقت جنگ با مرهته گوره ولایتی از سوار و پیاده ۱۳۲۰۹ بودند و در جنگ برما یازده
پلتن گوره و بوقت محاصره قلعه بهرت پور دفعه اول همراه جنرل لارد لیک بهادر
سه رساله درکون و یک پلتن گوره زیاده از یازده هزار فوج نبود و در سنه ۱۸۴۵
و سنه ۱۸۴۶ عیسوی بوقت جنگ اول با سکهان نه پلتن گوره و هیجده پلتن هندوستانی
بودند و بالفعل در سنه ۱۸۴۹ عیسوی نیز نه پلتن گوره و هیجده پلتن هندوستانی برای جنگ با
سکهان در دفعه ثانی رفته بودند الغرض بالفعل کل فوج ملازم کمپنی و پادشاهی در کل هندوستان
سی هزار گوره ولایتی و دو لک سپاهی هندوستانی ملازم هستند پس کیست در هندوستان
که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بر وی غالب آید و سوای شمار افواج
مذکوره هزارها صاحبان از لفتنت تا کرنل و جنرل هستند که باتدبیر و پایداری میجنگند
میجنگانند و گویند رعایای پشاور خصوصاً مسلمانان از رفتن عمل سکهان ظالم و افغانان
بی رحم و بدخلت سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشنود گردیده‌اند و زنان شهر مذکور از بامهای
خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در انجا از فرط سرور و شادمانی بر صفوف سپاه
گل افشانی کردند و بتصور آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکوره
محفوظ خواهیم ماند و گفتن اذان بآواز بلند و اظهار دیگر شعار اسلام مارا میسر خواهد شد
در حق صاحبان دعای خیر کردند و چتر سنگه و دیگر سرداران را بقصد بردن در فیروزپور
تا از دریای چناب در محاصره فوج انگریزی عبور کنانیدند و بالفعل که در کل پنجاب عمل انگریزی
خواهد شد لهذا یک کونسل از طرف نواب گورنر بنگال در لاهور مقرر خواهد گردید سردفتر
کونسلیان سر هنری لارنس بهادر به ماهیانه مبلغ [illegible] هزار روپیه و دو صاحب دیگر هر یکی بدرماهه

مدر ماهه چهار هزار روپیه معین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان از صاحبان انگریز و مهاراجه
دلیپ سنگه با دیگر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبودند در لاهور منعقد شد و اشتهار
گورنر جنرل که نقلش عنقریب نوشته میشود دران مجلس خوانده شد مهاراجه مذکور و دیگر
سرداران آنرا شنیده بران دستخط کردند و چهار لک روپیه سال برای مهاراجه موصوف
از سرکار انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در هندوستان غالبکه در بنارس
قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دینا ناته و شیخ امام الدین و حکیم نورالدین
بحال خواهد ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سکه که با سرکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند
بالکل ضبط خواهند شد و جواهر کوه نور برای نذر ملکه معظمه لندن بولایت خواهد رفت
و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص مستر اگنیو از حلق کشیده مقتول خواهد گردید
زیرا که او قاتل صاحب مذکور را فیل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در انتظام
ملک پنجاب قرار یافته اند بر وقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل گلبرت با افواج
قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در پشاور داخل شد چهاونی انگریزی را خصوصا
بنگله و مکانات میجر لارنس را که افغانان مذکور آتش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت
و همان روز دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که بسبب گرفتار کرده دادن
میجر مذکور مغضوب و مجرم سرکار انگریزی بود بطرف کابل راهی گردید و همچنین افغانان
همراهی او بعد یکدو مقابله با فوج انگریزی از پشاور بدر رفتند نقل خلاصه اشتهار

نواب گورنر جنرل بهادر لارڈ دلهوسی بهادر مرقومه ۲۹ مارچ سنه ۱۸۴۹ع

از کمپ فیروزپور چون بعد فوت مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور متوفا که دوست
سرکار انگریزی بود و عهدنامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکالیان اینجا
سکهان ملازم دربار لاهور به ملک سرکار انگریزی که این طرف دریای ستلج بود یورش

کرد و در مقابلهٔ افواج سرکار رزگور شکستهای متواتر یافته بسیاری ازان مقتول گردیدند
و افواج سرکاری بعد از گریزانیدن ایشان از جنگ اخیر آن طرف ستلج عبور نموده قصد
لاهور کرد مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار
را قبول کرد گورنر جنرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم و نوازش قصور افواج
خالصه را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامهای جدید فیمابین
سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه اهالیان سرکار انگریزی بر آن همه قول
و قرار مندرجه عهدنامها تعمیل نمودند مگر سکهان و سرداران ایشان عهدشکنی کرده شرائط
عهدنامها را بجا نیاوردند حتی که سالانه تعلقبندی که در آن مندرج بود ادا نکردند و نیز
قرضی که گورنمنت هندوستان ایشان را داده بود ندادند و علاوه سکهان و سرداران
ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را که بذمهٔ خود اختیار کرده بودند بعمل نیاورده
برای قتال و جدال برخاستند و بعض صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور مقرر شده بودند
بیوجه قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط
کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت
رهبری ایشان کرد و تمامی سکهان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباه و برباد
کنند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمان فرمای هندوستان سابق در اشتهار
خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتن و تسخیر نمودن ملک غیر بلاسبب هرگز منظور
خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست برداشتن سرکار رزگور از ملک
پنجاب ظاهر و هویداست ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری
باید کرد تا بدان سرکشان آنجا را که از سرداران خود نیستند مطیع و منقاد خود سازند
بنابران نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوسی بهادر ارشاد میکنند که اکنون حکومت سکهان
از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مهاراجه دلیپ سنگه داخل و شامل ملک هندوستان

هندوستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت بهاراجه موصوف بعزت و تعظیم
پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکهان که با سرکار نجنگیدند
برقرار خواهد ماند و واضح باد که سرکار انگریزی با مذهب رعایای ملک پنجاب خواه
مسلمانان باشند خواه هندو و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت ولیکن احدی
را اجازت نخواهد شد که یکی از مذهب دیگری و یا در امری که در مذهب او فرض باشد
تعرض و مزاحمت رساند و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیده اند جاگیر و مال و اسباب
ایشان بالکل ضبط خواهد گردید و تمامی قلعها و قلعچها که در ملک پنجاب اند مسمار و منهدم
کرده خواهند شد بلکه آنچنان تدبیری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت
بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گورنر جنرل بمردم رعایای پنجاب اطلاع میدهند
که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریزی را قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار مذکور
خواهند ماند بر ایشان با مهربانی و ملایمت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایای
این ملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درین صورت باز توقع رحم
و مهربانی این سرکار درباره خود ندارد بل سزای سنگین خواهد رسید و این اشتهار
حسب الحکم نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوزی از دستخط ایچ ایم الیت صاحب
بهادر سکرتری گورنمنت آف انڈیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه

لارڈ دلهوزی [illegible]

ممالک هندوستان وغیره و شمار افواج هر یک مقام

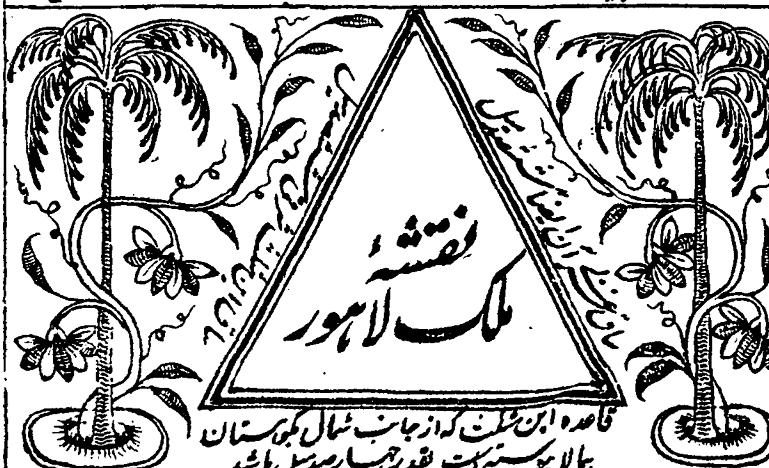
نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار فوج هر جا
آمدنی ملک هندوستان که از سابق نزد سرکار انگریز بست	ع کرور	له عـ کرور	قریب دو لک سپاه
آمدنی ملک پنجاب و رعایا وغیره	ه لک	دو کرور	ه هزار
ملک باکه آنرا اوانیز گویند	ه لک	یک کرور و هشتاد لک	یک لک و پنجاه هزار

ملک نیپال	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
ملک سنده	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
افغانستان	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد هزار	[illegible] هزار
ملک ایران	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
حیدرآباد دکن	[illegible] لک	سه کرور	+
گوالیر ملک سندهیه	[illegible] لک	یک کرور و چهار لک	سابق قریب [illegible] هزار سپاه بود بالفعل [illegible]
ناگپور	[illegible] لک	[illegible] کرور [illegible] هزار و [illegible]	+
	میزان کل ۱۴۰۵۰۰۰۰ مردم یعنی چهارده کرور و پنج لک	میزان کل ۳۳۳۶۲۵۶۷۹ یعنی سی و سه کرور و سی و شش لک و بست و پنج هزار و ششصد و هفتاد و نه	

در بیان شمه از حال مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق متوفا و گرفتن او ملکهای اطراف را گویند رنجیت سنگه مذکور در سنه ۱۸۰۴ع بر اضلاع افغانستان که بر کناره جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتخویف و تطمیع مطیع حکومت لاهور ساخت من بعد بر اضلاع شرقی و جنوبی دریای ستلج یورش کرده بتدریج شامل ملک پنجاب نمود و در سنه ۱۸۰۸ع سر چارلس مٹکف بعهده سفارت مقرر گشته برای نویسانیدن عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدای حال رنجیت سنگه بر عهدنامه دستخط نمیکرد و آخر دریافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد فیما بین دو سرکار غرضی از ملک او نیست در سنه ۱۸۰۹ع بر عهدنامه دستخط نمود پس ازان زمان تا آخر عمر خود با وجود اغوای بدبینان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی ادمرام بر جاده مستقیم دوستی و یگانگی نسبت باین سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود منجمله این بست و پنج هزار فوج خود را نسبت دیگر سپاه زیاده تنخواه داده آنها را مثل سپاه انگلش تعلیم میکنانید

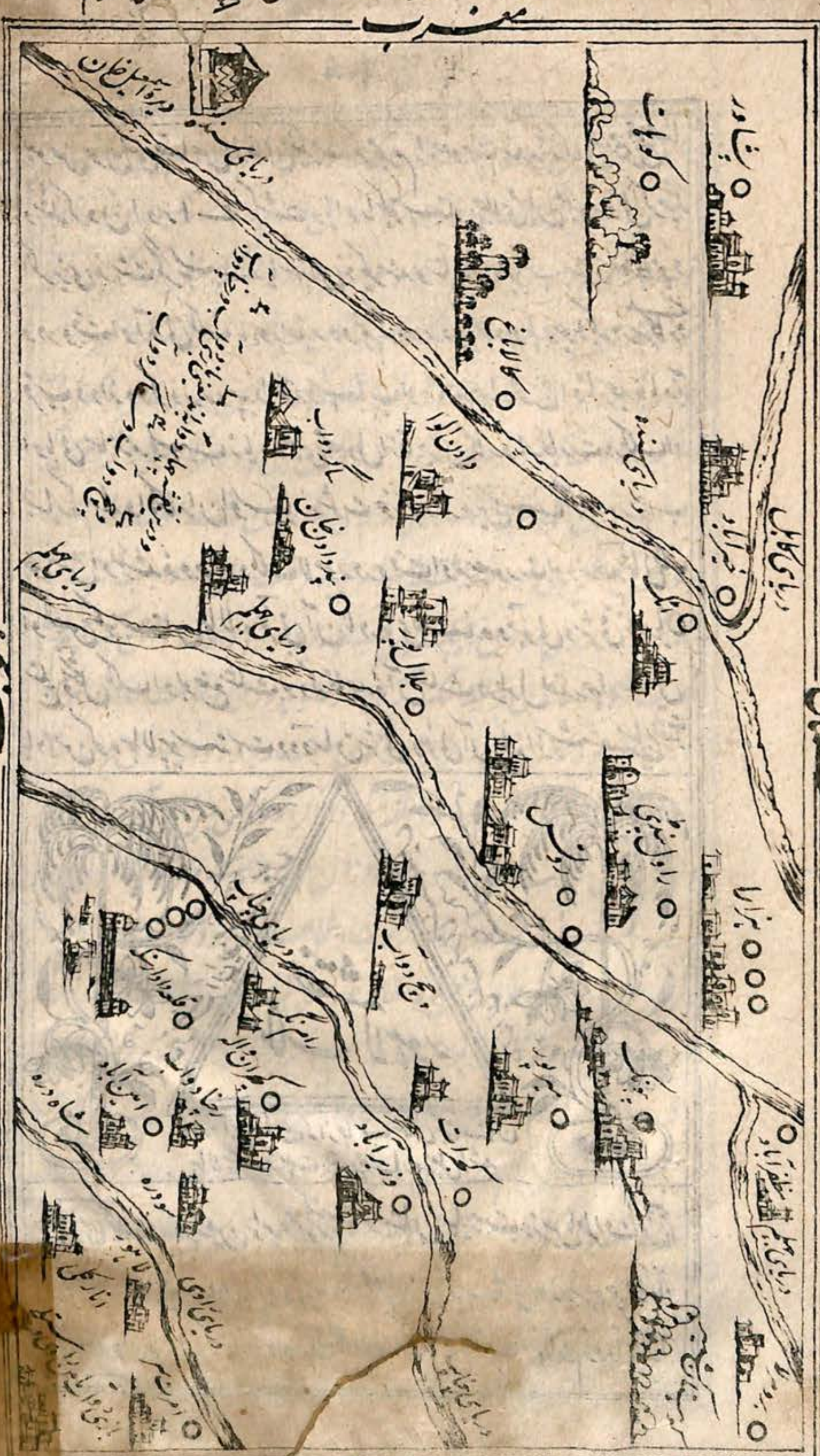
میکنانید و منجمله این بیست و پنجهزار سوار و گوله انداز بودند و کلیه توپ می آموختند و چند
فرانسیس برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ
خوب کار آمد نزد او بود و پنجاه هزار سوار و پیاده را که اکثر ایشان نوکر کمپنی بودند بجای
تنخواه نقد زمین داده بود و در سنه ۱۸۱۸ء صوبه ملتان و پشاور و در سنه ۱۸۰۹ء کشمیر را در قبضه
خود در آورد و در سنه ۱۸۳۸ء با لارد ولیم بنتنک گورنر سابق هندوستان با کمال شان
و شوکت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد فیما بین این هر دو سرکار بسیار افزود حتی که
بر وقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغانستان
مدد افواج انگریزی نمود و در سنه ۱۸۳۹ء بعمر پنجاه و هفت سال شد بسبب کثرت عیاشی
قضا کرد و بر روی او داغ چیچک عمیق بسیار بودند و با وجود داشتن یک چشم قوت
فطانت و دانشمندی و سلیقه ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خداداد در مرتبه اعلی
او را حاصل بود که از امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده و در خصائل او صاحبان
انگریز نوشته اند که او قصد در امور مهلکه نمیکرد و اگر او را مهمی پیش می آمد بدون انجام
و انصرام آن بر حسب دلخواه خود دست از آن نمی برداشت و هر کار را اول خوب
فهمیده و بمیزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبیعی اهل غرور
و گردن کشان ملک خود را مطیع و منقاد خود میداشت احدی را یارا نبود که در زندگی
با وی سرکشی میکرد گو قادر بر نوشت و خواند نبود مگر آنچنان صاحب تدبیر صائب بود
که کاروبار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی مینمود اگرچه رحم و افسوس
در دلش نبود ولیکن ظلم بر رعایای خود هم روا نمیداشت و زور و طاقت خود را در
امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمی کرد و اگر در مهمی از وی خطا هم واقع میشد بسبب
آن خطا رخنه در امور سلطنت و یا در اسباب حکومت او راه نمییافت و دلیل دانشمندی
او همین بس است که اهالیان سرکار انگلشیه همیشه از وی راضی و خوشنود ماندند و تحسین میکردند

بعوض خون کسی قصاص از قاتل نمیگرفت مگر مجرم را بعقوبت شدید از کمال بیرحمی قطع اعضا
و مُثله کردن او را میکشت و یا او را بکوهستان جلای وطن مینمود و عمل اگرچه مثل
انگریزی نداشت مگر به نسبت ریاستهای دیگر هندوستانیان بمراتب بهتر و منضبط بود
و در وقت او آمدنی ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سرکار وی
قریب دوازده کرور روپیه را نقد و اسباب بود تاهم تنخواه فوج او تا هیجده ماه بر
او باقی میماند و بسبب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت در ملک او
بسیار کم میشد و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور بر حسب
خواهش او نمیشد و حدود ملک لاهور در وقت او بدین صورت بودند حد شمالی ملک
او ملصق بکوهستان همالا و غربی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای
ستلج و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعدهٔ آن مثلث در طول بقدر چهار صد میل
با دامن کوه همالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن باندازه ششصد میل بدین صورت



و آبادی ملک او در زمین برابر و نمودار به نسبت کوهستان بسیار است و زمین اطراف این پنج
دریا که مشهور به ستلج و بیاه و راوی و چناب و جهلم اند بسیار سیر حاصل و زرخیز و چهار دوآبه
اند یکی را دوآبه باری گویند و دوم را دوآبه رچنا و سوم را دوآبه چج و چهارم را دوآبه سکر نامند

نقشهٔ حصهٔ پنجاب که در میان لاهور و پشاور واقع است



تقریظ نامهٔ متبرکه کلک گهرسلک شاه اقلیم سخن وری آفتاب برج معنی پروری قلعه کشای کشور شعر و سخن ناصب اعلام این کمی امی فن مقبول بارگاه لم یزلی جناب افادت مآب مولوی محمد هادی علی مدظله العالی

به نستعین نیزه بازی قلم در میدان دشت بیاض صفحه توحید مالک الملکی است که رایات قهرمانیش از ازل تا ابد بر سر خط فرمان نهاده و علم اندازی خامه در میدان ثنای حمید جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش هر که بود به تن رضا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و فراست در معرکه ادراک کنه ذاتش مجو تیر به تاریکی زدن و ناوک زنان عقل و کیاست از دعوی محال حصر صفاتش در خانهٔ کمان گوشه گزیدن ﷺ تا علم صبح برافراخته سرخ شفق اسن آن ساخته بارهٔ نوبت ازلی یگانه ایش تیغ هلالی ز سلح خانه ایش امضای برلیغ قضا بدست مختاری نهاده که مشت خاکی گرد از نهاد اعدای دین برآورد و تبلیغ احکام واجب الاداء بزبان شاه گویندگانی سپرده که بی زبان باز احکام ناطقش گویا کرد توقیع رسالتش بطغرای وما ارسلناک الا کافة للناس مسجل و منشور نبوتش بخاتم البتعالی ولکن رسول الله وخاتم النبیین مکمل ﷺ چو منکر تیغ او شد از جهالت سپر افکند بر آب مذهب سلیمان بود مور رهگذارش سکندر جاه هر آیینه دارش جانشینان مسند مملکتش تیغ انتقام بخون دشمنان اسلام خوابانده و نایبان وسادهٔ خلافتش تیر کین در سینهٔ کافران بیدین نشانده ﷺ صد تحیات باد بر جانش بر همه آل و صحب ذی شانش بعد ازین سواد تحریر سرمه چشم اعتبار برای نظارهٔ بندگان فاعتبروا یا اولی الابصار باد که سنان جوشن گذار حوادث زمان همیشه بخون عزیزان خضاب بست و شمشیر لنگر دار سفاک دوران مدام دست و گریبان گلوی مالکان رقاب گاهی تخت یکی بمقام دیگری سپرده بی دیهیم صاحب افسری سری

با آسمان تیغِ سحر و تیغ زر میان آورده چه با انگشتِ حیرتِ اربابِ دسترس که قطع نکرده
یکی را از شاهی بسر تاج داد همه ملک دیگر بتاراج داد بهر وقت آماده کارزار
که قلم آوران را کند کارزار ق تلون چنان سکند ستکار که شد از دو رنگی لیل و نهار را یکی حیره دست
فدکند [illegible] یکی را ظفر دیگری را شکست نظیر این حال و مصداق این مقال تلاقی دو فوج دوفرادان لشکر
و مقابله و فتوی نجد و محاربه سکهان لاهور و ملتان با کارکنان سرکار انگلستان است که یکه تاز مجلی
جولانگاه معانی قصب السبق ز باهی معاصر نکته دانی فارس مضمار بلاغت شهسوار عرصه فطانت
مقدمه الجیش [illegible] سر لشکر جاذو نگاران هدفِ تیر بخطای گلکش عقدهای علم و هنر و داستان دقائقِ
فنون تیغ کوشیش را جوهر سزاوار شناس صاحب نیم منشی مولوی عبد الکریم ادامه الله
بالمرادات و بلغه اقصی الغایات تحقیق وافی و تنقیح واقعی از زبان انگریزان و اخبار اردو بفارسی
نگاشته و خالی بود بیش از آمد و نارسید نصب العین همت داشت بملاحظه صدق بیان
بر تر آنها است که خبر از احتمال کذب مبرّا است بر فقره اش فصاحت قرین و هر نکته بلاغت آفرین از
سطورش فوج معنی صف آرا و تار سطر نیست کاکل زیبا دلبر اگر بفرض و تقدیر شاخ طوبی قلم کند
بمقابله تیزی این تحریر تیغش بخواهد برید و ورق خورشید اگر خدنگ موج کوثر را کاغذ هدف کرده [illegible]
دو و دهن برافت در [illegible] رسید بسکه قصص و حکایات طبایع اهالی را قبول و سر اشتهار رسید
وقایع و محاربات محبوبست خصوصاً گوش [illegible] آواز کوس این پیکار و هر سامعه مشتاق صدای
طبل این تازه کارزار بود لهذا طرفدار قلمرو همت سپهسالار حشم فتوت حاجی حرمین شریفین
مولوی محمد حسین که کلید مفتح الباب گنجینه هرگونه مقصودش هست و علی قابی استانش
بر تا دولت بهبود [illegible] برای عبرت ناظران از قالب طبع برکشید و متفحصان آثار طارق
روزگار را کامیاب گردانید و ننگ اتمام ماده برای نام این چند سطر پریشان نگاشت
و تاریخ لفظی و معنوی یادگار گذاشت قطعه تاریخ شد این نامه هر که از تالیف و جمع
پسندیده طبع هر [illegible] رقم کرد از بهر تاریخ [illegible] که سال هزار و دو صد شصت و پنج ط

خاتمهٔ طبع از جان بخش قالب سخن شیخ محمد عبد الرحمن متخلص با حسن

رایت افرازی خامهٔ محمدت نگار بمیدان صفحهٔ قرطاس بتحریر حمد شاهنشاهیست که بحکم محکمش تیغ آسمان بپاس این قلعهٔ فیروزه گون بستون مهابت و عارض امرش از جنود کواکب بر ساحت فلک صف کهکشان آراسته و صفوف آرائی افواج حروف در عرصهٔ کاغذ بترقیم نعت کشور کشائیست که دین متینش ناسخ جمله ادیانست و رواج سکهٔ کلمه اش از زمین تا آسمان **اما بعد** این کتابیست عبرت افزای ناظران محتوی بر اخبار صحیحهٔ لاهور و ملتان بیان واقع ترا جواب ملقب **بتاریخ پنجاب** تصنیف لطیف مقدمة الجیش بلیغان روزگار و ترصیف نظیف سر دفتر فصیحان ذی اعتبار نثار عدیم النظیر ناظم نظم دلپذیر مجموعهٔ فضائل جزیله حاوی فنون جلیله جناب فیض انتساب شعر بر سر طور معانی کلیم مولوی منشی **عبد الکریم** عم فیضه مژده که نثرش را با شره نسبت دادن گردن عدل زدن و خون انصاف ریختن است و شهرت انشای دلکشایش در بلای تیغ و ترنج برای دبیر فلک انگیختن همانا کوس سخن بنام نامیش نواخته اند و علم این گرامی فن باسم سامیش برافراخته سحبان وائل اگر زنده بود زانوی ادب پیشش ته می نمود و امرء القیس جبین ارادت بر آستان فیض نشان میسود نقطه که از قلمش چکد برای اعدام اعدا کار تیر تفنگ کند و مدی که از خامه اش سر کشد سنان سینهٔ مخالفان بد آهنگ باد بالجمله این نثار مستغنی عن الصفات در مطبع محمدی غازهٔ طبع بر رو مالید و پنجم رمضان المبارک ۱۲۶۶ هجری بر هیئت شده نظارگیان را محو تماشای خود گردانید عندلیب خامهٔ راقم الحروف محمد **عبد الرحمن** دو قطعهٔ تاریخ فتح این مهم گرم دستانست

قطعه

چون درین وقت ز تقدیر خدا — چشمها دیده شکست لاهور
بهر تاریخ خرد با حسن گفت — گردیده شکست لاهور
۱۲۶۵

ایضاً

چو شد پنجاب یکسر بی سروپا — برای کیمی شد فتح ابواب
مرتب شد کتاب اقبالش — لقب شد بهر آن تاریخ پنجاب
همان بی پا و سر پنجاب بر گیر — که تا باشد این لقب تاریخ نایاب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۳	چیز	خبر	۵۲	۱۰	معصم	معصم	۸۳	درنقشہ	سام نگر	رام نگر
۶	۱	خودرہ	خودرا	〃	۱۲	گذرانیدن	وگذرانیدن	〃	۱۱	[illegible]	[illegible]
۷	۳	پیرفتند	پیرفت	〃	۳۰	یابامروم	بامروم	۸۵	۲۰	روشنی	روشنی آن
ایضا	۶	بنگ	بتفنگ	۵۴	۱۳	بود ۱۰	بودند	۸۶	۱۱	مذکور	مذکور بکلان او
۸	۳	بصلوبدید	صلوبدید	۵۸	۱۴	راج ل	راج محل	۸۷	۳	گورنر	گورنر جنرل
۹	۵	لعب بسیار	لعب	۵۹	۶	[illegible]	[illegible]	۸۸	۹	وحوالہ	وخودراحوالہ
۱۱	ایضا	درسال	سال	۶۴	۲	پیچیک	ہیچیک	۸۹	۱۱	ورود	فرود
۱۳	۷	ظہار	اظہار	〃	۱۰	بیداری	وبیداری	۹۰	درنقشہ	ازیل	انربل
ایضا	۱۸	بازی	باری	〃	۱۲	وقبول	وبقبول	۹۱	۱۴	روپیہ	روپیہ را
۲۲	درحاشیہ	لارڈانگ	ہارڈنگ	〃	۱۵	افنا	افتا	۹۲	۱	نبردند	نبرند
۲۷	۶	پنکی	تبکی	۶۵	۱۳	تمامے	تمامی افسران	۹۳	۴	شادرہ	شاہ درہ
۲۸	۹	کپنی	کمپنی	۶۸	۱۷	شوند	نشوند	۹۴	۴	خریطہ	شیر سنگہ خریطہ
۳۹	۷	کاربانان	گاڑی بانان	۷۳	۱۳	بدون	گوبدون	〃	۸	لپسند	لپیند
۴۲	۱۸	عیدگا،	عیدگاہ	۷۵	۷	صوبہ وار	صوبہ دار	۹۸	۱	رنگہا	سرنگہا
۴۳	۱	〃	〃	〃	۱۵	لبعضی	ببعضی	۱۰۱	۱۲	ما	تا
ایضا	۳	راکوب سنگہ	والوب سنگہ	۷۷	۱	ہرمی سنگہ	ہری سنگہ	〃	۲۱	ہبزی	ہنری
〃	۵	مصرجنگ	نصرت جنگ	〃	۴	بانہ	باختہ	۱۰۶	۱	منجملہ این	منجملہ آن
ایضا	۱۷	دوودربان	رودربان	〃	۴	مورجال	مورچال				
۴۶	۱۳	تا	ما	〃	۵	سرکاری	سرکاری				
۴۹	۹	نہ	وبہ	۸۰	۲	آواز	آوازہ				
〃	۲۱	خاطر	بپاس خاطر	۸۱	۱	سوم	سوم درمقابلہ				
				〃	〃	گر	گراگنون				
۵۱	۱۱	جمات	جرأت	〃	۱۸	جان	ازجان				

...ings on the matters concerning dyes of

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

القول الصواب في مسائل الخضاب

مطبع مصطفائی دہلی ۱۲۶۲ المصطفی محمد خان طبع

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الشيب وقاراً وعبرةً لاولي الالباب ❊ والصلوة والسلام على من شرع في شريعته الخضاب ❊ وعلى ذراريه المنعوتين في الاخبار والكتاب ❊ واصحابه المبشرين بالرضوان من رب الارباب ❊ امابعد فهذه رسالة الفها العبد المعتصم بالله الصمد ❊ ابو البركات ركن الدين محمد المدعو بتراب علي بن شجاعت علي بن محمد فقيه الدين ❊ تجوز عن سيأتهم يوم الدين ❊ وترجمها بالقول الصواب ❊ في مسائل الخضاب ❊ والتقط رواياتها من الزبر الوثيقة ❊ والاسفار الانيقة ❊ [illegible] والتذكرة الانطاكية ❊ وما لا يسع الطبيب جهله ومخزن الادوية ❊ وتحفة المسلمين [illegible] المؤمنين والكتاب المعتمد في الادوية المفردة وتحفة الطب للعامري ❊ ومنتهى الارب في لغات العرب ❊ ونفائس اللغات والقاموس والصراح والصحاح للجوهري ❊ والتيسير والفيض القدير شرحا الجامع الصغير ❊ والنهاية في غريب الحديث والاثر لابن الاثير ❊ وشرح الشمائل [illegible]عبد الرؤف المناوي ❊ واشعة اللمعات في شرح المشكوة المشهور بالترجمة للشيخ عبد الحق [illegible] ❊ وسبل الهدى والرشاد للشيخ محمد الشامي وشرح صحيح مسلم للامام النووي وشرحا الامام [illegible]وح البخاري للعلامة القسطلاني والبرماوي ❊ وفتح الباري والصحيح لابي عبد الرحمن بن احمد شعيب النسائي والفتاوى الحمادية ❊ وشرح سفر السعادت وشرح سنن ابي داؤد لابن رسلان

سطر
ولما كانت هذه الرسالة
النافعة الجامعة مشتملة
على ستة الوان من
الانتظام والاتقان
فضبطها المصنف العلامة
والاستاذ الفهامة
اكمل المتفننين اجل
[illegible] ادام الله
[illegible]
[illegible]

والدر المختار والفتاوی العالمگیریة ؛ وجعلها محتویة علی ستة الوان ؛ وعلی الله جلّت اسمائه
التکلان حسبنا انا اشرع فی المطلوب ؛ متبتلاً الی غفار الذنوب ؛ **لون اول** در ذکر معنی
خضاب پوشیده مباد که خضب بفتح خا و ضاد معجمتین و با موحده رنگ کردن از باب ضرب
گویند خضبه خضباً و خضاباً لوّنه ای رنگ کرد آنرا و همچنین تخضیب و اختضاب رنگ کردن خود را
و خضاب بروزن کتاب رنگ و آنچه بدان رنگ کنند و خضبه بروزن همزه زن بسیار خضاب
کف خضیب کامیر یعنی رنگ کرده بنان مخضوب سر انگشتان برنگ کرده هکذا فی سبل الهدی
والرشاد و منتهی الارب فی لغات العرب و در نفائس اللغات مسطور است خضاب بالکسر لغت
عربی است هر رنگ را گویند عموماً و گلگونه و وسمه را خصوصاً و در فارسی و اردوی هندی رنگ کردن
موی را از وسمه و حنا و مانند آن گویند و فی الصحاح الخضاب ما یختضب به خضبت الشیء
اخضبه خضباً و اختضب بالحنا، **لون دوم** در ذکر حنا، مخفی مباد که حنّا بکسر حای مهمله
و نون مشدد با همزه ممدوده لغت عربی است و یرنا بضم یای تحتانی و فتح رای مهمله و نون مشدد با همزه
ممدوده و علّام بضم عین مهمله و لام مشدد با الف و میم نیز در عربی گویند و بیونانی ارقان و ثه لینلی
و بهندی مهندی نامند و بفارسی حنا بتخفیف نون آمده شاعری گوید **شعر** رنگ
برکف پای مبارکت ؛ یا خون عاشقی است که پامال کرده ؛ و ماهیت آن نباتی است
ساق آن بقدر یکذراع و زیاده و در هند و بنگاله بقدر یکد و قامت انسان می شود و ساق
آن سرخ رنگ و برگ آن شبیه برگ انار و مورد و طبیعت آن مرکب القوی مائل بسردی و در
دوم خشک و در اول گرم نیز گفته اند کذا فی نفائس اللغات و مخزن الادویة و تحفة المسلمین معرب
تحفة المومنین و او محلل و قابض است و برای امراض سوداویه بغایت نافع ؛ فی تحفة الطب
للعامری الحناء بارد یابس فیه تحلیل و قبض شدید النفع فی العلل السوداویة تمّ زایل میشود قوت او
بعد چهار سال و بسیار سریع النفوذ است و از همین جاست که چون او را در دست بمالند سرخی در بول
ظاهر میگردد و جوشانده او برای دفع بثور و قلاع نفعی عظیم دارد و آب او سدّه را می گشاید و یرقان

وطحال را دور می نماید و تفتیت سنگ مثانه میکند و اتفاق دارند اطبا بر انکه چون یک اوقیه برگ
حنا در بست اوقیه آب خالص بجوشانند تا انکه پنج اوقیه باند و یک اوقیه شکر در ان بهم آمیخته کنند و صاحب
جذام بنوشانند و تا یکماه بران مداومت نمایند پس اثر جذام باقی نماند و اگر از ان زائل نشود امید
صحت منقطع گردد و قابل علاج دیگر نباشد کذا فی التذکرة الانطاکیة ❊ وقال الشیخ فی الکتاب
الثانی من القانون فی الادویة المفردة قال دیسقوریدوس هو شجرة ورقها علی اغصانها
وهو شبیه بورق الزیتون غیر انه اوسع والین واشد خضرة و بزره شبیه ببزر النبات الذی یقال له
اقطی وهو مع ماء الکندش اذا طلی علی الشعر حمره وطبیخه نافع لحرق النار نطولا انتهی ❊ وشکوفه حنا که
او را فاغیه گویند معتدل است در حرارت و برودت و رنگش سرخ مائل بسفیدی و بوی خوش دارد
و در هر سال دو بار شکوفه می آرد کذا فی تحفة المسلمین ❊ وقال عمر بن یوسف فی الکتاب المعتمد فی
الادویة المفردة زهرة الفاغیة وکل نور طیب الرائحة یقال له الفاغیة لکن خص بهذا الاسم نور الحنا
و آن برای درد پهلو و طحال و اعصاب و فالج و تمدد و درد سر بغایت نافع و چون وی را در میان
جامهای صوف نهند جامها را خوشبو گرداند و دفع ضرر کرمها نماید کذا فی التیسیر و فیض القدیر
شرحی الجامع الصغیر للشیخ عبد الرؤف المناوی ❊ وفی الکتاب المعتمد اذا جعل نور الحنا فی طی ثیاب
الا منع منها السوس وطیبها انتهی ❊ واز انس بن مالک رضی الله عنه مروی است که بود محبوب
ترین گیاه های خوشبو از نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاغیه ❊ فی التیسیر کان احب الریاحین
جمع ریحان نبت طیب الرائحة کذا فی القاموس ❊ الیه الفاغیة ❊ نور الحناء وهی من اطیب الریاحین
واحسنها ❊ طب حب عن انس ❊ قال ابن القیم الله اعلم بحال هذا الحدیث فلا نشهد علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم بما لا نعلم صحته انتهی مختصرا و بروایت بریده رضی الله تعالی عنه ثابت شده که فرمود
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم سردار گیاههای خوشبودار در دنیا و آخرت فاغیه است و ابن قیم
گفته که سند این حدیث ضعیف است ❊ فی فیض القدیر سید الریاحین فی الدنیا والآخرة الفاغیة
نور الحناء وهی من اطیب الریاحین معتدلة فی الحر والیبس وفیها بعض قبض ❊ ابو نعیم فی کتاب

الطب النبوی هب کلهم عن بریدة قال الهیثمی فیه سعد بن عینة لم اعرفه وبقیة رجاله ثقات وفی بعضهم
کلام لم یضر وقال ابن القیم اسناده ضعیف انتهی و بروایت ابن عمرو بن عاص رضی الله تعالی عنه
ثابت رسیده که در سید پیغمبر خدا علیه الصلوة والثنا سردار گیاه خوشبو دار بهشتیان حنا است و مراد
از حنا شگوفه اوست و نزد ابن جوزی این حدیث موضوع است فی فیض القدیر شرح الجامع الصغیر
سید ریحان اهل الجنة الحناء ای نورها وهی الفاغیة طب من حدیث عبد الله بن احمد عن ابیه
عن معاذ بن هشام عن ابیه عن قتادة عن ابی ایوب عن ابن عمر حظ عن بن عمرو بن العاص حکم ابن الجوزی
بوضعه انتهی و فی منتهی الارب فی لغات العرب حِنّاء بالکسر مشدد احنا که برگ معروف است و بدان رنگ
کنند و بروایت طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما ثابت شده که آورده شد نزد رسول مقبول صلی الله
علیه وسلم گل حنا پس فرمود آنحضرت الفاغیة تشبه ریحان الجنة **لون سوم** در ذکر کتم و زعفران
پوشیده نماند که کتم بفتح کاف و تاء مثناة فوقانیه و نزد ابو عبیده بتشدید تاء مفتوحه برگ نباتی است بری
و بستانی می باشد و برگ آن شبیه برگ مورد و ساق آن غیر مجوف و شاخهای آن انبوه در دوم گرم
و خشک و خضاب آن با آب و نمک جهت صداع ریحی و بلغمی نافع و در تخضیب لحیه و غیر آن شرط است
که اولاً موی محاسن و سر و غیر آن را پاک بشویند که دسومت مطلقا در ان نباشد پس ولا استرخا سیاه شده
نمایند و بعد زمانی بشویند و خشک نمایند و خضاب بکتم کنند که رنگ آن نیکو میگردد کذا فی مخزن الادویه
و ثمر آن بمقدار فلفل میباشد و بعد پخته شدن سیاه میگردد و چون بیخ او را با آب بجوشانند و صاف نموده
قدری صمغ عربی داخل کنند برای نوشتن قائم مقام مداد می شود فی ما لا یسع الطبیب جمله وله ثمر فی
قدر الفلفل فی داخله نوی واذا نضجت الثمرة اسودت واصل هذه الشجرة اذا طبخ طبخا جیدا کان
مدادا حسنا فان اضیف الیه قلیل صمغ کان بالغا انتهی و بخور و طلای او قروح و زکام را زائل
می نماید و مستحکم میکند موی ها را و مانع می شود از افتادن آنها فی التذکرة وینفع من القروح والزکام بخورا
وطلاء ویقوی الشعر ویمنع سقوطه انتهی و اختلاف است در انکه کتم برگ نیل است یا غیر آن و تحقیق
آنست که غیر اوست چه ساق نیل مجوف می باشد و ساق کتم غیر مجوف و نیز برگ آن مشابه برگ کتان است

وبرگ این مانند برگ مورد یا زیتون و ایضا برگ کتم دراز و پهنا می باشد از برگ نیل فی اشعة اللمعات شرح المشکوة للمحقق الدهلوی رح کتم بفتح الکاف و تای فوقانیه مخففه و بعضی تشدید تا نیز گفته اند و تخفیف مشهور تراست گیاهی است که خلط کرده می شود بوسمه و رنگ کرده می شود بدان موی و بعضی گفته اند که کتم همان وسمه است کذا قال الطیبی ✤ فی تحفة المسلمین و الکتم غیر ورق النیل شبیه نبات الکتان و ساق النیل مجوف و ورق الکتم شبیه ورق الآس و ساقه غیر مجوف و ورقه اعرض من ورق النیل و اطول منه و من قال انه ورق النیل فهو خلاف الواقع انتهی و فی مالا یسع الطبیب جهله کتم اسم عربی لنوع من اشجار الجبال یصبغ بورقه و غلط من ظنه الوسمة و هو اقوی من النیل فی الصبغ وله ورق کورق الآس او الزیتون انتهی و فی فتح الباری شرح صحیح البخاری و الکتم نبات بالیمن یخرج الصبغ اسود یمیل الی الحمرة انتهی و فی النهایة لابن الاثیر فی حدیث فاطمة بنت المنذر کنا نمتشط مع اسماء قبل الاحرام و ندهن بالمکتومة و هی دهن من ادهان العرب احمر یجعل فیه الزعفران و قیل یجعل فیه الکتم و هو نبت یخلط مع الوسمة و یصبغ به الشعر اسود و قیل هو الوسمة و قال ابو عبید الکتم مشددة التاء و المشهور التخفیف انتهی و فی سبل الهدی و الرشاد الکتم بفتح الکاف و المثناة الفوقانیة نبت یصبغ به الشعر و یقال هو الوسمة بکسر السین یعنی ورق النیل انتهی و فی القاموس الکتم محرکة و الکتمان بالضم نبت یخلط بالحناء و یخضب به الشعر و الوسمة کفرحة ورق النیل او نبات یخضب بورقه انتهی ✤ یعنی کتم بتحریک و کتمان بالضم گیاهی است که مخلوط ساخته می شود بحناء و خضاب کرده می شود بوی موی را و وسمه بفتح واو و سکون سین مهمله و بکسر آن نیز برگ نیل است یا گیاهی است که خضاب کرده میشود به برگ وی ✤ و فی الکتاب المعتمد کتم من شجر الجبال و یعد مساویا للحناء خفیف ورقه و یخلط بالحناء و یخضب به الشعر فیبقی لونه و یقویه و ورقه کورق الآس و قیل لسیمو ورقه کورق الزیتون انتهی ✤ و زعفران گرم است در دوم و خشک است در اول و بهترین اقسام او سرخ رنگ و تیز بوی بود و مواد را تحلیل دهد و احشاء را تقویت کند و لون را نیکو گرداند ✤ قال الشیخ فی الادویة القلبیة زعفران حار فی الثانیة یابس فی الاولی و فیه قبض و تحلیل قویان یتبعهما لا محالة الانضاج وله خاصیة شدیدة

عظیمة في تقویة جوهر الروح وتفریحه انتهی ✤ ولهذا می‌نویسند که داخل نمیشود چلپاسه در خانه که زعفران باشد کذا في الجامع لابن بیطار و چون سه مثقال از ان بخورد از غایت فرح ونشاط هلاک شود وفي الکتاب المعتمد ربما قتل منه وزن ثلثة مثاقیل لفرط بسط الروح وتحریکه الی خارج حتی یتبعه الموت انتهی ✤

لون چهارم

در ذکر احادیث و روایات فقهیه که دلالت میکنند بر مستحب بودن خضاب حنا وکتم و زعفران و حرام بودن خضاب سیاه اما احادیث پس از انجمله است انچه که امام احمد بن حنبل بسند حسن از ابو امامه باهلی رضی الله عنه روایت کرده که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم مشاهده نمودند چند پیران انصار را که سفید بود ریشهای ایشان پس فرمودند که ای گروه انصار سرخ کنید و زرد کنید و مخالفت ورزید اهل کتاب را یعنی مویها را بخضاب سرخ و زرد رنگین نمائید تا مخالفت اهل کتاب متحقق شود چه ایشان خضاب نمیکنند و از انجمله است انچه که از طبرانی مروی شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امر میکرد به تغیر دادن موی برای حاصل کردن مخالفت عجمیان کذا في فتح الباری و از انجمله است انچه که ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب النسائی از عبد الله بن عمر رضي الله تعالی عنهما روایت کرده که فرمود پیغمبر علیه الصلوة والثنا که تغییر دهید پیری را و مشابه نباشید به یهود یعنی در ترک نمودن خضاب ✤ قال الشیخ شهاب الدین بن حجر المکي في فتح الباري شرح صحیح البخاري وللنسائي من حدیث ابن عمر رفعه غیروا الشیب لا تشبهوا بالیهود ورجاله ثقات انتهی ✤ و از انجمله است انچه که ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بخاری از ابو هریره رضی الله تعالی عنه روایت کرده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ✤ ان الیهود والنصاری لا یصبغون فخالفوهم ✤ و بتخریج ابو الحسین مسلم بن حجاج قشیری ثابت شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ✤ ان الیهود والنصاری لا یصبغون فخالفوا علیهم واصبغوا ✤ یعنی بتحقیق که یهود و نصاری رنگین نمیکنند مویها را پس مخالفت کنید ایشان را و رنگین نمائید مویها را یعنی خضاب سرخ یا زرد بکنید چه خضاب سیاه ممنوع است کما ستعلم عن قریب ✤ قال القسطلاني في شرح صحیح البخاري ان الیهود والنصاری لا یصبغون شیب لحاهم فخالفوهم واصبغوا الشیب لحاکم بالصفرة والحمرة انتهی وفي فتح الباری قوله فخالفوهم في روایة مسلم فخالفوا علیهم واصبغوا انتهی

در مسند امام احمد بن حنبل رح و صحیح ابن حبان بروایت ابو هریره رضی الله عنه مروی شده که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم تغییر دهید پیری را و مشابه نشوید بیهود و نصاری و در اینجا دو احتمال است
یکی آنکه اهل کتاب اصلا خضاب نمیکنند پس در ترک نمودن خضاب مشابهت ایشان پیدا میشود دوم
آنکه ایشان خضاب سیاه می نمایند پس در اختیار کردن وی مشابه آنان نشوید بلکه خضاب سرخ و زرد
بعمل آرید و محقق عراقی گفته که احتمال اول اظهر است چه تائید میدهد او را حدیثی که الآن مذکور شده
+ ان الیهود والنصاری لا یصبغون فخالفوهم + و بعضی برای ترجیح احتمال دوم بحدیثی که طبرانی
از امیر المومنین عمر رضی الله عنه روایت کرده + السواد خضاب الکافر + متمسک شدند مگر آنکه بلفظ
کافر بغیر یهود و نصاری مخصوص شود هذا ما زعمه الشیخ عبد الرؤف المناوی ولا یخفی ما فیه فتدبر و از انجمله
است انچه که در فیض القدیر شرح جامع صغیر مذکور است + غیروا الشیب + ای لونه ندبا قال العراقی
فی شرح الترمذی خرجه عن الوجوب کونه صلی الله علیه وسلم لم یختضب وکذا جمع من الصحابة انتهی و فیه نظر
فانه ما کان یامر بشیء الا کان اول آخذ به + ولا تشبهوا بالیهود والنصاری + ای فیما یتعلق بتغییر الشیب
وفیه ندب مخالفة الیهود والنصاری مطلقا فان العبرة لعموم اللفظ قال ابن تیمیة امر بمخالفتهم وذلک
یقتضی ان یکون جنس مخالفتهم امرا مقصودا للشارع لانه ان کان الامر بجنس المخالفة حصل المقصود
وان کان الامر بها فی تغییر الشیب فقط فهو لاجل ما فیه من المخالفة فالمخالفة اما علة مفردة او علة اخری او بعض
علة وعلی التقدیر یکون مامورا بها مطلوبا من الشارع لان الفعل المامور به اذا عبر عنه بلفظ مشتق من معنی اعم من
ذلک الفعل فلا بد ان یکون ما منه الاشتقاق امرا مطلوبا سیما ان ظهر لنا ان المعنی المشتق منه مناسب للحکمة
+ حم حب عن ابی هریرة + ورواه النسائی بدون قوله والنصاری انتهی و از انجمله است انچه که در مسند
امام احمد رح و صحیح نسائی بروایت امیر المومنین زبیر بن عوام رضی الله تعالی عنه و در صحیح ترمذی بروایت
ابی هریره رض مروی شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تغییر دهید پیری را یعنی خضاب حنا یا کتم
بکنید و مشابه نشوید به یهود یعنی در ترک نمودن خضاب فی التیسیر غیروا ندبا الشیب بنحو حناء او کتم لا بسواد
لحرمته ولا تشبهوا قال ابن بطال بفتح اوله واصله تتشبهوا فحذف احدی التائین و یجوز ضم اوله وکسر الموحدة

والاول اظهر بالیهود فی ترک الخضاب ... وقد دل الکتاب وجاء صریح سنة
رسول الله وسنة خلفاء الراشدین التی اجمع الفقهاء علیها بخالفتهم وترک التشبیه بهم واذا نهی عن التشبیه
بهم فی بقاء بیاض الشیب الذی لیس من فعلنا فلان نهی عن ان نتشبه بهم فی الافعال اولی حم ابن عمر
الزبیر بن العوام ت فی اللباس عن ابی هریرة انتهی واز انجمله است انچه که در مسند ابو یعلی بروایت
انس بن مالک رضی الله تعالی عنه ثابت شده که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم اختضبوا
بالحناء فانه طیب الریح یسکن الروع یعنی خضاب کنید بحنا زیرا که خوش است بوی او وتسکین می دهد
خوف را واین خاصه ایست که شارع بران آگاه شده فی التیسیر شرح الجامع الصغیر اختضبوا ندباً ای غیروا الوان
شعرکم بالحناء بکسر المهملة وشد النون والمد فانه طیب الرائحة عطر یسکن الروع بفتح الراء الفزع بخاصة
علمها الشارع وما ینطق عن الهوی انتهی وفی تذکرة اولی الالباب فی حدیث ابی رافع ان الحناء
یطیب الرائحة ویزید الجماع وانه سید الخضاب انتهی یعنی بروایت ابو رافع رضی الله تعالی عنه ثابت
شده که حنا خوش میکند بوی را وزیاده می نماید قوت جماع را واو سردار خضاب است واز انجمله است انچه
که عامری در تحفة الطب ذکر نموده که بروایت ابو الفرج از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شده که
فرمود علیکم بسید الخضاب الحناء یطیب البشرة ویزید فی الجماع انتهی یعنی فرمود رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم که لازم گیرید برخود سردار خضاب که حناست چه وی پاکیزه میکند چهره را وزیاده
می نماید در جماع واز انجمله است انچه که ابو عدی جرجانی در کتاب کامل از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما
روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختضبوا الحناء فان الملائکة تستبشر بخضاب المؤمن
یعنی خضاب کنید ریشهای خود را پس بتحقیق فرشتگان خوشنود می شوند بخضاب مؤمن چه در خضاب
کردن مخالفت اهل کتاب است واتباع سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والتحیة واز انجمله است انچه
که ابو نعیم اصبهانی در طب نبوی از انس بن مالک روایت کرده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اختضبوا بالحناء یعنی خضاب کنید بحنا فانه یزید فی شبابکم وجمالکم ونکاحکم پس البته حنا زیاده میکند
جوانی وخوب صورتی ونکاح شما را یعنی لازم او است که اعضا واعصاب را قوی ومحکم می کند

ورنگ سرخ و بوی خوش دارد که موجب سرور انسان است و ظاهر است که مداومت بر خضاب حنا باعث نور و نضارت می شود پس روی پیر مانند جوانان تابان و درخشان میگردد و همین مراد است از زیادتی در جوانی و الا عمر هر کس محدود و محسوب است زیادتی را در آن گنجایش نیست الحاصل در خضاب حنا فواید کثیر اند مخالفت اهل کتاب و اتباع سنت مرضیه و تقویت اعضاء و اعصاب و روشنی بصر و زیادتی حسن و جمال و لطافت موها از غبار و دخان و تلیین و تحسین آنها و تقویت باه و استبشار فرشتگان کذا فی فیض القدیر و در بعضی روایات مروی شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختضبوا فان الله و ملائكته و انبياءه و رسله وكلما ذرء و برء حتى الحيتان في بحارها والطير في اوكارها يصلون على اصحاب الخضاب حتى يغسله يعني خضاب كنيد پس البته حق عز و جل و فرشتگان و انبیا و رسولان و هرچه که پیدا کرده تا اینکه ماهیان در دریا و پرند در آشیانه رحمت نازل میکنند و دعای مغفرت می نمایند در حق کسیکه خضاب میکند تا آنکه بشوید آن را و از ابن عمر رضي الله تعالى عنهما مروی است که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که رنگ می نمود بزردی پس دوست میدارم که رنگ کنم بآن مراد خضاب بزرد است قال المناوي في شرح الشمائل ثم الخضاب بالاصفر محبوب لانه سبحانه وتعالى اشار الى مدحه بقوله تسر الناظرين انتهى و از آنجمله است آنچه که در صحیح مسلم بروایت جابر رضي الله عنه ثابت شده که گفت اُتي بابي قحافة يوم فتح مكة يعني آورده شد ابو قحافه را روز فتح مکه بدانکه ابو قحافه بضم قاف و تخفیف حای مهمله و فتح فا و والد امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنهما و اسلام شان دران روز است و وفات ایشان بعد از وفات ابی بکر صدیق است در زمان خلافت راشده امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه سنه چهارده هجری و عمر شان به نود و هفت سال رسیده و باثبات رسیده که چون ابو قحافه را روز فتح مکه در ملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوردند آنحضرت فرمودند که چرا نگذاشتید مرا که پیش شیخ می رفتم و رأسه ولحيته كالثغامة بياضا يعني و بود سر ابو قحافه و ریش وی مثل ثغامه از روی سفیدی و ثغامه بضم ثای مثلثه و غین معجمه مخففه گیاهی است که شکوفه و بار او سفید و ... تشبیه داده می شود

یعنی سفیدی پیری را بفارسی آن [illegible] که تغییر [illegible] فقال النبي صلی الله علیه وسلم ؛ پس فرمود
پیغمبر خدا ؛ غیروا هذا الشيء ؛ تغییر دهید این سفیدی را بچیزی ؛ واجتنبوا السواد ؛ و یکسو شوید و دور
باشید از خضاب کردن بسیاهی ؛ في فتح الباري ؛ وجاء ابو بکر بابیه ابي قحافة یوم فتح مکة یحمله حتی وضعه
بین یدي رسول الله صلی الله علیه وسلم فاسلم ولحیته ورأسه کالثغامة بیاضا انتهی وفي شرح
صحیح مسلم للامام النووي ؛ اما الثغامة فبثاء مثلثة مفتوحة ثم غین معجمة مخففة قال ابو عبید هو نبت
ابیض الزهر والثمر شبه بیاض الشیب به قال ابن الاعرابي شجرة تبیض کانها الثلج انتهی وبروایت
امام احمد بن حنبل از انس بن مالک ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ؛ غیروا الشیب
ولا تقربوا السواد ؛ ودر کتاب الفردوس جنبوا بجای لا تقربوا وارد شده یعنی تغییر دهید پیری را
ونزدیک نشوید وپرهیز کنید خضاب سیاه را وبروایت ابو داود ونسائی از عبد الله بن عباس
رضی الله عنهما ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ؛ یکون قوم في آخر الزمان یخضبون
بهذا السواد ؛ یعنی پیدا می شوند قومی در آخر زمان باین صفت که خضاب میکنند باین رنگ که
سیاهی است واشاره بهذا برای تحقیر وتقبیح شان اوست یا مراد آنست که باین نوع سیاهی ؛ کحواصل
الحمام ؛ مثل حوصلهای کبوتران ؛ حوصله مر طیر را چنانکه معده مر انسان راست ومراد اینجا سینه است
که بعضی کبوتران را سیاه خالص می باشد ؛ لا یجدون رائحة الجنة ؛ نمی یابند این قوم خضاب کنندگان
بوی بهشت را واین مبالغه است در زجر وتهدید بر خضاب بسواد ودر بعضی حواشی نوشته اند که
اگرچه در آیند بهشت را ولکن بوی آن نه یابند واز روائح آن محظوظ وبهره مند نشوند وبعضی گفته اند
که بوی خوش از بهشت بعرصات بیاید که مسلمانان بدان محظوظ ومسرور شوند وتعب ومحنت وقوف در
عرصات نکشند واین خضاب کنندگان ازان محروم باشند کذا في ترجمة المشکوة للمحقق الدهلوي رح
؛ وقد اخرج الطبراني وابن ابي عاصم من حدیث ابی الدرداء رضي الله تعالی عنه رفعه من خضب
بالسواد سود الله وجهه یوم القیمة وسنده لین کذا في فتح الباري ؛ یعنی هر که خضاب کند بسیاهی
سیاه نماید خدای تعالی روی او را روز قیامت وقسطلانی در شرح صحیح بخاری تصریح کرده ؛ اما

الصبغ بالاسود البحت فممنوع لما ورد في الحديث الوعيد عليه انتهى ؛ یعنی خضاب سیاه خالص ممنوع است از جهت ورود وعید در حدیث شریف و در شرح صحیح مسلم تصنیف امام نووی مسطور است ؛ ومذهبنا استحباب خضاب الشیب للرجل والمرأة بصفرة او حمرة وتحریم خضابه بالسواد علی الاصح وقیل یکره کراهة تنزیه والمختار التحریم لقول رسول الله صلی الله علیه وسلم واجتنبوا السواد انتهی ؛ یعنی نزد گروه شافعیه مستحب است برای مرد و زن خضاب هنگام پیری بزردی یا سرخی و حرام است خضاب بسیاهی بنا بر روایت اصح و نزد بعضی خضاب بسیاهی مکروه است بکراهت تنزیه و مختار و راجح حرمت است ان بموجب قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که پرهیز کنید از خضاب سیاه و از انجمله است آنچه که بروایت ترمذی و ابو داود و نسائی از ابوذر رضی الله تعالی عنه باثبات رسیده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ؛ ان احسن ما غیر به الشیب الحناء والکتم ؛ یعنی بتحقیق بهترین چیزهای که تغیر داده شود بوی پیری و رنگ کرده شود بدان موی حنا و کتم است **تنبیه** درینجا باید دانست که خضاب کردن بحنا و کتم دو احتمال دارد یکی آنکه خضاب بمجموع آنها مراد باشد چراکه خضاب بکتم صرف موجب سیاهی خالص است و در حدیث نهی از ان آمده و از خضاب بمجموع کتم و حنا رنگ سرخ پخته مائل بسیاهی دست می دهد و مندوبیت آن از احادیث صحیحه ثابت گردیده پس لامحاله جمع متعین باشد کذا فی اشعة اللمعات و نیز تائید میدهد آن را آنچه بتخریج مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه ثابت شده که خضاب میکرد ابوبکر بحنا و کتم و خضاب میکرد عمر بحنای صرف چه ظاهر آن مشعر است بانکه خضاب ابی بکر بمجموع حنا و کتم بود ؛ فی فتح الباری شرح صحیح البخاری قد اخرج مسلم من حدیث انس بن مالک قال اختضب ابوبکر بالحناء والکتم واختضب عمر بالحناء بحتا قوله بحتا بموحدة مفتوحة ومهملة ساکنة بعدها مثناة ای صرفا وهذا یشعر بان ابابکر کان یجمع بینهما دائما انتهی ؛ و ایضا حدیثی که بتخریج ابو داود از عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما مروی شده مؤید اوست ؛ قال مر علی النبی صلی الله علیه وسلم رجل قد خضب بالحناء فقال ما احسن هذا قال فمر آخر قد خضب بالحناء والکتم فقال هذا احسن من هذا ثم مر آخر قد خضب بالصفرة فقال هذا احسن من هذا کله ؛ یعنی گفت ابن عباس که بگذشت بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی که تحقیق

خضاب کرده بود بحنا پس فرمود آنحضرت نیز خوب است این گفت ابن عباس پس از ان گذشت

مردی دیگر که خضاب کرده بود بحنا وکتم پس فرمود آنحضرت این بهتر است از اول یعنی از خضاب بحنا

تنها پس گذشت مردی دیگر که خضاب کرده بود بزردی پس فرمود این بهتر است از همه آنها دوم

آنکه مراد استعمال هریک است از کتم وحنا تنها بدون خلط یکی با دیگری ؛ فی النهایة الاثیریة ان

ابابکر کان یصبغ بالحناء والکتم وقد تکرر فی الحدیث ویشبه ان یراد استعمال الکتم مفرداً عن الحناء فان الحناء

اذا خضب به مع الکتم جاء اسود وقد صح النهی عن السواد ولعل الحدیث بالحناء او الکتم علی التخییر ولکن

الروایات علی اختلافها بالحناء والکتم انتهی ؛ یعنی مشابه بصواب آنست که مراد استعمال کتم است تنها

بدون اختلاط با حنا چه از اختلاط حنا با کتم خضاب سیاه حاصل میشود ودر حدیث صحیح نهی از ان

وارد گشته وشاید که حدیث ؛ بالحناء او الکتم ؛ است بلفظ او که برای تخییر می آید لکن در همه روایات باوجود

تعدد طرق واختلاف آنها بلفظ واو مذکور است نه او وفی شرح سنن ابی داود لابن رسلان عن ابی ذر

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احسن ما غیر ؛ بضم الغین ؛ به هذا الشیب ؛ یعنی الذی فی الراس

واللحیة ؛ الحناء والکتم ؛ بفتح الکاف والمثناة الفوقانیة نبت یصبغ به الشعر مع الحناء فیکسر حمرته الی السواد

وقیل انما اراد به استعمال کل واحد من الحناء والکتم منفرداً عن غیره وان الحناء اذا خلط مع الکتم جاء

اللون اسود وهو منهی عنه وقد استدل به علی استحباب الخضب بالحناء والکتم وقد خضب ابوبکر

رضی الله عنه بالحناء والکتم ایضاً انتهی وتحقیق مقام آنست که اگر رنگ کتم تنها بدون آمیزش حنا سیاه

خالص می آید واز اختلاط وی با حنا سرخ مائل بسیاهی حاصل میشود نه سیاه صرف که ممنوع است پس مراد

احتمال اول است واگر رنگش از اختلاط سیاه پیدا می شود ورنگ او تنها سرخ مائل بسیاهی است پس

مقصود احتمال دوم است هذا والله اعلم بالصواب وعنده ام الکتاب ؛ وآنکه عبد الله بن عمر رضی الله تعالی

عنهما مروی شده که وی زرد میکرد ریش خود را بالصفرة که نام نوعی از طیب است که در وی زردی

است واما روایات فقهیه پس از انجمله است آنچه در در مختار مسطور است ؛ یستحب للرجل خضاب

شعره ولحیته ولو فی غیر حرب فی الاصح والاصح انه علیه الصلوة والسلام لم یفعله ویکره بالسواد وقیل لا

انتهی و قال الطحطاوی فی حاشیته علی المراقی قوله یستحب خضاب شعره ولحیته لا یدیه ورجلیه فانه
مکروه للتشبه بالنساء قوله ویکره بالسواد وعلیه عامة المشایخ انتهی خلاصه مرتبه آنکه مستحب است
مرد را خضاب کردن موی و ریش سوای خضاب سیاه اگرچه جهاد نباشد و صحیح آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خضاب نکرده اند و خضاب سیاه مکروه تحریمی است و بعضی میگویند که مکروه نیست
و رنگین کردن دست و پا مرد را مکروه است بجهت حصول مشابهت با زنان که منهی عنه است از جمله
آنچه در فتاوی عالمگیری مرقوم است: اتفق المشایخ رح علی ان الخضاب فی حق الرجال بالحمرة سنة
وانه من سیماء المسلمین و علاماتهم واما الخضاب بالسواد فمن فعل ذلک من الغزاة لیکون اهیب فی
عین العدو فهو محمود منه اتفق علیه المشایخ رح ومن فعل ذلک لیزین نفسه للنساء ولیحبب نفسه الیهن
فذلک مکروه وعلیه عامة المشایخ وبعضهم جوزوا ذلک من غیر کراهة وروی عن ابی یوسف رح
انه قال کما یعجبنی ان تتزین لی امرأتی یعجبها ان اتزین لها کذا فی الذخیرة وعن الامام ان الخضاب
حسن لکن بالحناء والکتم واراد به اللحیة وشعر الرأس ولا ینبغی ان یخضب یدی الصبی الذکر ورجله
الا عند الحاجة ویجوز ذلک للنساء کذا فی الینابیع انتهی یعنی خضاب سرخ در حق مردان مسنون است
و از علامات مومنان است و خضاب سیاه در حق غازیان برای اظهار هیبت در چشم اعدای دین
مستحسن است برهمین است اتفاق مشائخ رح و هر که خضاب سیاه برای زینت نفس خود و دوستداری
زنان کند پس این مکروه بود همین است مختار اکثر مشائخ و بعضی بدون کراهت هم تجویز کرده اند
و از امام ابو یوسف رح مروی است که گفت همچنانکه خوش می آید مرا زینت کردن زن برای من خوش
می آید زن را زینت کردن من برای وی و از امام ابو حنیفه رح منقول است که خضاب کردن ریش
و موی سر بحنا و کتم مستحسن است و مکروه است رنگین کردن دست و پای پسران و جائز است برای
زنان چه بروایت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها ثابت شده که اومت امرأة من وراء
ستر یعنی اشارت کرد زنی از پس پرده بیدها کتاب الی رسول الله که در دست وی کتابی بود
که کسی فرستاده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقبض النبی صلی الله علیه وسلم

یعنی نا کشید آنحضرت دست مبارک خود را و باز گرد دست بسوی آن زن و نستانید مکتوب را
از دست وی ❊ فقال ما ادری ❊ پس فرمود آنحضرت در نمی یابم ❊ اید رجل ام ید امراة ❊ آیا این دست
مرد است یا دست زن ❊ قالت بل ید امراة ❊ گفت آن زن بلکه دست زنی است ❊ قال ❊ فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ❊ لو کنت امراة لغیرت اظفارک بالحناء ❊ اگر می بودی تو زن یعنی اگر می بودی عادت
کننده شعار زنان را و نگاهدارنده عادت ایشان را هر آینه تغییر میدادی ناخنهای خود را برنگ میگردانی
بحنا و درین تاکید استحباب رنگ کردن بحنا است مر زنان را برای تزیین و امام نووی در شرح
صحیح مسلم تصریح نموده که ❊ مذهبنا استحباب خضاب الشیب للرجل والمراة بحمرة او صفرة ❊ یعنی خضاب
موی سفید بسرخی یا زردی در حق مرد و زن مستحب است و از آنجمله است آنچه در اشعة اللمعات نقلا
عن کتب الفقه مذکور است که صحابه و غیر ایشان خضاب سرخ بحنا میکردند و گاهی زرد نیز می کردند
و خضاب سیاه در غیر جهاد حرام است و همین است مختار زیرا که پیری نور الهی است و تغییر نور الهی ظلمت
مکروه و بصحت رسیده است که امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه خضاب میکرد بحناء و کتم که
نام گیاهی است ولیکن رنگ آن سیاه نیست بلکه سرخ مایل بسیاهی است و آنچه از بعض صحابه منقول
است همین محمول است و وعید شدید در خضاب سیاه آمده بالجمله خضاب بحنا باتفاق جائز است
و مختار در خضاب سیاه حرمت است و کراهت و رنگ کردن دست و پا بحنا مرد را بجهت عذر
لاباس است و بی عذر مکروه است انتهی و در شرح سفر السعادت مسطور است که خضاب زن دست
و پای را بحنا برای تزیین زوج خود مادام که دران صور و تماثیل نباشد لاباس است و جاریه صغیره را
نیز لاباس است و مرد و صبی را نمی باید کرد مگر آنکه عذری داشته باشد و از آنجمله است آنچه در تیسیر علامة الاسلام
مسطور است ❊ ولا یختضب بالسواد فقد جاء فیه وعید عظیم و یختضب بالصفرة والحمرة ❊ یعنی خضاب
سیاه نکند چه درین باب وعید عظیم وارد شده و خضاب سرخ و زرد بکند و از امام احمد بن حنبل رح
در مسئله خضاب حنا و کتم روایات مختلفه مروی اند در روایتی حکم بوجوب خضاب کرده اند و در روایتی
بعدم وجوب و در روایتی منقول است که گفت ❊ لا احب لاحد ان یترک الخضاب و یتشبه باهل الکتاب

یعنی دوست ندارم در حق کسی که خضاب را ترک نماید و مشابهت نماید با اہل کتاب و خضاب سیاه
در روایت مشہوره از ایشان مکروه است و در روایت دیگر حرام و بر کراہت تدلیس و فریب با خضاب
سیاه مقصود باشد پس در حق وی بالاتفاق حرام است و بروایت ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله
عنہا مروی است که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم: اذا خطب احدکم المرأة وهو يخضب بالسواد
فليعلمها انه يخضب؛ یعنی چون پیغام نکاح کند یکی از شما زنی را و حال آنکه وی موہای سفید را بخضاب
سیاه رنگین کرده پس واجب است بر او که زن را آگاه کند که وی خضاب سیاه نموده است چرا که
زنان مکروه میدارند موی سپید را بجهت آنکه مشعر است از ضعف قوی و ناتوانی اعضا پس از اخفا کردن
حقیقت حال خضاب سیاه از زنی که نکاح کردن از آن مقصود است البته تدلیس و فریب که منع است
لازم خواهد آمد آری اگر موی سرخ را بخضاب سیاه رنگین کند یا موی سیاه را بغیر خضاب سیاه
مانند خضاب زرد رنگین نماید یا آنکس جوان و قوی است و موی اگر خلاف عادت سفید شد بخضاب
سیاه رنگین کرده پس درین صورتها خبر دادن زن را از کیفیت خضاب سیاه یا زرد واجب نیست
هکذا فی فیض القدیر شرح الجامع الصغیر و از آنجمله است آنچه در کتب فقهیه شافعیه مذکور است؛ قال
صاحب نظم الزبد شعر: وحرموا خضاب شعر بسواد؛ لرجل وامرأة لا للجهاد؛ قال شارحه الرملي اي يحرم
خضاب شعر ابيض من رأس رجل وامرأة ولحية رجل بالسواد نعم يجوز للمرأة ذلك باذن زوجها او سيدها
لان له غرضا في تزيينها به وقد اذن لها فيه وخرج بالسواد خضبه بغيره بل هو سنة؛ وقال عبد الوهاب
في فتح المعين يسن لكل احد خضب شيب رأسه ولحيته بحمرة او صفرة انتهى؛ و اول کسی که در عرب
خضاب سیاه نموده عبد المطلب جد امجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و در سوای عرب اول
کسی که خضاب سیاه کرده فرعون بود؛ فی شرح صحیح البخاری للعلامة القسطلانی واول من خضب
بالاسود من العرب عبد المطلب واما مطلقا ففرعون لعنه الله تعالى انتهى؛ **فائده** باید دانست
که صحابه و تابعین رضوان الله تعالی علیہم اجمعین اختلاف کرده اند دران که خضاب کردن افضل است
یا ترک آن پس مختار بعضی آنست که ترک وی افضل است و متمسک شده اند بحدیثی که عبد الله بن مسعود

رضي الله تعالى عنه روايت كرده كه پيغمبر خدا صلي الله عليه وسلم مكروه ميداشت تغيير دادن پيري
و بحديثي كه عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده روايت نموده كه فرمود رسول مقبول صلي الله عليه وسلم
: من شاب شيبة فهي له نور الا ان ينتفها او يخضبها : يعني كسى كه پير شود پير شدني پس آن پيري
روشني است مر وي را مگر آنكه بركند آن را يا خضاب كند او را و ايضا مؤيد اوست آنچه از سعيد بن جبير
رضي الله عنه ثابت شده كه گفت قصد ميكند يكي از شما بنوري كه پيدا كرده است خدا در روي پس دور
ميكند و مي پوشاند آن نور را و بود وي رضي الله عنه سفيد موي و سر و از امير المومنين علي ابن ابي طالب
و ابي بن كعب و سلمه بن اكوع و انس بن مالك و غير ايشان رضوان الله عليهم اجمعين ترك خضاب
ثابت شده و ماثور بعضي آنست كه خضاب افضل است و تمسك كرده اند باحاديثي كه سابقا حواله قلم
كرديم و قائل شده اند بمنسوخ بودن حديث كراهت خضاب بحديثي كه بروايت ابو هريره رضي الله تعالى
عنه ثابت شده كه فرمود پيغمبر خدا صلي الله عليه وسلم : ان اليهود والنصارى لا يصبغون فخالفوهم
و نيز حديثي كه بروايت عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده مذكور شده ترمذي تخريج و تحسين آن كرده
و در طرق او استثناي نتف و خضاب مذكور نيست باز اختلاف كرده اند در انكه خضاب سرخ افضل است
يا زرد هر يكي بجانبي ميلان كرده چنانچه از امير المومنين ابو بكر صديق و عمر و ابو قحافه رضي الله عنهم
و سواي ايشان خضاب حنا و كتم باثبات رسيده و از عبد الله بن عمر و ابو هريره رضي الله عنهما خضاب
زرد روي شده و تحقيق مقام آنست كه هر كسيكه پيري او نوراني و خوش نما و زيبا از رنگ كردن بوده
ترك خضاب نموده و هر كه پيري او شنيع و بدنما بوده خضاب را اختيار كرده پس در حقيقت ميان احاديث
كه بر استحباب خضاب و كراهت آن دلالت دارند تخالفي و تعارضي نيست تا براي دفع آن قائل بنسخ
شوند چه آنحضرت صلي الله عليه وسلم مناسب حال هر كس ارشاد فرمودند در مجمع البحار مذكور است كه امر
بخضاب مر كسي راست كه موي وي سفيد محض است چنانكه از حال ابو قحافه لائح مي شود و بعضي
گفته اند كه اين بر عادت بلاد محمول است چه خروج از عادت اهل بلد موجب اعلان و شهرت است
كه آن مكروه است : في شرح صحيح مسلم للامام النووي اختلف السلف من الصحابة والتابعين في

الخضاب وفي جنسه فقال بعضهم ترك الخضاب افضل وروو احديثا عن النبي صلى الله عليه وسلم
في النهي عن تغير الشيب ولانه عليه السلام لم يغير شيبه روي هذا عن علي وابي بن كعب رضي الله
عنهما وقال آخرون الخضاب افضل للاحاديث التي ذكرها مسلم ثم اختلف هولاء فكان اكثرهم
يخضب بالصفرة منهم ابن عمر وابوهريرة وآخرون وخضب جماعة منهم بالحناء والكتم انتهى قال
القاضي رح قال الطبري الصواب ان الآثار المروية عن النبي صلى الله عليه وسلم بتغير الشيب
والنهي عنه كلها صحيحة وليس فيها تناقض بل الامر بالتغير لمن شيبه كشيب ابي قحافة والنهي لمن
له شمط فقط قال واختلاف السلف في فعل الامرين بحسب اختلاف احوال في ذلك مع ان الامر
والنهي في ذلك ليس للوجوب بالاجماع ولهذا لم ينكر بعضهم على بعض خلافه قال ولايجوز ان يقال فيهما ناسخ
ومنسوخ وقال غيره هو على حالين فمن كان في موضع عادة اهله الصبغ او تركه فخروجه عن العادة شهرة
ومكروه والثاني يختلف بحالة الشيب فمن كانت شيبه نقية حسن منها مصبوغة فالترك اولى
ومن كانت شيبه مستشنعة فالصبغ اولى انتهى وفي فتح الباري قد اختلف في الخضب وتركه
فخضب ابوبكر وعمر وغيرهما وترك الخضاب علي وابي بن كعب وسلمة بن الاكوع وانس وجماعة
وجمع الطبري بان من صبغ منهم كان اللائق به كمن يستشنع شيبه ومن ترك كان اللائق به كمن
لا يستشنع شيبه وعلى ذلك حمل قوله صلى الله عليه وسلم في حديث جابر الذي اخرجه مسلم في قصة
ابي قحافة وبعضهم ذهبوا الى ان هذه الكراهة نسخت بحديث الباب وقال دعوى النسخ لادليل عليها
قلت وجنح الى النسخ الطحاوي وتمسك بحديث الآتي قريبا انه كان صلى الله عليه وسلم يحب موافقة
اهل الكتاب فيما لم ينزل عليه ثم صار يخالفهم ويحث على مخالفتهم وحديث عمر بن شعيب المشار اليه
اخرجه الترمذي وحسنه ولم ار في شئ من طرقه الاستثناء المذكور والله اعلم قال ابن العربي انما
نهي عن النتف دون الخضب لان فيه تغير الخلقة من اصلها بخلاف الخضب فانه لايغير الخلقة
على الناظر اليه انتهى ۞ واين همه تخالف وتوافق كه مذكور شده در غير خضاب سياه است واما خضاب
سياه براى مردان در غير جهاد پس بالاتفاق ممنوع است وخضاب سياه در حق زنان براى

تزیین جائز است وانچه مروی شده که امیر المومنین عثمان بن عفان وسعد بن ابی وقاص وعقبه
بن عامر وحسن وحسین وابن سیرین وابو برده وجریر وغیرهم رضوان الله تعالی علیهم اجمعین خضاب
سیاه میکردند پس جوابش آنکه خضاب مذکور سرخ مائل بسیاهی بود که ازان تعبیر بخضاب سواد
کرده اند نه سیاه خالص که نهی ازان آمده وبهر تقدیر تسلیم خضاب سیاه صرف برای ترهیب وتخویف
اعدای دین باشد که در رخصت آن شبهه نیست نعم ابن ابی عاصم در کتاب الخضاب خضاب سیاه
را در غیر جهاد نیز اختیار کرده واز حدیثی که بروایت ابن عباس رضی الله عنهما مروی شده یکون
قوم یخضبون بهذا السواد لایجدون رائحة الجنة جواب داده باین نمط که آن حدیث دلالت
نمیکند بر کراهت خضاب سیاه بلکه مقصود ازان خبر دادن است از حال بد مآل قومی که چنان صفت
ایشان است یعنی قومی که خضاب سیاه بکنند در جنت داخل نخواهند شد ای بجهت گناه دیگر نه بسبب
خضاب سیاه ودر حدیثی که بروایت جابر رضی الله عنه ثابت شده اجتنبوا السواد تخصیص کرده
بقومی که پیری آنها زیبا ومستحسن باشد مخفی مباد که قول یکه وفرد مقابل جمهور صحابه از پایه اعتبار
ساقط است وجوابی که از هر دو حدیث ذکر نموده سخافت او هویدا است چه سیاق آنها اشد
ابا ازان دارد کما لایخفی هذا والتفصیل فی شروح البخاری وباید دانست که خضاب حنا ووسمه
بتقدیم وتاخیر با کثرت وقلت یا از ترکیبات دیگر اگر سیاه شود ممنوع است واگر سیاه نشود جائز است

لون پنجم در بیان آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم خضاب نموده اند یا نه واین لون مشتمل است
بر سه اشراق اشراق اول در ذکر حدیثهای که دلالت واضحه دارند بر عدم خضاب کردن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم باید دانست که بروایت ابن عساکر از انس بن مالک رضی الله عنه مروی شده
که گفت انس ؛ کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لایخضب ؛ یعنی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
که خضاب نمیکرد واز عبد الله بن همام مروی است که پرسید از ابو درداء رضی الله عنه ؛ بای شیء
یخضب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا ابن اخی او یا بنی ؛ یعنی بکدام چیز خضاب می نمود پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت ابو درداء ای پسر برادر من یا گفت ای پسرک من این شک راوی است

؛ ما كان بلغ من الشيب ان يختضب ولكن عنده كان في عنفقته شعرات بيض يغسلها بالحناء والسدر ؛ يعني نرسيده بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیری را باین مرتبه که خضاب کنند ولیکن بودند چند موی آنحضرت سپید که می شستند آن را از حنا و کنار و بروایت بشر مولی مازنین ثابت شده که گفت پرسیدم از جابر بن عبد الله رضي الله عنهما که آیا خضاب میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت جابر ؛ ما كان شيبه يحتاج الى الخضاب كان وضح في عنفقته وناصيته لو اردنا ان نحصيها ما احصينا ؛ یعنی نبود پیری آنحضرت صلی الله علیه وسلم را احتیاجی بسوی خضاب و بود سپیدی در موهای ذقن و پیشانی مبارک آنحضرت اگر می خواستیم که شمار کنیم آن موها را نتوانستیم شمار کردن آنها و بروایت مسلم از انس بن مالک رضي الله عنه باثبات رسیده که گفت ؛ كان في لحيته رسول الله صلى الله عليه وسلم شعرات بيض وفي رواية عنده لم ير من الشيب الا قليلا في عنفقته وفي الصدغين وفي الراس نبذ كذا في سبل الهدى والرشاد یعنی بود در ریش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چند موی سفید و در روایتی دیگر نزد مسلم ثابت شده که دیده نشد از پیری مگر موی چند در ذقن و در هر دو صدغ و در سر چند موی سفید بودند و بروایت ابو عیسی محمد ترمذی ثابت شده که گفت قتاده گفتم از انس بن مالک رضي الله عنه که آیا خضاب کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت انس ؛ لم يبلغ ذلك انما كان شيبا في صدغيه ؛ یعنی نرسیده بودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم حد پیری را جز این نیست که بود موی سفید در پیشانی مبارک و در اشعة اللمعات ترجمه مشکوة مسطور است ؛ عن ثابت قال سئل انس عن خضاب النبي ؛ گفت ثابت بنانی پرسیده شد انس بن مالک از خضاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ؛ فقال ؛ پس گفت انس ؛ لو شئت ان اعد شمطات كن في راسه فعلت ؛ اگر میخواستم که شمار کنم موهائی که سفید بودند در سر مبارک وی شمار میکردم و شمط بفتح شین و میم موی سفید که در سیاه باشد اشمط مرد موی را گویند که موهای سفید و سیاه ممزوج بود یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم جز چند موی سفید معدود نداشت خضاب برای چه کند و لهذا گفت ؛ ولم يختضب ؛ و خضاب نکرد آنحضرت ؛ زاد في رواية ؛ وقد اختضب ابو بكر بالحناء والكتم واختضب عمر بالحناء بحتا متفق عليه ؛ زیاده کرد انس یا ثابت از انس

[illegible]

در روایتی این عبارت راکه وتحقیق خضاب کرد ابوبکر رضی الله عنه بحنا وکتم پرده وخضاب کرد عمر
رضی الله عنه بحنا تنها واز جابر بن سمره رضی الله عنه ثابت شده که گفت چون پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
روغن میمالید نمی دید سپید مبارک نمی دیده شد اثر پیری واگر نمی مالید البته اثرش نمایان میشد وتخریج بخاری
از محمد بن سیرین ثابت شده که گفت سوال کردم از انس بن مالک رضی الله عنه که آیا خضاب میکرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت انس لم یبلغ الشیب الا قلیلا یعنی نرسیده بود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم پیری را مگر اندکی وظاهر است که در صورت قلت موی سفید مبادرت بسوی خضاب
نمی شود ودریافتن کثرت وقلت موی سفید مفوض بر عرف است ونیز بروایت بخاری از ثابت بصر باثبات
رسیده که پرسیده شد انس از خضاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال انه لم یبلغ ما یخضب لو شئت
ان اعد شمطاته فی لحیته پس گفت انس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نرسیده بود بآن مرتبه پیری
که خضاب می نمود واگر میخواستم که شمار کنم موهای سفید را که در ریش مبارک آنحضرت بود هر آئینه شمار
میکردم آنها را وجواب لو محذوف است ای لعددتها فی فتح الباری شرح صحیح البخاری المراد
بالشمطات الشعرات التی ظهر فیهن البیاض فکان الشعرة البیضاء مع ما یجاورها من شعرة سوداء شمط
والاشمط الذی یخالطه بیاض وسواد وجواب لو فی قوله لو شئت محذوف والتقدیر لعددتها وذکر
ما یدل علی قلتها والعادة ان القلیل من الشعر الابیض اذا بدا فی اللحیة لم یبادر الی خضبه حتی یکثر ومرجع
الکثرة والقلة فی ذلک الی العرف انتهی ونیز بروایت مسلم واحمد وترمذی ونسائی از جابر بن سمره
رضی الله عنه ثابت شده که گفت ما کان فی راس النبی صلی الله علیه وسلم ولحیته من الشیب الا شعرات
کان اذا دهن واراهن الدهن یعنی نبود در سر وریش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از پیری مگر چند
موکه چون در آنها روغن میمالید می پوشید آن موها را ودر فتح الباری مرقوم است یحتمل ان یکون
الذین اثبتوا الخضاب شاهدوا الشعر الابیض ثم لما واراه الدهن ظنوا انه خضبه انتهی یعنی احتمال دارد
که مثبتان خضاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم اولا موی سفید را مشاهده کردند باز هر گاه که سفیدی
موی مبارک بسبب مالیدن روغن پوشیده شد گمان بردند اوشان که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

خضاب نموده اند و در حقیقت خضاب نبوده است ادب دوم در بیان حدیثهائی که دلالت صریح می کنند
بر خضاب کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخفی مباد که بروایت ابوجعفر ثابت شده که گفت ؛ شمط
عارضا رسول الله صلی الله علیه وسلم فخضب بحناء وکتم کذا فی شرح الشمائل للعلامة عبد الرؤف المناوی
یعنی سفید شدند هر دو عارض پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس خضاب کردند بحناء وکتم و بروایت نسائی
از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ثابت شده که گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم ؛ کان یلبس النعال
السبتیة ویصفر لحیته بالورس والزعفران وکان ابن عمر یفعل ذلک ؛ یعنی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بکسر سین مهمله وسکون با موحده ۱۲
که می پوشید نعلهارا که ساخته شده بودند از چرم مدبوغ موی سترده و زرد میکرد ریش مبارک خود را بورس
و زعفران و بود ابن عمر که میکرد آنرا در این مقام باید دانست که محقق دهلوی در اشعة اللمعات افاده فرموده
که صحیح و مختار نزد جمهور محدثین آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خضاب نکرده و پیری وی بسر حد خضاب
نرسیده بود و صاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت هرگز موی مبارک را رنگ نکرده و چون طیب را
بسیار بکار می برد بعضی مخضوب پنداشته اند پس مراد از تصفیر لحیه مبارک بورس و زعفران مالیدن آنها
است بوی خوش است بدان بقصد تنقیه و تنظیف نه صبغ و تلوین چه موهای مبارک سیاه بود و سیاه رنگ
دیگر نگیرد پس مراد به تصفیر استعمال صفرت باشد نه صبغ بدان نعم از بعضی صحابه آمده که زرد می ساختند
آنها لحیه را و آنها که موی سفید داشته باشند رنگ میگرفته باشند کذا سمعت من شیخی رحمة الله علیه
وجزاه عنی خیر الجزاء انتهی و از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما مروی شده که گفت ؛ کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یخضب اخذ شیئا من دهن و زعفران فرشه بیده ثم یمرسه علی لحیته ؛
یعنی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون اراده خضاب میکرد میگرفت اندکی از روغن و زعفران
پس می چکانید آنرا بدست مبارک خود باز میمالید آنرا بر ریش خود ؛ وروی ابو یعلی عن ابن سیرین
انه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخضب بالحناء والکتم کذا فی سبل الهدی والرشاد ؛ و بروایت
بخاری از عثمان بن عبد الله بن موهب رضی الله عنه ثابت شده که گفت عثمان ؛ دخلت علی ام سلمة
رضی الله عنها فاخرجت الینا شعرا من شعر النبی صلی الله علیه وسلم مخضوبا ؛ یعنی در آمدم بر ام سلمه پس

بیرون آورد بسوی ما موئی را از مویهای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خضاب کرده شده و در روایت یونس باین الفاظ مروی شده « مخضوبًا بالحناء والکتم » و در بعضی روایت باین طریق ثابت گردیده « شعرًا احمر مخضوبًا بالحناء والکتم » و در دیگر روایت چنان مروی شده « کان مع ام سلمه من شعر لحیة النبی صلی الله علیه وسلم فیه اثر الحناء والکتم » و بروایت ابو عیسی محمد ترمذی از عثمان بن موهب ثابت شده که گفت « سئل ابو هریرة هل خضب رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نعم » یعنی پرسیده شد ابو هریره رضی الله عنه که آیا خضاب کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره آری و بروایت معتبر ثابت گردیده که چون کسی بمرضی یا نظری مبتلا می شد ظرفی پر از آب نزد ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها می فرستاد و ایشان مویهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در آن آب می شستند و آن مریض آب مذکور را می نوشید و بدان غسل میکرد پس برکت موی شریف او را شفای تام دست میداد « فی فتح الباری من اشتکی ارسل اناءً الی ام سلمة رضی الله عنها فتجعل فیه تلک الشعرات وتغسلها فیه وتعیده فیشربه صاحب الاناء ویغتسل به استشفاءً بها فیحصل له برکتها انتهی » و درین جا باید دانست که منکران خضاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حدیث مذکور تاویلی پیدا می کنند که ام سلمه رضی الله تعالی عنها آنرا خضاب کرده بود تا محکم بایستد و باقی ماند یا بجهت کثرت اختلاط طیب بدان در رنگ مخضوب می نمود چنانکه در حدیث دیگر آمده است که دیدیم موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نزد انس بن مالک مخضوب نیز همین تاویل کرده اند « کذا فی ترجمة المشکوة للمحقق الدهلوی » « وقال ابن حجر رح فی فتح الباری قال الاسماعیلی لیس فیه بیان ان النبی صلی الله علیه وسلم هو الذی خضب بل یحتمل ان یکون احمر بعده لما خالطه من طیب فیه صفرة فغلبت به الصفرة قال فان کان کذلک والا فحدیث انس ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یخضب اصح (ای فی هذا الحدیث ۱۲) قلت وکثیر من الشعور التی تنفصل عن الجسد اذا طال العهد یؤول سوادها الی الحمرة (ای فیها ۱۲) انتهی » و بروایت ترمذی از ابو رمثه تیمی ثابت شده که گفت « اتیت النبی صلی الله علیه وسلم وعلیه ثوبان اخضران وله شعر قد علاه الشیب وشیبه احمر » یعنی آمدم نزد آنحضرت و حال آنکه بر آن حضرت دو جامه سبز بود یعنی خطوط سبز داشت همچنین تفسیر کرده اند احمر و اخضر که در احادیث آمده است یا آنکه اخضر خالص سبز را خواست

و مر آنحضرت را موبها بود قلیل در راس و لحیهٔ شریف که غالب آمده بود بر آن موبها پیری و در عدد موبها
در روایت است انس گوید رضی الله عنه که نشمردم در سر و لحیهٔ آنحضرت صلی الله علیه و سلم مگر بیست موی
سفید و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما که پیری آنحضرت نزدیک به بیست موی سفید بود و در روایتی
هفده نیز آمده و پیری آنحضرت یعنی آن موهای سفید معدود و سرخ بودند باید دانست که اختلاف است میان
محدثین و فقها که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خضاب کرده اند یا نه اکثر محدثین بر آنند که نکرده اند و همین است
مختار امام مالک رح و پیری آنحضرت بسر حد خضاب نرسیده بود چنانکه در حدیث آمده و چنان بود که
روغن در سر کردی پوشیده می شدی پیری وی و الا نمایان می شدی و فقها راه اثبات خضاب اختیار
کرده اند و همین است مذهب امام احمد بن حنبل رح و ازین حدیث مفهوم میگردد که همین چند موی مبارک را
که زد بسفیدی آورده بودند خضاب میکردند و احتمال دارد که بقصد آنها را خضاب نمیکردند بلکه آنحضرت
گاهی برای غسل و تنظیف و تطییب حنا در سر میکردند و این موها بدان رنگ میگرفت و آنکه در روایات
آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خضاب میکرد گاه بحمرت و گاه بصفرت مراد داشت که می شست لحیهٔ
شریف را بحنا و بزعفران برای تنظیف و موی شریف خود سیاه بودند آن رنگ نمیگرفت هکذا فی
ترجمة المشکوة و علامه محمد شامی در سبل الهدی و الرشاد ذکر نموده که گفت شیخ عبد الجلیل قصری رح که
چون زنان مکروه میدارند موی سفید را و ظاهر است که از مکروه داشتن پیری آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نکبت کفر دست میدهد لهذا آن رحمة للعالمین خضاب میکردند و از انس بن مالک رضی الله عنه
مروی است که گفت رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم مخضوبا یعنی دیدم موی مبارک پیغمبر خدا صلی
الله علیه و سلم را که خضاب کرده شده بود و از محمد بن عقیل مروی است که گفت دیدم موی مبارک رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم را نزد انس بن مالک که مخضوب بود اشراق سوم در تطبیق میان احادیث [illegible]
متعارضه بدانکه احسن وجوه تطبیق آنست که امام نووی رح افاده نموده که مختار آنست که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در وقتی خضاب میکردند و در اکثر اوقات آن را ترک می نمودند و نقل کرد هر یکی مشاهدهٔ خود را
و وی در نقل خود صادق است و این تاویل متعین است از ارتکاب آن برای جمع کردن میان احادیث

صحیحة تعارضه ؛ وقال الشیخ محمد الشامي رح في سبل الهدی والرشاد اختلف العلماء رضي الله عنهم
هل خضب النبي صلی الله علیه وسلم ام لا قال القاضي منعه الاکثرون وهو مذهب مالک وقال النووي
المختار انه صبغ في وقت وترکه في معظم الاوقات فاخبر کل بما رأی وهو صادق وقال غیر التاویل
کالمتعین فحدیث ابن عمر في الصحیحین لا یمکن ترکه انتهی وفي فتح الباري حاصل الجمع ان من جزم
بانه صلی الله علیه وسلم خضب کما في ظاهر حدیث ام سلمة وکما في حدیث ابن عمر الماضي قریبًا انه صلی الله
علیه وسلم یخضب بالصفرة حکی ما شاهده وکان ذلک في بعض الاحیان ومن نفی ذلک کانس فهو
محمول علی الاکثر الاغلب من حاله انتهی ؛ **لون ششم** دربیان آنکه شانه کردن مویهای سر وریش
وتطییب وتنظیف نمودن آنها مسنون است وچیدن موی سفید مکروه است بدانکه بروایت بخاری
ومسلم از ام المؤمنین عائشه صدیقه رضي الله عنها ثابت شده که گفت ؛ کنت ارجل رأس رسول الله
یعنی بودم من که شانه میکردم واصلاح میدادم سر مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را ؛ وانا حائض
وحال آنکه من حائض بودم از اینجا هویدا می شود که لمس ومساس حائض ممنوع نیست ومقرر شده است
که ممنوع همان مباشرت ماتحت الازار است هکذا في اشعة اللمعات وبروایت ابو عیسی محمد ترمذي از انس
بن مالک رضي الله تعالی عنه باثبات رسیده که گفت ؛ کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکثر دهن
راسه وتسریح لحیته ویکثر القناع حتی کان ثوبه ثوب زیات ؛ یعنی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که
بسیار میکرد روغن مالیدن سر مبارک خود را وشانه کردن ریش مبارک خود را وبسیار میکرد قناع را
گویا از جهت کثرت استعمال دهن جامهٔ شریف که قناع است مثل جامهٔ روغن فروش بود پس مراد
بقناع بکسر قاف طیلسان است که بدان تطلس وتقنع میکردند وجائی سر مبارک از طیلسان
اینچنین می شد وبعضی گفته اند که صواب آنست که مراد باین قناع خرقه ایست که می انداخت بر سر مبارک
بعد از استعمال دهن تا چرکین نگردد عمامه وتوهم نکنند که جامهٔ مبارک که می پوشید چرکین وتیل آلوده
می بود زیرا که اینمعنی از لطافتیکه آنحضرت داشت دور است وآنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست میداشت
جامهٔ سفید را هکذا في اشعة اللمعات وباید دانست که شانه کردن ریش سنت است لکن التزام کردن آن

بعد از بر وضو از اصلی معتبر ثابت نکردیده و بروایت ابو داود از ابوهریره رضی الله تعالی عنه ثابت
شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من کان له شعر فلیکرمه هرکه باشد مر او را موئی یعنی اگر
موی نگاهدارد پس باید که اکرام کند آنرا و تنظیف و تزیین نماید بشستن و روغن مالیدن و شانه کردن
و ژولیده و پریشان نگذارد زیراکه نظافت و حسن منظر محبوب و مرغوب است کذا فی الترجمة و از
ابو قتاده رض مروی ست که وی عرض کرد بجناب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که ان لی جمة افارجلها
بدرستیکه مرا موی است مجتمع و بسیار آیا پس شانه کنم مرآنرا و متعهد اصلاح آن شوم قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نعم آری شانه بکن واکرمها و بزرگ
و عزیز دار آنرا فقال پس گفت راوی فکان ابو قتاده ربما دهنها فی الیوم مرتین پس بود ابو قتاده
بسا که روغن میمالید مویهای خود را در روزی دو بار اگرچه مبالغه و افراط در ادهان و ترجیل موی
محمود نیست لیکن میکرد ابو قتاده آنرا بمن اجل قول رسول الله از جهت گفتن و امر کردن پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم نعم واکرمها باکرام جمه و گرامی داشتن آن و نا محمود بودن مبالغه در ادهان و ترجیل
بجهت شغف بتزیین و تکلف است اما بملاحظه امر و اهتمام بامتثال محمود گردد و هکذا فی الترجمة للمحقق الدهلوی
رح و بروایت ترمذی و ابوداود و نسائی از عبدالله بن مغفل ثابت شده که گفت نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن الترجل الا غبا نهی فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از شانه کردن مگر گاه گاه
چنانکه یکروز کند و روز دیگر ترک کند و مراد نهی است از مواظبت کردن بدان و اهتمام بدان نه بر آنکه در آن
مبالغه و تکلف است و تزیین کذا قال الطیبی رح در نهایه جزری مذکور است الغب فی اوراد الابل
ان ترد الماء یوما وتدعه یوما ثم تعود فنقل الی الزیارة وان جاء بعد ایام یقال غب الرجل اذا جاء زائرا
بعد ایام وقال الحسن فی کل اسبوع ومنه الحدیث اغبوا فی عیادة المریض ای لا تعودوا فی کل یوم
لما یجد من ثقل العواد انتهی یعنی غب بکسر غین معجمه و تشدید بای موحده در ورود شتران است بر آب
روزی و ترک کردن روز دیگر و نقل کرده اند از ینجا در زیارت چنانچه در حدیث آمده است زر غبا تزدد
حبا اگرچه بعد چند روز بیاید میگویند غب الرجل و قتیکه بیاید بعد از ایام و از حسن بصری رح منقول است

که باید در هفته و همچنین است در عیادت مریض در حدیث آمده اغبوا في عيادة المريض يعني هر روز برای
عیادت بیمار نیائید چه او را گرانی و کراهت دست خواهد داد بجهت آمد و رفت عیادت کنندگان بلکه
در هفته یکبار عیادت مریض کنید بعد از آن باید دانست که نهی از شانه کردن هر روز شامل است موی
سر و ریش را اگرچه استعمال ترجل غالبا در موی سر می آید و در ریش لفظ تسریح مستعمل میشود لکن در حدیث
ابو داود نهی از امتشاط کل یوم صریح آمده و امتشاط شامل است راس و لحیه را و اما اکثار تسریح
لحیه تقاضا نمیکند که هر روز کنند چه اکثار صادق است بر کردن شانه نزد حاجت و لازم نیست که
هر روز کنند و حدیثی که در احیاء العلوم مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر روز دو بار لحیه
را شانه میکرد پس صحت این حدیث نزد محدثین ثابت نشده و نیز مخفی مباد که نهی از شانه کردن
هر روز مخصوص بمردان باشد نه زنان را زیرا که تزیین و تجمل در حق ایشان مکروه نیست و بعضی گفته اند
که نهی شامل است همه را غایت آنکه در حق زنان اخف باشد زیرا که باب تزیین مر ایشان را اوسع
است و بر هر تقدیر کراهت تنزیهی است نه تحریمی صرح به بعض العلماء کذا في الترجمة و بروایت بخاری
و مسلم از ام المومنین عائشه صدیقه رضي الله عنها ثابت شده که گفت خوشبوی می مالیدم پیغمبر خدا
را صلی الله علیه وسلم بخوشبوترین چیزی که می یافتم از طیب تا آنکه می یافتم بریق و سفیدی طیب را در سر مبارک و ریش شریف
و بروایت ابو داود از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ثابت شده که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم لا تنتفوا الشیب فانه نور المسلم یعنی نچینید موهای سفید را زیرا که پیری سبب نور
مسلمان است چه پیری وقار است و وقار مانع می آید شخصی را از فسوق و معاصی و باعث میگردد
بر توبه و طاعات و این سبب نوری شود که سعی میکند پیش مومن در ظلمات حشر چنانکه ناطق است
بدان کریمه یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم کذا قال الطیبی و باین توجیه نور راجع میگردد به نور
روز قیامت چنانچه در حدیث دیگر صریح آمده و اگر اینجا از نورانیت حسن حلیه و جمال صورت و صفای
باطن و صلاح سیرت که پیران را درین عالم حاصل است اراده کنند نیز دور نباشد * من شاب
شیبة في الاسلام * کسیکه پیر شود و پیر شدنی در مسلمانی * کتب الله بها حسنة * می نویسد خدای تعالی

Tarikhi Punjab

History of the Punjab

برای وی بسبب پیری نیکی را و بکفر عنه بها خطیئة و و می پوشد از ان کس بسبب پیری گناه ها و ورفع بها درجة و و بلند میکرداند اورا بجهت پیری مرتبه در بهشت هکذا فی الترجمة والحمد لله علی الاتمام والصلوة والسلام علی سید الانام و علی آله الکرام و اصحابه العظام فرغنا عن تکمیله یوم السبت تاریخ الثالث من رجب الرجب سنة ۱ من الهجرة علی صاحبها الصلوة والتحیة فی بندر المنبئی حین رجوعنا عن الحرمین الشریفین المکرمین المطهرین ❁

بعنایات و تفضلات ایزد متعال و بمعجزات آل او و عظمت نعمائه که نسخهٔ شاهد این کتاب افادت انتساب مسمی بالقول الصواب فی مسائل الخضاب و ملقب بفارسی خشش نکا تصنیف لطیف جناب قدوهٔ علمای متشرعین اسوهٔ فضلای متورعین واقف دقائق علوم عقلی و نقلی کاشف اسرار خفی و جلی جامع برکات منبع حسنات ... اثر الحرمین الشریفین مروج سنن رسول الثقلین رکن الملة والدین حمدة المفسرین والمحدثین مولانا ابو الفضل اولنا مولوی حاجی ابو البرکات رکن الدین محمد المعروف تراب علی اوامه الله بالخلق المجید باهتمام داعی جانی امیدوار مراحم خالق انس و جان محمد مصطفی خان لد حاجی محمد روشن خان تغمده الرحمن بالغفران بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول عمت برکاته بین اهل العلم والعمل ۱۲۶۱ هجری بمطبع مصطفائی واقع بیت السلطنت لکهنو محله محمود نگر زیر اکبری دروازه رنگ بست حنای انطباع کلگونهٔ نشاط و غازهٔ انبساط بر روی مشتاقان مالید قطعهٔ تاریخ طبع زاد میرزا مرعلی صاحب نصیر

بانطباع کتاب خضاب قول صواب — چو گشت از سر نو پیر روز کار جوان
بیاض صفحهٔ زمانش سواد یافت چنین — بروی پیری عجب آمد خط بطلان ۱۲۶۱
مصطفی خان وحید دهر چون فرمود طبع — از ابو البرکات رکن الدین محمد این کتاب
سال طبعش هاتف غیبی ز روی انبساط — زد رقم مطبوع گشته طبع این قول الصواب ۱۲۶۱

ایضاً

قطعهٔ تاریخ از برادر عزیز وافر تمیز عبد الرحمن خان سلمه ربه

زهی دلچسپ جان طبع شد این قول صواب — از حجاب آمده بر عارض پیری پرده
سال تاریخ رقم یافته از روی حساب — عالم شیب از نور و بن شیب آورده ۱۲۶۱